بهائی چه میگوید؟

جلد اوّل

نگارش: جواد

بهائی

چه میگوید ؟

نگارش

ج : تهرانی

جواد

جلد اول

مشتمل بر استدلالات گلپایگانی بهائی
و جواب آنها .

۱۳۳۴

چاپخانهٔ (حیدری) تهران

تذکره

۱- این کتاب بمنظور تثبیت عقاید شیعه و رد عقاید بهائیها بطریق اختصار از روی انصاف نوشته شده ومشتمل بردو جلد است :

جلد اول جواب استدلالات گلپایگانی در مقالهٔ اولی از کتاب فرائد .

جلد دوم استدلال برعقاید شیعه درمقابل اهل بهاء وضمنا جواب بعض‌دیگر از استدلالات بهائیها .

۲- کتاب فرائد که نویسندهٔ آن ابوالفضل محمدبن محمد رضای گلپایگانی بهائی میباشد مقالـهٔ اولی آن دربیان مقصود و مدعای اهل بهاء و ادلهٔ و براهین آن است .

و این مقاله برحسب اقسام براهین و استدلالاتش در چهار فصل میباشد : فصل اول در چگونگی احتجاج بآیات . فصل ثانی درکیفیت احتجاج باحادیث و بشارات . فصل ثالث در چگونگی استدلال بدلیل تقریر . فصل رابع در کیفیت استدلال بمعجزات .

وچنانکه اشاره نمودیم مامطالب این چهارفصل را دراین کتاب نقل نموده و جواب میگوئیم .

۳- نسبتهائی چون دروغگوئی ، پشت‌هم اندازی ، خیانت، و و .... دراین کتاب باشخاصی که داده میشود بمنظورجسارت ودشنام وزور گوئی وستم باحدی نبوده بلکه تنها بمنظورحق و حقیقت گوئی بوده است .

خوانندگان محترم حتی آقایان بهائیها (اگر درتحت تاثیراحساسات‌عصبیت و یااغراض باطلهٔ دیگر قرارنگیرند) بدقت ، تمام مطالب کتاب رامطالعه‌فرمایند حریت و انصاف و وجدان حقیقت جوئی‌آنان شاهد برصدق عرضم خواهد شد .

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی اله علی محمد خاتم النبیین وآله الطیبین الطاهرین .

تاریخچه میرزا علیمحمد باب

برحسب آنچه از کلمات بعضی نویسندگان بدست میآید میرزا علیمحمد فرزند میرزا رضای بزاز شیرازی وتولدش نیز درشیراز غره محرم ۱۲۳۵ هجری بوده است درزمان طفولیت دریکی از تکایای شیراز که درآن مقابر بسیار وقبور بعضی از مشایخ صوفیه میباشد نزد شیخ محمد عابد ملقب بشیخنا بمکتب میرفته است .

چون بحد بلوغ رسید مشغول تجارت گردید قدری عربیت و صرف و نحو تحصیل نمود ولی اعتناء زیادی بعلوم رسمیه نداشت بلکه اهتمام او بادعیه و اذکار و ریاضات بسیار بود دوسال دربندر بوشهر برای کسب تجارت رحل اقامت انداخت ودرهوای گرم تابستان هنگام بلندی آفتاب بربالای بام میایستاد وزیارت عاشورا یا اوراد مجعولهٔ ای میخواند وسپس دست از شغل و عمل کشید و در کربلایمعلی مجاورت اختیار نمود ودرآن زمان تابعین شیخ احمد احسائی بسیار بودند او نیز میل بآن طریقه پیدا نموده باسیدکاظم رشتی شاگرد و مروج شیخ تماس بیشتری میگرفت ودرمحفل درس او حاضرمیگشت وازاینجهت اساس معارف اوهمان معارف شیخیه وصوفیه آنهم بطرز ناقص بوده است .

سیدکاظم دربافندگی کلام وعرفان بسیارماهر بوده ازجملهٔ شواهد ، کتاب او درشرح قصیدهٔ لامیهٔ عبدالباقی افندی است .

باری میرزا علیمحمد بعدازفوت سیدکاظم رشتی درسنه ۱۲۶۰ هجری ادعای ذکریت وبعد ادعای بابیت یعنی نیابت خاصه امام غائب عليه السلام یاباب علوم ومعارف خدا نمود وسپس ادعای مهدویت وبعد ادعای نبوت وشارعیت وبلکه ادعای ربوبیت

والوهیت نمود وبعدهم توبه نامه بناصرالدین شاه درزمان ولایت عهدی او سپرد ودرآن دعاوی خود را بکلی انکار نمود ودرسال ۱۲٦٦ هجری در تبریز بالاخره بقتل رسیدوماعین توبه‌نامه اورا از کتاب مستر براون (موادتحقیق در بارهٔ مذهب باب) بیک واسطه نقل مینمائیم :

« فداك روحی الحمدلله کماهو اهله و مستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را درهرحال بر کافهٔ عباد خود شامل گردانیده بحمدالله ثم حمدا که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت ورحمت خود فرموده که بظهورعطوفتش عفو از بندگان وتستربر مجرمان وترحم برباغیان فرموده اشهد الله من عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند اسلام واهل ولایت اوباشد اگرچه بنفسه وجودم ذنب صرف است ولی چون قلبم موقن بتوحید خداوند جل ذکره و نبوت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت اهل ولایت است ولسانم مقر بر کل مانزل من عند الله است امید رحمت او را دارم و مطلقا خلاف رضای حق را نخواسته‌ام واگر کلماتی که خلاف رضای اوبود ازقلم جاری شده غرضم عصیان نبوده ودرهرحال مستغفر وتائبم حضرت او را و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعائی باشد و استغفرالله ربی واتوب الیه من ان ینسب الی امرو بعضی مناجات و کلمات که ازلسان جاری شده دلیلش برهیچ امری نیست و مدعای نیابت خاصه حضرت حجةالله علیه السلام را ادعای مبطل میدانم واین بنده راچنین ادعائی نبوده و نه ادعای دیگر مستدعی ازالطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعاگو را بالطاف وعنایات بساط رأفت ورحمت خودسرافراز فرمایند والسلام . »

تاریخچه میرزا حسینعلی بهاء

میرزا حسینعلی پسر میرزا عباس نوری معروف بمیرزا بزرگ متولد سنه ۱۲۳۳ هجری بوده دراوائل سن تحصیلات مقدماتی نموده وسپس بمتصوفه ارادت و علاقه زیاد پیدا کرده وازمکتب آنهااستفاده نمود وازاینجهت درزی درویشی بودچنانکه بطریق دراویش زلف و گیسوی بلند داشت واساس معارف اوهمان معارف صوفیه بوده چنانکه از کلمات ونوشته‌جاتش کاملا هویداست . درحیات باب یکی ازمریدان اوشده وبعد از قتل باب‌هم مدتی مرید برادر خود میرزا یحیی صبح ازل جانشین

منصوص باب، بوده سپس از اطاعت او سر پیچیده و ادعای من یظهره اللهی و شارعیت و رجعت حسینی و رجعت مسیحی و ادعای الوهیت نمود و سید باب را هم مبشر ظهور خویش دانست .

وشرح مختصری ازاین اجمال برحسب آنچه از کلمات بعض مورخین بدست میآید اینست : میرزا حسینعلی و میرزا یحیی دو برادر پدری و هر دو مرید باب بودند ، وباب تنصیص بوصایت ونیابت یحیی نمود واورا مامور کرد که بعد از وی هشت واحد دیگر بیان را که ناتمام مانده بود بنویسد و صورت توقیع باب درامر وصایت این بوده : « الله اکبر تکبیرا کبیرا ، هذا کتاب من عندالله المهیمن القیوم الیالله المهیمن القیوم . قل کل من الله مبدؤن قل کل الی الله یعودون هذا کتاب من علی قبل نبیل(۱) ذکر الله للعالمین الی من یعدل اسمه اسم الوحید (۲) ذکر الله للعالمین قل کل من نقطة البیان لیبدئون ان یااسم الوحید فاحفظ مانزل فی البیان وأمر به فانك لصراط حق عظیم . »

لذا بعد از قتل باب عموم بابیه بلا استثنا یحیی را بسمت نیابت و جانشینی باب شناخته و او را مفترض الطاعة دانستند و وی در آن اوقات تابستانها را در شمیران طهران و زمستانهـا را در نور مازنـدران میگذرانید و اوقات خود را بنشر و تعلیم آثار باب و تشیید دین جدید او میپرداخت تا اینکه چند نفر از بابیها بقصد قتل ناصرالدین شاه بطرف او تیر افکندند در اثـر آن ، حکومت وقت قریب چهل نفر از مشاهیر بابیه از جمله میرزا حسینعلی را دستگیر نموده و بیست و هشت نفر آنها را بانواع عذاب و شکنجه بقتل رسانید .

میرزا یحیی صبح ازل در آن وقت در نور بود فی الفور بلباس درویشی باعصا و کشکول ببغداد گریخت و شاید در اواخر سنه ۱۲۶۸ یا اوایل سنه ۱۲۶۹ ببغداد ورود نمود چهار ماه بعد برادرش حسینعلی هم در نتیجهٔ توصیه و سفارشات شدید سفیر روس از زندان طهران خلاص و ببغداد تبعید شد کم کم بابیه از هر گوشهٔ ایران بدانجا روی آورده و بغدادرا قریب دهسال مرکز عمدهٔ خود قرار دادند و در اینمدت با اینکه چند نفر از بابیها ادعای من یظهره اللهی کردند میرزا حسینعلی

---

(۱) یعنی علیمحمد ، چه نبیل عدداً مطابق است با محمد یعنی ۹۲ .

(۲) یعنی یحیی که عدداً با وحید مطابق است یعنی ۲۸ .

و سایر بابیها همه در تحت لواء صبح ازل جمع بودند و هیچ گونه تفرقه وانقسامی بین‌ایشان مشهود نشد ولی دراواخر آن اوقات کم کم بعضی آثار تجدد ومساهله در وجنات میرزا حسینعلی مشهود میشد و بعضی از بزرگان بابیها از مشاهدهٔ این احوال مضطرب گشته او را تهدید نموده و بر او سخت گرفتند بدرجهٔ که او قهر کرد و ازبغداد بیرون رفت ودو سال در کوههای اطراف سلیمانیه بسر بردتااینکه صبح ازل نامه‌ای‌بوی نوشته و او را ببغداد باز گرداندردر آن‌اوقات میرزا اسدالله تبریزی ملقب‌بدیان که باب اوراکاتب آیات صبح ازل قرارداده بود و زبان عبری و سریانی نیز میدانست دعوی من‌یظهره‌اللهی کرد میرزا حسینعلی با او مباحثه و مجادله بسیار نمود بالاخره دیان بدست بابیه کشته شد چند نفر دیگر هم نیزاین ادعارا نمودند وبقول بعضی کاربجائی رسید که هر کس صبح از خواب بر میخاست تن را بلباس این‌دعوی می آراست وروز بروز جمعیت بابیه در بغداد زیاد تر میشد علماء کربلا و نجف بواسطه قرب جوار بابیه بمشاهد مشرفه و کثرت جنگ و جدال بین آنها ومسلمین شکایت بدولت ایران نمودند دولت ایران هم‌اوامر لازمه بسفیر خود در اسلامبول صادر نمود که از دولت عثمانی خواهش نماید بابیه را از بغداد بنقطهٔ دیگر انتقال دهد دولت عثمانی این خواهش را قبول نموده آنها رااز بغداد باسلامبول کوچ داد و پس از چند ماه هم از اسلامبول بادرنه و شاید ورود ایشان بادرنه سنه ۱۲۸۰ هجری بوده است وتقریبا پنج‌سال هم در ادرنه بسر بردند در همین اوقات میرزا حسینعلی پرده از روی‌کار خود برداشته و خیالات مکنونهٔ خود را که از جلوتر در مغزش می پروراند و اسبابش را فراهم می‌ساخت بمعرض شهود نهاد و آشکارادعوی من‌یظهره‌اللهی نمود و رسل و کتب باطراف و جوانب روانه گردانید وعموم‌بابیه‌رابسمت‌خود دعوت‌نمود و انقلاب وهیجان و نزاع وفساد شدیدی بین او و برادرش‌صبح ازل بر پا شد و از اینجهت دولت عثمانی‌آنهارا از ادرنه کوچ داده حسینعلی واتباعش رابعکا و صبح ازل واتباعش را بجزیرهٔقبرس فرستاد و بابیها از اینجا بدو فرقهٔ بهائی و ازلی منقسم شدند.

اصول تعالیم باب اصول تعالیم باب که ازالواح وآثاراو استفاده میشود:

خداوند محیط بر کلشیء است وخود ازحیزادراك‌بشر بیرون

است واحدیرا بسبحات جلال وسرادق عرفان او راهی نبوده و نیست . مراد از معرفت الله معرفت مظهر اوست ومراد از پناه بخدا پناه بمظهر ومراد از لقاء الله لقاء مظهر است آنچه در کتب آسمانی ذکر لقاء شده ذکر لقاء ظاهر بظهور اوست خدا مثل آفتاب است ، جمیع موجودات مرایا و بلور ، هر که صیقل آن زیادتر باشد در آن زیادتر جلوه کند تا جائی رسد که هرچه گوید حق گوید . آنچه در مظاهر ظاهر میشود مشیت است که خالق کل اشیاء است و نسبت او باشیاء نسبت علت است بمعلول ونار بحرارت ، این مشیت نقطهٔ ظهور است که در هر کور وزمانی برحسب آن کور ظاهر گشته مثلا محمد نقطهٔ فرقان است خود سید باب نقطهٔ بیان وهردو یکی میباشند آدم که بعقیده بیان دوازده هزار ودویست وده سال قبل از باب بوده است باسایر ظهورات یکی است و بعینه نقطهٔ بیان همان آدم بوده درهیچ عالمی مظهر مشیت نبوده الا نقطه بیان ذات حروف سبع ع ل ی م ح م د ، ظهورات رانه ابتدائی است نه انتهائی ، الی مالانهایة شمس حقیقت طالع وغارب میگردد وازبرای او بدئی ونهایتی نبوده ونیست لم یزل ولایزال این شأن بوده عندالله وخواهد بود بعد از من یظهره الله ظهورات دیگری خواهد بود الی مالانهایة هرظهور بعدی اشرف ازظهور قبل ومقام بلوغ آن میباشد وهرظهور بعدی ظهور قبل را دارد باآنچه خود دارد .

قیامت عبارت است ازوقت ظهور شجره حقیقت درهر زمان بهر اسم الی حین غروب آن مثلا از یوم بعثت عیسی تایوم عروج او قیامت موسی بود وازیوم بعثت رسول الله تا یوم عروج او که بیست و سه سال بود قیامت عیسی وازحین ظهور شجرهٔ بیان الی مایغرب قیامت رسول الله است .

هر کس که برشریعت قرآن است ناجی است تا قیامت یعنی ساعت دو ویازده دقیقه گذشته ازغروب روز ٤ شهر جمادی الاولی سنه ١٢٦٠ هجری که ساعت اظهار امر نقطهٔ بیان بوده است ، روز قیامت آمد ورفت محتجبین خبر دار نشدند ، جنت عبارت است ازاثبات یعنی تصدیق وایمان بنقطهٔ ظهور ، ونار عبارت است ازنفی یعنی عدم ایمان بنقطهٔ ظهور وانکار او ، هر کس درنفی رفت در نار الهی است الی یوم من یظهره الله وهر کس درظل اثبات وتصدیق مستقر شد درجنت الهی است الی یوم من یظهره الله ومراد ازبرزخ فاصلهٔ بین ظهورین است .

عقاید بهائیها بقلم ابو الفضل گلپایگانی در فرائد

ابوالفضل گلپایگانی در کتاب فرائد قبل از شروع در استدلال درمقالهٔ اولی بعین عبارات خودش بیان عقیده بهائی راچنین مینماید : اهل بهاراعقیدت اینست که جمیع صحف الهیه و کتب سماویه که درعالم موجوداست براین بشارات عظیمه ناطق ومتفق است که درآخرالزمان بسبب طلوع دونیراعظم درسماء امرالله عالم رتبه بلوغ یابد ودورهٔ اوهام وخرافات طی شود ، وظلمت اختلافات دینیه و مذهبیه ازعالم زایل گردد ، و جهان بر کلمهٔ واحده ودین واحد استقراریابد ، ضغائن کامنه درصدور محوشود ، و عداوت وبیگانگی امم بمحبت واخوت تبدیل یابد ، جنك وجدال برافتد ، بل آلات حرب بادوات کسب مبدل گردد ، حقایق مودعه در کتب ظهوریابد ، ومقاصداصلیه مستوره در بطون آیات مکشوف گردد ، معارف وعلوم تقدم پذیرد ، وانوارتمدن حقیقیه که بلسان انبیاء بدیانات معبراست جمیع اقطاررا منور فرماید ، نسیم رحمت بوزد ،وغمام عدل سایه گسترد، امطار فضل ببارد ، وغبارظلم وقتام (۱) ستم درجمیع اقطارعالم فرونشیند ، وخلاصة القول سموات ادیان مختلفه منطوی گردد ، وجهان آرایشی نو گیرد ، وعظام رمیمهٔ دین نشأه جدیده وحیوة بدیعه پذیرد ، معنی وتری الارض غیرالارض آشکار شود ، وحقیقت و اشرقت الارض بنور ربها هویدا گردد ، وتفسیر والامریومئذ لله ظاهر آید ، ودرتوراة مقدس از این یوم عظیم وقرن فخیم یوم‌الرب ویوم‌الله وازاین دو ظهور کریم بنزول ایلیای نبی یعنی الیاس وظهورالله تعبیریافته ، ودرٌانجیل جلیل بیوم‌الرب ویوم‌الملکوت وازدوظهور برجعت یحیی و نزول ثانی حضرت روح‌الله ازسماء ، ٌودرقرآن مجید یوم‌الله ویوم‌الجزاء ویوم‌الحسرة ویوم‌التلاق وقیامت وساعت وامثالها ، ودراحادیث نبویه که مبین آیات قرانیه است است ازظهور اول ظهور مهدی وازظهور ثانی قیام روح‌الله ودراحادیث ائمه هدی ازظهور اول ظهور قائم وازظهور ثانی ظهورحسینی معبر گشته ، چنانچه مشروحاً مبین و مبرهن خواهد گشت ، مقصودکل ، اخبار از ورود دو یوم‌عظیم است و دو ظهور کریم عباراتناشتی و حسنك واحد ، و اگر چه بشواهد کثیره توان دریافت

(۱) قتام : غبار سیاه .

که در این لیل مدلهم (۱) طویل مجهول الابتداء پیوسته مردان خدا طلاب هدی را ببشارات مذکوره خوشدل و امیدوار میداشتند و بلوغ عالمرا برتبه کمال مبین و مبرهن میفرمودند وعقل منور نیز بر صدق این وعود و لزوم تحقق ظهور موعود تصدیق میفرمود چوا گر عالم رتبه بلوغ نیابد کتاب تکوین دفترابتر باشد وشجرهٔ خلقت شاخ بی بر ، و اتفاق ملل برحشر اعظم و زوال اختلاف دیانت از عالم بر این مسئله شاهدی امین است و برهانی متین ولکن بر حسب کتب موجوده نخست کس که صفحات الواح رابابن بشارات مزین فرمود و ورود یوم‌الله رامؤکد نمود سید عظیم حضرت کلیم بود و پس از وی هر یك از انبیای بنی اسرائیل در مدت یکهزار و پانصد سال قومرا قرناً بعد قرن ببشارات مذکوره مستبشر میداشتند و بمحتوم بودن زوال ظلمت از عـالم قوی دل و مستظهر میفرمودند تا آنکه بارقهٔ روح القدس از اراضی مقدسه بدرخشید و شمس جمال عیسوی از افق بیت المقدس طالع گردید و ندای عالم آرای توبوا فقداقترب ملکوت‌الله ارتفاع یافت و قلوب موحدین بر قرب انقضای این لیلهٔ لیلی و طلوع شمس هدی امیدوار گشت و ارض معارف بر این محور ششصد و بیست و دو سال همی گردید تا آنکه روشنی فلق از جانب یثرب بدمید و نخست اشراط یوم جزا خاتم انبیا و سید اصفیاء علیه وآله افضل التحیة والثنا قیام فرمود وندای جهانگیر اتی امرالله فلاتستعجلوه آفاقرا احاطه نموده وصیحهٔ اقترب للناس حسابهم وهم فی غفلة معرضون جهانرا فرو گرفت و حدیث شریف اناعلی نسم الساعة قلوب طلاب هدی را بقرب ورود سـاعت و انقضـای دور ارباب ظلم وشرارت مطمئن و مستبشر ساخت و کتب و الواح از بشارات وعلامات یوم‌الله مملو و مـدون گشت و دلهـا بر این امید هـزار و دویست و شصت سال همی آرمید تا آنکه آن نجم درّی الهی از افق فارس بتابید و شعلهٔ نورانیه نار حقیقیه از شیراز بر افروخت و علامت صبح صـادق آشکارا گشت و صیحهٔ ظهور قائم موعود از جمیع بلاد ارتفاع یافت و ندای جان فزای بشری بشری صبح الهدی تنفس آفاق را احاطه نمود و بر وفق اصح و اکثر احادیث درمدت ۷ سال کـه زمان دعوت آنحضرت بود با ابتلای بنفی وحبس و مصادمت

(۱) مدلهم : تاریك و مظلم

اهوال شدیده و احاطهٔ مصائب کثیره بنشر الواح مقدسه عالمیانرا بورود یوم الله و قرب ظهور موعود باسم من یظهره الله مستحضر و مستبشر داشت و خصوصا در باب سیم از واحد ششم کتاب مستطاب بیان بریك واحد یعنی نوزده سال تنصیص و تصریح فرمود و پس از انقضای هفت سال ایام قیام ، بر وفق حدیث مشهور لا بدلنا من آذربایجان (۱) درمدینه تبریز رتبه شهادت یافت و برفیق اعلی صعود فرمود و بالجمله پس از شهادت آنحضرت و ورود میعاد منصوص یوم الله و یوم الملکوت فرا رسید و آفتاب حقیقت طالع شد و نیر عظمت مشرق گشت و جمال اقدس ابهی جل اسمه الاعز الاعلی برامرالله قیام فرمود و وعود جمیع انبیاء و مرسلین و بشارات اولیا ومقربین بقیام مقدسش تحقق پذیرفت و پس از ورود مصائب کثیره و حدوث حوادث خطیره که شرح و تفصیل آن موکول بکتب تاریخیه است نه رسائل استدلالیه انجام منفای آن وجود اقدس بحکم اولیای دولتین علیتین عثمانی و ایران مدینه منوره عکا شد و باین حکم بشارتهای انبیاء و ائمة علیه السلام باراضی مقدسه تکمیل یافت و نبوتها تمام آمد و اخبار کاملا متحقق گشت و درمدت بیست و چهار سال که در این مدینه منوره متوقف بود باوجود احاطهٔ عواصف مصائب و هیجان زوابع شدائد ندای الهی را بتوسط الواح مقدسه بملوك ارض و رؤسای ملل ابلاغ فرمود و صیحهٔ قد ظهر الموعود و

(۱) حدیث مزبور در ص ۱۷۷ جلد ۱۳ بحار از امام باقر «ع» است : لابدلنا من آذربیجان (کذا) لایقوم لها شیئی فاذا کان ذلك فکونوا احلاس بیوتکم والنداء بالبیداء فاذا تحرك متحرك فاسعوا الیه و لوحبواً والله لکانی انظر الیه بین الرکن والمقام یبایع الناس علی کتاب جدید علی العرب شدید وقال و یل للعرب من شر قد اقترب .

پوشیده نماند صدر روایت تصحیفی شده است ولذا در نسخه بحار لفظ (کذا) بالای آذربیجان گذارده شده پس اطمینانی بعبارت نیست که چه بوده و مراد چه چیز است و برتقدیر اینکه اشاره بقضیهٔ قتل سید باب در آذربایجان هم باشد ممکن است گفته شود چون بلفظ لابدلنا فرموده اند مقصود این باشد که بنفع ما ائمه ، قضیهٔ قتل سید باب لابد است وقوعش و علی ای حال استفاده نمیشود که مقتول آذربایجان قائم آل محمد «ص» باشد چون حدیث ظاهر است دراینکه متحرك پس از این قضیهٔ ، او قائم «ع» خواهد بود بقرینهٔ اینکه فرموده اند والله لکانی انظر الیه (یعنی الی المتحرك) بین الرکن والمقام یبایع الناس الخ ، و مراد از کتاب جدید قرآن مجید برحسب جمع آوری و تنظیم علی «ع» است بشرحی که درمحل خود بامدارك آن ذکر میشود انشاءالله تعالی .

پس استناد گلپایگانی باینحدیث بنفع سید باب بیجا است .

تم‌الوعد مسموع صغیرو کبیر وجلیل وحقیر گشت (وپس ازمقداری تمجید ازمیرزا حسینعلی تااینکه میگوید) در دویم شهرذیقعده سنه ۱۳۰۹ هجریه مطابق ۱٦ ایار سنه ۱۸۹۲ میلادیه دفتر لقارا فرو پیچید و بافق اعلی و مقصد اسمی صعود فرمود (ومیگوید) ازاین‌جمله که نگاشته شد معلوم توان داشت که معتقد اهل بها اینست که ظهور حضرت باب اعظم نقطهٔ اولی وظهور جمال اقدس ابهی جل ذکرهما و عزاسمهما دوظهوری است کـه جمیع انبیا علیهم‌آلاف التحیة و الثناء بدان اشارت داده‌اند و وقایع‌وعلامات آنرا در کمال‌ظهوروصراحت‌در کتب سماویه‌ثبت‌فرموده‌اند وچون اصلاح عالم ووفاق امم منوط باین دو ظهور اعظم بود عهدآنرا من حیث الزمان والمکان مورخا ومعینا در کتب اخذ نموده‌اند و باصطلاح اهل اسلام کـه اکنون روی کـلام بایشان است ظهور اول ظهور قائم موعود است وظهور ثانی ظهورحسینی بلسان اهل تشیع، وظهور مهدی ونزول روح‌الله باصطلاح اهل‌تسنن وچون مناط دعوی منقح گشت ومدعای اهل بها معلوم شد زمام قلم را دربیان‌ادله وبراهین‌آن معطوف میداریم . اینجا کلام فرائد تمام شد .

وما دراین کتاب بذکرادله وبراهین ایشان وجواب آنها بتفصیل می‌پردازیم انشاءالله تعالی .

جواب اجمالی ویك اشکال برعقاید بهائیها

اینك میگوئیم : یکی از اشکالات (۱) مسلمین (شیعه) برمدعا ومعتقد بهائیان که میرزا علیمحمد و میرزا حسینعلی موعود دین اسلام است اینکه موعود دین‌اسلام همانا یکی قیامت کبری که درآن عود جمیع مردگـان شده وبالجمله معادجسمانی و روحانی در نشأه دیگر است که با ظهور ودعوت اشخاص مانند میرزا علیمحمد و میرزا حسینعلی و یادیگری ابدا واصلا تطبیق نمیکند . دیگری ظهور مهدی

---

(۱) اشکالات دیگر : ۱ - عدم صلاحیت ایندو نفر اساساً برای پیشوائی ورهبری دین‌از جهت نداشتن‌علوم‌ومعارف‌صحیح‌وصداقت وامانت چنانکه‌درضمن‌همین‌دوجلد کتاب‌از بیانات‌وکلمات منقولهٔ آنان مکشوف میشود انشاء الله تعالی . ۲ - راجع‌بدعوی نبوت آنان بااینکه موعود و منتظر مسلمین و مدارك اسلامی اصلا نبی و شریعتی‌که ناسخ شریعت خاتم‌الانبیاء «ص» باشد نیست چنانکه در محل خود ازجلددوم‌همین‌کتاب مبین خواهد شد انشاءالله تعالی .

حجة بن الحسن العسکری علیه السلام بنام و کنیه جدش پیغمبر مسلمین صلی الله علیه و آله و مادرش نرجس خاتون (صیقل) و متولد قرن سیم هجری در سرمن رآه میباشد نه علیمحمد پسر سید رضا که مادرش خدیجه یافاطمه بیگم ومحل تولدش درشیراز درسنه ۱۲۳۵ هجری بوده است . و ظهور ورجعت حسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام و نزول عیسی بن مریم علیه السلام است نه حسینعلی پسر میرزا عباس نوری معروف بمیرزا بزرگ .

پس آنچه را که مسلمین برحسب ضرورت ومدارك متواتره از دین ومذهب منتظر اویند ابدا تطبیق با ایندو نفر نمیکند و سخنان و دعوی آنان عقلا صحت و قابلیت استماع برای مسلمین ندارد وابدا مورد هیچگونه احتمال صدق نمیباشد تا مطالبهٔ دلیل از آنها شود بلکه قطع بکذب وبطلان آنها است .

و از جملهٔ شواهد کذب آنها اینکه پس ازظهور موعود مزبور ، عالم باید پراز صلاح وعدل وداد شودهمچنانکه پراز ظلم وجور شده است چنانکه درروایات متواتره تصریح بدینمعنی شده وخود ابوالفضل گلپایگانی هم در ابتدای فرائد در ضمن کلمات گذشته‌اش تصریح براینمطلب نموده است ، و برای نمونه روایاتی از عامه وخاصه دراینمورد درپاورقی ذکر میشود (۱) و بیشترازاینها بتفصیل درمحل خوداز جلددوم همین کتاب خواهدآمد انشاءالله تعالی .

---

(۱) ص ۷ جلدسیزدهم بحار : عن جابر عن ابیجعفر «ع» فی حدیث قال وقال رسول الله «ص» هو (ای قائمنا) رجل منی اسمه کاسمی یحفظنی الله فیه ویعمل بسنتی یملاء الارض قسطاً وعدلا و نوراً بعد ما تمتلی ظلماً وجوراً وسوءا . وفی ص ۸ عن عبدالعظیم الحسنی عن ابی الحسن الثالث «ع» انه قال فی القائم لایحل ذکره باسمه حتی یخرج فیملاالارض قسطاً وعدلا کماملئت ظلماً وجوراً الخبر . وعن محمد بن زیاد الازدی عن موسی بن جعفر «ع» انه قال عند ذکرالقائم «ع» یخفی علی الناس ولادته ولایحل لهم تسمیته حتی یظهره الله عزوجل فیملا به الارض قسطاً وعدلا کما ملئت جورا وظلما . وفی ص ۱۵ عن العیون باسناد التمیمی عن الرضا عن آبائه عن علی «ع» قال قال النبی «ص» لاتذهب الدنیا حتی یقوم بامر امتی رجل من ولد الحسین یملاؤها عدلا کماملئت ظلما وجورا . وفی ص ۱۷ عن جابر الانصاری قال رسول الله «ص» المهدی من ولدی اسمه اسمی و کنیته کنیتی اشبه الناس بی خلقا وخلقا تکون له غیبة وحیرة تضل فیه الامم ثم یقبل کالشهاب الثاقب فیملاءها عدلاوقسطا کماملئت ظلما وجورا . وعن ابی بصیر عن الصادق عن آبائه قال قال رسول الله «ص»

بقیه پاورقی در صفحه بعد

وما می‌بینیم که حدود یکقرن‌هم ازظهور ودعوت آنها میگذرد ودر اینمدت چه ظلمها وجنگهائی درعالم شده که صفحات تاریخ دوره بشریت را ازهمه مواقع تیره وتاریکتر نموده‌است جنگ بین‌المللی اول، چهارسال‌ونیم‌جنگ بقسمی که سطح

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

المهدی من‌ولدی اسمه اسمی وکنیته کنیتی اشبه الناس بی‌خلقاوخلقا تکون له غیبة وحیرة‌حتی یضل الخلق‌عن‌ادیانهم فعندذلك یقبل کالشهاب الثاقب فیملاها عدلا وقسطا کما ملئت ظلما وجورا . وعن‌عقبة‌عن الباقر‌عن آبائه «ع» قال‌قال‌رسول‌الله «ص» المهدی من‌ولدی‌تکون له‌غیبة‌وحیرة تضل فیهاالامم‌یاتی بذخیرة‌الانبیاء فیملاءها‌عدلاو قسطا کما ملئت‌جوراوظلما . وعن‌ابی‌سعید‌الخدری‌قال‌قال‌رسول‌الله «ص» ابشرکم بالمهدی یبعث فی امتی علی اختلاف من الناس و زلزال‌یملاء الارض عدلاوقسطا کماملئت جورا وظلما یرضی‌عنه ساکن‌السماء وساکن‌الارض الخبر . و فی ص ۱۸ عن‌ابی هریره قال‌قال رسول الله «ص» لولم یبق من‌الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلك الیوم حتی یخرج رجلا من‌اهل بیتی یملاء الارض عدلا وقسطا کماملئت ظلما و جورا . و فی‌ص ۳٦ عن المفضل فی‌حدیث عن الصادق «ع» فقیل له یابن رسول الله ومن‌الاربعة‌عشر فقال محمد وعلی وفاطمة والحسن‌والحسین والائمة من ولد الحسین آخرهم القائم الذی یقوم بعد غیبته‌فیقتل الدجال و یطهر الارض من کل جور وظلم . و عن صفوان الجمال قال قال الصادق «ع» اما والله لیغیبن عنکم مهدیکم حتی یقول الجاهل منکم مالله فی‌آل محمد حاجة ثم یقبل کالشهاب الثاقب فیملاءها عدلا وقسطا کماملئت جورا وظلما : و فی ص ۳۷ عن‌یونس بن‌عبدالرحمن قال‌دخلت علی موسی‌بن‌جعفر «ع» فقلت له یابن رسول الله «ص» انت‌القائم‌بالحق فقال انا القائم بالحق ولکن‌القائم الذی یطهر الارض من اعداءالله و یملاءها عدلا کما ملئت جورا هو الخامس من ولدی له غیبة یطول امدها خوفا علی نفسه یرتد فیهااقوام ویثبت فیهاآخرون الخبر . و فی ص ۳۹ عن‌عبدالعظیم الحسنی‌قال‌دخلت علی‌سیدی محمد بن‌علی واناارید‌ان اساله عن‌القائم اهوالمهدی اوغیره فابتدانی فقال‌یا ابا القاسم ان‌القائم منا هوالمهدی الذی‌یجب ان‌ینتظر فی‌غیبته ویطاع فی‌ظهوره وهو الثالث من‌ولدی‌والذی بعث محمدا بالنبوة وخصنا بالامامة انه لولم‌یبق من‌الدنیا الا یوم واحد لطول‌الله ذلك الیوم‌حتی یخرج فیملاءالارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما الخبر . و فی ص ٤٠ عن احمد بن‌اسحق قال سمعت ابا محمدالحسن بن علی‌العسکری «ع» یقول الحمدلله‌الذی لم‌یخرجنی من‌الدنیا حتی‌ارانی الخلف من‌بعدی اشبه‌الناس برسول‌الله‌خلقاوخلقا یحفظه‌الله تبارك‌وتعالی فی‌غیبته ثم یظهره فیملاء الارض عدلا وقسطا کماملئت جورا وظلما .

بقیه پاورقی درصفحه بعد

زمین وجو هواوسطح دریا وقعر آن میدان مبارزه بوده بشرانواع واقسام تفنگها وتوپهای جدید الاختراع ، بمبها وگازهای مسموم را برای افناء یکدیگر بکار برده‌اند . جنگ بین‌المللی دوم کـه اغلب مردم امروزه خود مطلعند . جنگهای

بقیه پاورقی از صفحه قبل

و اما روایات از کتب عامه برحسب نقل کتاب (المهدی) قال الشبلنجی فی نورالابصار ص ۲۳۱ تواترت الاخبار عن النبی «ص» ان المهدی من اهل‌البیت وانه یملاء الارض عدلا . ابن حجر فی الصواعق ص ۹۹ عن ابی الحسین الابری انه قال قد تواترت الاخبار و استفاضت بکثرة رواتها عن‌المصطفی «ص» بخروجه (یعنی المهدی) وانه من اهل‌بیته و انه یملك سبع سنین وانه یملاء الارض عدلا وانه یخرج مع عیسی علی نبینا وعلیه افضل‌الصلوة والسلام فیساعده علی قتل الدجال . و فی ینابیع الموده ص ٤۳۳ مسند احمد عنه «ص» انه قال لاتقوم الساعة حتی یملاء الارض ظلما وعدوانا ثم یخرج من عترتی من یملاءها قسطا و عدلا الحدیث . ابن حجر فی الصواعق ص ۹۷ ، اخرج احمد وابو داود والترمذی وابن‌ماجة عنه «ص» لولم یبق من‌الدهر الا یوم لبعث الله فیه رجلا من عترتی (او فی روایة من اهل بیتی) یملاءها عدلا کماملئت جورا الحدیث . نورالابصار ص ۲۳۱ ، ابو داود عن زر بن عبدالله قال قال رسول‌الله «ص» لاتذهب الدنیا حتی یملك العرب رجل من اهل‌بیتی الی ان قال یملاءها قسطا الحدیث . وفی ص ۲۲۹ ، اخرج ابو داود عن علی رضی‌الله عنه عن‌النبی «ص» قال لولم یبق الا یوم لبعث الله تعالی رجلا من اهل‌بیتی یملاءها عدلا کماملئت جورا . ینابیع المودة ص ٤۹٤ عن مناقب الخوارزمی مسنداً عن ثابت بن دینار عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی‌الله عنهما قال قال رسول‌الله «ص» ان علیا امام امتی من بعدی ومن ولده القائم المنتظر الذی اذا ظهر یملاء الارض عدلا وقسطا کما ملئت جورا وظلما الحدیث . عقدالدرر فی الباب الثالث عن ابی وائل قال نظر علی الی الحسین فقال ان ابنی هذا السید کما سماه رسول الله «ص» وسیخرج من صلبه رجل باسم نبیکم یخرج علی حین غفلة من‌الناس واماتة الحق و اظهار الجور ویفرح لخروجه اهل‌السماء وسکانها (الی ان قال) یملاء الارض عدلا کماملئت ظلما وجورا . ینابیع المودة ص ٤٤۸ عن کتاب فرائد السمطین عن‌الحسن بن خالد قال علی بن موسی الرضا رضی‌الله عنه لادین لمن لاورع عنه و ان اکرمکم عندالله اتقیکم ای اعملکم بالتقوی ثم قال ان الرابع من ولدی ابن سیدة الاماء یطهرالله به الارض من کل جور وظلم الحدیث . وفیه ایضا (ای ینابیع المودة) ص ٤۸۹ عن‌الحسن بن خالد قال علی بن موسی الرضا الوقت المعلوم هو یوم خروج قائمنا فقیل له من‌القائم منکم قال الرابع من ولدی ابن سیدة الاماء یطهرالله به الارض من کل جور ویقدسها من کل ظلم الحدیث . عقدالدرر فی الباب الثانی عن الحافظ ابی نعیم فی کتابه صفة المهدی والامام

بقیه پاورقی درصفحه بعد

کره جنگهای چین و هزاران هزار فساد و ظلمهای دیگر که درعالم شده و همه روزه‌میشود. وهمین مطلب، الحق‌خودبزرگ وقاطع شاهدی است بررسوائی و فضاحت دروغ وبطلان‌آنها.

وخلاصه، دعوی‌آنها عقلا برای هیچ مسلمانی ابدا قابل استماع نبوده وادلهٔ آنان شایسته بحث ورسیدگی نمیباشد.

ولی برای اتمیت حجت بر آنها مانظربادلهٔ آنهـا نموده ورویآنهانیز سخن گفته وبحث میکنیم. وچون بهترین و مهمترین کتاب استدلالی اهل بهاء فرائد ابوالفضل گلپایگانی میباشد لذا مامرتبااستدلالات‌آنهارا ازفرائد نقل نموده وجواب میگوئیم انشاءالله تعالی.

دلیل اول گلپایگانی در فرائد برعقاید بهائیها

گلپایگانی درفرائد بعد ازاین که میگوید: «مادر اثبات این امراعظم استدلال را بچهار برهان که اقوی و اظهرسایر براهین است مقصور میداریم و بدلیلیت آیات کتاب، و بشارات قبل، ودلیل تقریر، و معجزات اکتفاء مینمائیم وچگونگی استدلالرا درضمن چهارفصل بانجام میبریم.» مینویسد:

«فصل اول درچگونگی احتجاج بآیات - اعلم ایهاالشهم الفاضل ایدکم‌الله وایانا باتباع‌الحق ومجانبة‌الباطل که اعظم‌ادله واقوی‌براهین که ازانبیاء ومرسلین باقی مانده است وخودبآن‌تحدی‌فرموده وبرمعاندین ومکابرین بآن‌احتجاج‌نموده‌اند کلام ربانیست ووحی‌آسمانی. وحق جل جلاله در قرآن مجید این دلیل را دلیل کافی وحجت بالغه وآیات الهیه و بینه صحف سماویه خوانده است و نفوذ وغلبه امرالله را بهمین حجت وحدها موکول ومخصوص فرموده است و مکابر ومکذب آن را بعذاب الیم وسخط عظیم وعده داده است یریدالله ان یحق‌الحق بکلماته و یقطع دابرالکافرین وآن عبارت ازمعانی و حقایقی است که بتوسط روح‌الامین بر

بقیه پاورقی از صفحهٔ قبل

ابی عمر المقری فی‌سننه عن‌عبدالله بن‌عمر قال‌قال رسول‌الله «ص» یخرج رجل‌من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی وخلقه‌خلقی یملاءالارض قسطاوعدلا الحدیث. ینابیع الموده‌ص ۴۴۷ عن‌کتاب‌فرائد السمطین عن‌الباقر عن‌ابیه عن‌جده عن علی علیهم‌السلام قال قال رسول الله «ص» المهدی‌من‌ولدی تکون له غیبة اذا ظهر یملاء الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما:

قلب مقدس کلمهٔ الهیه نازل شود و برهیئت کلمات تجلی کند و در قوالب الفاظ بر لسان مبارکش ظاهر گردد وازظهور وصدور ونزول وانتشار آن عالم پیر جوانی یابد و ربیع روحانی فرارسد وشرائع وعوائد وسنن وآداب متجدد گردد . حقیقت امطار سماویه است که ازغمام هیاکل طیبه نازل شود وحقایق انسانیه را که اشجار الهیه اند نضرت وطراوت بخشد واشعه شمس ظهوراست که بحکم الله نور السموات والارض بطلوع نیراعظم برعالم اشراق نماید وظلمت اوهام وخرافات را از قلوب ونفوس مستعده زائل فرماید و بالجمله کلام الهی اعظم حجتی است کـه حق جل جلاله بر حقیقت رسالت خاتم انبیا بآن استدلال فرموده وبکافی بودن آن دون سائر معجزات تصریح نموده . وعقل منور نیز بچندین وجه براعظمیت آن حکم میفرماید ودلیلیت آن را برسایرمعجزات ترجیح میدهد وجه اول آنکه کتاب اثر باقی دائمست و سایر معجزات آثارزائلهٔ غیر باقیه زیرا که هر کسی از حاضرین و غائبین وموجودین زمان ظهور و غیر موجودین در هر قرن وزمان همه توانند کتاب را بدست آورد و از اثر پی بمؤثر برد وازآن انتفاع یافت ولکن مرده زنده کردن و بآسمان صعود نمودن وحجروشجررا بتکلم آوردن و امثالها باقی نمیماند وبدست هر کس نمیرسد وامکان وصول ببلادنائیه و اقطار شاسعه ندارد . اینست که قرآن راحجت بالغه و معجزه باقیه خوانده اند وآنرا اعظم آیات و اکبر معجزات دانسته اند وجه دوم آنکه علم وکتاب اشرف جمیع اشیاء است که حجت اشرف مخلوقات گردد و برهان سید موجودات شود . واگـر منصف بعقل خود رجـوع کند شهادت میدهد که هیچ شیئی از اشیاء عالم شرافت علم وکتاب راندارد و هیچ چیز باآن درعلو رتبه برابری نمیکند وچون علم وکتاب چیزی درجهان برای ترقی نوع انسان مثمر ومفید نباشد وجه سیم آنکه در کتاب شریعت وآداب وموعظت وانذار که موجب تحصیل ترقیات روحانیه ومدنیه است ثبت توان داشت وبآن اهل عالم مؤدب و متمدن توانند شد ولکن از مرده زنده کردن وسوسمار تکلم کردن ونخل خرما بر پشت شتر رویانیدن وغیرها من المنقولات این فوائد حاصل نشود وثمری برای اهل عالم برآن مترتب نگردد وجه چهارم آنکه آیات کتابیه موجـب حیوة و هدایت وتذکر ورحمت است بخلاف آیات اقتراحیه یعنی معجزاتیکه قوم از نبی

خود بطلبند وایمان خود را موقوف بظهور آن معجزه گردانند . چنانکه مفصلا انشاءالله تعالی در فصل معجزات بآیات قرانیه استدلال خواهدشد که بصراحت میفرماید آیات کتاب سبب اطمینان وهدایتست و آیات مقترحه موجب ازدیادشك و سخط وهلاکت . و خلاصة القول این مقدار که عرض شد منصف را کفـایت میکند در اثبات اشرفیت و اعظمیت آیات کتاب اکنون در قرآن شریف که دلیل متین و سراج منیر وفارق بین الحق والبا طلست قدری نظر کنیم وببینیم که حضرت خاتم الانبیاء علیه آلاف التحیة والثنا در اثبات رسالت خود چگونه استدلال فرموده و کدام حجت را اعظم حجج مقرر داشته است . (و پس از ذکر آیاتی از قرآن مجید که در آنها خداوند متعال احتجاج بقرآن وسور و آیات آن مینماید ، میگوید)

و از این جمله توان دریافت که حق جل جلاله آیات کتاب رااعظم حجج و براهین مقرر داشته و آوردن مثل آن را بباطل در امکان احدی ننهاده است . بلکه در صحف الهیه وارد است که اگر نفسی کلامی را خود فرا بافدو بخداوند بندد و افتراءا باو جلت عظمته نسبت دهد حق جل جلاله بیمین قدرت او را اخـذ فرماید وهلاك کند و مهلت ندهد و اورا و کلامش را زائل نماید چنانکه درسورهٔ مبارکهٔ حاقه فرموده است و لوتقول علینا بعض الا قاویل لاخذنا منه بالیمین ثـم لقطعنامنه الوتین فما منکم من احد عنه حاجزین و انه لتذکـرة للمتقین و مقـصود حق جل جلاله از این آیهٔ مبارکه اینست که اگر کلامی را بما بندد بیمین قوت او را اخذ فرمائیم و عرق حیوة او را قطع نمائیم و احدی از شما مانع نتواندشد و نفسی حاجز این سخط نتواند گشت و این آیه صریحست بر اینکه هرگز خداوند تبارك و تعالی مهلت نخواهد داد نفسی را که کلامی را بکذب باو نسبت دهد و کتابی را که خود تصنیف نموده باشد نام اوراوحی آسمانی نهد و آیات الهیه خواند تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کبیراً .

پس چون بر عظمت آیات کتاب وعلومقام کلام حضرت رب الارباب اطلاع حاصل شد وقلوب منوره بر بزرگی این برهان قویم و دلیل متین و حجت باقیه و وسیله وحیده اذعان نمود معروض میدارم که برصغیر و کبیر و امیر وحقیر معلوم و واضحست که حضرت باب اعظم نقطهٔ اولی در مدت هفت سال و جمال اقدس

الهی تقریباً چهل سال بهمین برهان متمسك بودند و بهمین دلیل بر اعلاء امرالله قیام فرمودند.

و خصوصاً حضرت بهاءالله پس از خروج از دارالسلام بغداد الی یوم صعود در الواح کثیره که عدد آن را بعض مورخین زیاده از هزار نوشته‌اند تصریح فرموده که این کلمات کلمات الهیه است و این صحف آیات سماویه از خود نمی فرماید و بغیر ما اذن الله تکلم نمیکند. (پس از ذکر دولوح از الواح حسینعلی بهاء که بنام ناصرالدین شاه و نام امپراطور روس نوشته است ودراین کتاب در تحت عنوان بهاء وبعض ادعا های او ذکر ایندولوح خواهدآمد تا اینکه می گوید)

دراین صورت نفسیکه خداوند جلت قدرته وجلت عظمته راقاهر وقادر ومحیط بر اشیاء و حاضر داند وآیات الهیه را در قرآن مجید درازهاق باطل واعدام مفتری علی الله وارد شده است وعده خداوند و کلام حق شناسد چارهٔ ندارد جز آنکه بر حقیت این آیات اعتراف نماید و عظمت آن را گردن نهد و با حجت الهیه معارضه نکند و باقضای او مغالبه ننمایدو بر نعمت او حسد نبرد وخود را مانندامم طاغیه و گردنکشان گذشته مورد سخط وغضب الهی نگرداند.

و کذلك تمت حجة الله علی خلقه فی جمیع الازمنة والقرون فبای حدیث بعد الله وآیاته یؤمنون.

و اگر نفسی در آثار انبیای سلف وآثار این دو ظهور معظم نیکو نظر نماید و بدقت موازنه کند بر اعظمیت آثار این ظهور شهادت دهد وآیات سابقین را نسبت بآیات جدیده مانند نسبت قطره ببحر مشاهده نماید. مثلا در قرآن مجید که الحق نسبت بآثار سایر انبیاء کالشمس بین نجوم السماء متلئلاء ومشرقست ملاحظه فرما که باوجودآن که حضرت خاتم الانبیاء در سن چهل سالگی برسالت مبعوث گشت واز قریش که اعرف قبائل بود در عربیت و فصاحت ظهور فرمودمع ذلك در مدت بیست و سه سال سی جزو قرآن متفرقاً و نجوماً بر حضرتش نازل گشت و لکن باب اعظم نقطهٔ اولی عزا سمه الاعلی جوانی فارسی اللسان بود و ابدا در مدارس علمیه تعلم نفرموده بود چندانکه الداعداء نسبت بی علمی در تواریخ خود بآن وجود اقدس داد و معرفت صرف قال یقول را که کودکان مکاتب بآن عالمند

از آن حضرت نفی نمودند و آنحضرت در سن بیست و پنج سالگی بامرالله قیام فرمود ودر مدت هفت سال که تمام آن در سجن ونفی گذشت چندین برابرقرآن در تفاسیر آیات کریمه وحل غوامض عقائد دینیه و جواب مسائل علمیه و غیر ها ازخطب و مناجات وشئون علمیه وآیات ازآثار مبارکش باقی ماند وبامنع شدید معارضین و مقاومت قویه معاندین در جمیع اقطار انتشار یافت حتی آنکه بسیاری از الواح را آن وجود مبارك درمحضر امرا وعلما بخواهش ایشان بدون سکون قلم و تأمل وتفکر در جواب مسائل علمیه مرقوم فرمود و عالمیرا از اظهار این آیت کبیره مفحم ومندهش نمود . وکذلك جمال اقدس ابهی جل‌اسمه الاعلی با آنکه آن وجود مبارك را پیوسته امواج بلایای شدیده احاطه داشت و لازال بمصائب کبیره از نفی وسجن که معنی صعوبت آن را متنعمین‌وجالسین بروسادهٔ عزت و منصب نمیدانند و نمیفهمند مبتلاو گرفتار بود مع‌ذلك کله عالم رااز آثار قلم اعلی شرقاً و غرباً منورساخت ومصداق وعده ساریکم آیاتی فلاتستعجلون را ظاهر فرمود چندان که‌معادل جمیع کتب سماویه کافه ملل ازآثار مبارکش مدون و مشهود است ومجلدات کبیره از آیات کریمه‌اش در جمیع اقطار و بلاد منتشرو موجود فلینصف المنصفون ولیتنبه‌الراقدون و لینتبه الغافلون ولیعلموا انهم سوف یسألون‌عماهم‌یقترفون . »

و حاصل‌دلیل اول‌فرائداینکه: اعظم آیات‌وحجج‌انبیاء ، کلمات‌وآیات‌وکتب و آثـار باقیهٔ آنهاست و باب و بهاء نیز هزاران هزار کلمات و آیاتی که مدعی شدند از مصدر وحی بدانها رسیده از خودباقی گذاشته اند و قال‌الله‌تعالی‌ولوتقول علینابعض‌الاقاویل لاخذنامنه‌بالیمین ثم‌لقطعنامنه‌الوتین فمامنکم‌من‌احدعنه‌حاجزین .

جواب دلیل اول فرائد

میگوئیم : شما خوب بودعوض‌این‌اطالهٔ کلام‌در بیان‌استدلال، اقلا چندصفحه‌ای از این‌آثارباقیهٔ حضرت بـاب و بهاء کـه بتوان عقلا و انصافاآنها رااصادراز وحی دانست‌وباورداشت همین‌جابما نشان‌میدادید تااین‌استدلال‌شماجنبهٔ دعوی‌بدون بینه‌وبرهان‌بخودنگیرد .

آری‌ماازقبل صاحب فرائد این‌زحمت راقبول نموده اینك مقدار کمی برای نمونه از کلمات و بیانات ، وآیات علوم ومعارف ، و معانی وتفاسیر مشکلات‌اخبار

و خلاصه از آثار باقیهٔ باب و بهاء که دلیل و آیه بر حقانیت آنها گرفته‌است بمیدان میآوریم تا صحت و سقم این دلیل فرائد برای خوانندگان محترم روشن و هویدا گردد. و نا گفته نماند : مراد از « ولوتقول علینابعض الاقاویل الایة» هرگز معلوم نیست اقوالی را که انسان بعقل وتمیز خداداده تشخیص کذب آنهارا میدهد شامل گردد ، و یا همان واضح نمودن خداوند کذب کاذب ورسوانمودن اورا درادعا ، نیز اخذبیمین وقطع وتین او نباشد .

ـ نمونهٔ آثار باقیه باب ـ

باب در بیان میگوید : قل ان الذین یدعون الله بمن یظهره الله فاولئك هم ایاه یدعوه لیجیبنهم الله عندمظهر نفسه ان یاکل شیئی انتم ایاه تدعون فانکم کل ما تدعون لاتسمعون من ذکر ینفعکم الاوان تدعون الله بمن یظهره الله فانکم انتم فی الحین لتستمعون ولاتحتجبن عن دعویکم فان الذینهم یدعون الله بمایرجعون الی من یظهره الله ثم بین یدیه لیسجدون اولئك هم یدخلن النار وهم فیها لاینصرون قل کل ما علی الارض یدعون الله بالنقطة البیان من حیث لایعلمون ولکن الله لایجیبن دعائهم الا الذینهم یدعون الله بی وهم ایای یعرفون قل قد نزل علی إنه لااله الا انا لمجیب المحبوب قل ان یا عبادی فلتدعوننی یوم ظهوری فانکم انتم قبل ذلك لاتسمعون جوابکم ولاتستطیعون ان یحیطون به علما ان تدعون مظهر نفسی یوم القیمة فاذا لیجیبنکم من عندی ذلك ماقد اجبتم قبل السموات والارض وما بینهما واننی انا السمیع قریب واننی انا المجیب لطیف لاستجیبن کل من یدعوننی واننی انا العلام الحکیم کل ما انتم تدعوننی بالنقطة البیان لاستجیبن دعائکم ثم بالحروف الحی انتم ایای تتوجهون و ان یوم ظهوری کل ما تدعون لااستجیبن دعائکم الاوانتم بین یدی من تظهرنه تحضرون وتسجدون انتهی.

(واز موضع دیگر بیان) بسم الله الابهی الابهی ، الحمدلله المشرق البراق و المبرق الشراق والمفرق الرفاق والمرفق الشفاق والمشفق الحقاق والمحقق الفواق والمفوق السباق والمسبق الشیاق والمشبق السماق والمسمق اللحاق والملحق الرتاق والمرتق الفتاق والمفتق الفلاق والمفلق الخلاق والمخلق الرزاق والمرزق الجواق الذی قدخلق السموات والارض ومابینهما الذی لااله الاهو الواحد الخلاق فاستشهده

وخلقه علی انه لااله الاهوالواحد القهار قدنهی کل خلقه عن دون عرفان نفسه وامر کلشیء بعرفان نفسه و لمالایعرف نفسه الا بعرفان مظهر ظهوره ومطلع بطونه قد امر کلشیء بعرفان ذات حروف السبع والنهی عن دون عرفانه انتهی.

(نقل از یکی از الواح مهم باب از بیان) بسم الله الابهی الابهی بالله الله البهی البهی ، الله لااله الاهوا لابهی الابهی، الله لااله الاهوالبهی البهی ، الله لااله الاهوالمبتهی المبتهی ، الله لااله الاهوالمبهی المبهی، الله لااله الا هو الواحد البهیان ، ولله بهی بهیان بهاء السموات والارض ومابینهما والله بهاء باهی بهی ولله بهی بهیان بهیة السموات والارض ومابینهما والله بهیان مبتهی مبتهاء ولله بهی بهیان ابتهاء السموات والارض ومابینهما والله بهیان مبتهی مبتهاه .

(قسمت دیگر از همین لوح مهم) هذا کتاب من عندالله المهیمن القیوم الی من یظهره الله انه لااله الا انا العزیز المحبوب ان اشهد انه لااله الاهو و کل له عابدون ، انا قد جعلناك جلالا جلیلا للجاللین ، و انا قد جعلناك جمالا جمیلا للجاملین، و انا قد جعلناك عظیمانا عظیما للعاظمین ، وانا قد جعلناك نورا نورانا نویرا للناورین ،وانا قد جعلناك رحمانا رحیما للراحمین ، وانا قد جعلناك تماما تمیما للتامین ، قل انا قد جعلناك کمالا کمیلا للکاملین ، قل اناقد جعلناك کبرانا کبیرا للکابرین ، قل اناقد جعلناك عزانا عزیزا للعازین ، قل اناقد جعلناك نصرانصیرا للناصرین ، قل انا قد جعلناك فتحانا فتیحا للفاتحین ، قل انا قد جعلناك قدرانا قدیرا للقادرین ، قل انا قد جعلناك ظهرانا ظهیرا للظاهرین ، قل انا قد جعلناك حبانا حبیبا للحابیین ، قل انا قد جعلناك شرفانا شریفا للشارفین ، قل انا قد جعلناك سلطانا سلیطاللسالطین قل انا قد جعلناك ملکانـا ملیکا للمالکین ، قل انا قد جعلناك علیانا علیا للعالین ، قل انا قد جعلناك بشرانا بشیرا للباشرین ، قل انا قد جعلناك برهانا بریها للبارهین، قل انا قد جعلناك فضلا فضیلا للفاضلین ، قل انا قد جعلناك قهراناقهیراً للقاهرین ، قل انا قد جعلناك جبرانـا جبیراً للجابریـن ، قل انـا قد جعلناك حکمانا حکما للحاکمین ، قل انا قد جعلناك وزرانا وزیرا للوازرین ، قل انا قد جعلناك جودانا جویداً للجاودین ، قل انا قد جعلناك وهبانـا وهیبا للـواهبین ، قل انا قد جعلناك سمعانا سمیعاللسامعین ، قل انا قد جعلناك قربانا قریبا للقاربین ، قل انا قدجعلناك

بصرانا بصيراً للباصرين ، قل انا قد جعلناك نظرانا نظيراً للناظرين ، قل انا قد جعلناك خبرانا خبيراً للخابرين ، قل انا قدجعلناك بطشانا بطيشا للباطشين ، قل انا قد جعلناك سكانا سكينا للساكنين ، قل انا قد جعلناك رضيانا رضيا للراضين، قل انا قد جعلناك هدنا هديا للهادين ، قل انا قد جعلناك نبلانا نبيلا للنابلين ، قل انا قد جعلناك جهرانا جهيرا للجاهرين ، قل انا قد جعلناك جردانا جريدا للجاردين ، قل انا قد جعلناك سرجاناسريجاللسارجين ، قل اناقد جعلناك طرزاطريزاللطارزين ، قل انا قد جعلناك شمساً مضيئاً للضائيين ، قل انا قد جعلناك قمرا منيرا للناورين ، قل انا قد جعلناك كواكب مشرقة للشارقين ، قل انا قد جعلناك سلما ذات ارتفاع للرافعين ، قل اناقد جعلناك ارضا ذات انسطاح للساطحين ، قل انا قدجعلناك جبلا ذات ابتذاخ للباذخين ، قل انا قد جعلناك بحرا ذات ارتجاج للسائرين ، قل انا قد جعلناك كل شيء ونزهناك عن كل شيء انا كنا على كل شيء لقادرين ، قل انا قد جعلناك كل شيء وقد سناك عن كل شيء وانا كنا على ذلك لمقتدرين .

(ازموضع ديگرهمين لوح) تبارك الله من رب ممتنع منيع ، و تبارك الله من ملك مقتدرقدير ، وتبارك الله من سلط مستلط رفيع ، وتبارك الله من وزر مؤتزر وزير ، وتبارك الله من حكم محتكم بديع ، وتبارك الله من جمل مجتمل جميل ، و تبارك الله من عظم معتظم عظيم ، وتبارك الله من نورمتنور نوير ، وتبارك الله من رحم مرتحم رحيم ، وتبارك الله من شمخ مشمخ شميخ ، وتبارك الله من بذخ مبتذخ بذيخ وتبارك الله من بدء مبتدء بديء ، وتبارك الله من فخر مفتخر فخير ، وتبارك الله من ظهر مظتهرظهير ، وتبارك الله من قهر مقتهر قهير ، وتبارك الله من غلب مغتلب غليب ، و تبارك الله من كبر مكتبر كبير ، وتبارك الله من عزمعتزز عزيز ، وتبارك الله من علم معتلم عليم ، وتبارك الله من قدم مقدم قديم ، وتبارك الله من جود مجتود جويد ، و تبارك الله من لطف ملتطف لطيف ، وتبارك الله من طرز متطرز طريز ، وتبارك الله من جذب مجتذب جذيب ، وتبارك الله من منع ممتنع منيع ، وتبارك الله من شرف مشترف شريف ، وتبارك الله من رضى مرتضى رضيء ، و تبارك الله من علي معتلى على .

(نقل از دلائل سبعه باب) بسم الله الفرد ذى الافراد بسم الله الفرد ذى الافراد

بسم‌الله‌الفرد ذی‌الفردة بسم‌الله ذی‌الفوارد بسم ذی‌الفرادین بسم ذی‌المتفارد بسم ذی الفردآء بالله الله ذی‌الافردآء . ایضاً ذی‌الفردات ذی الفردوت قـل اللهم انک فراد السموات والارض وما بینهما لیؤتین الفردیة من یشاء ولینز عن‌الفردیة عمن یشاء اه قل اللهم انک انت فردان‌السموات والارض انک انت افرد الا فردین قل اللهم انک انت فردان‌الفرادین قل‌الله افرد فوق کل ذی الافراد لـن یقدر ان یمتنع عن فرید فردان افراده من احدانه کان فرادا فریدا ولله فرداءالسموات والارض قد خلقت کل شیء بامری وماجعلت‌لشیء من‌اول‌ولاآخر جوداًمن اناکناعلی‌ذلک لقادرین وانتهیت کلما خلقت الی بدیع الاول امرامن عندنا اناکنا علی کل شیء لمقتدرین‌ثم انتهینا ماقد خلقتا من بدیع الاول الی محمدرسول الله فضلا من لدنا ان کنا فاضلین‌وربینا الذین اوتوا الفرقان فی‌الف و مـأتین ثم سبعین سنینا لعلهم یستبصرون فی دینهم لیوم ظهور ربهم وحین ما یعرفهم الله نفسه لیجیبون ربهم ثم لتنصرون و علمنا هم فی‌الفرقان دلائل سبعة کل واحدة منهن یـکفی کل‌العالمین .

(نقل از لوح دیگر باب) یاخلیل ، بسم‌الله‌الاقدم الاقدم ، بسم‌الله الواحد القدام ، بسم‌الله‌المقدم‌المقدم ، بسم‌الله‌القادم القدام ، بسم‌الله‌القادم‌القدام، بسم‌الله‌القادم القدوم ، بسم‌الله القادم القدمـان ، بسم‌الله‌القادم المتقدم ، بسم‌الله المقتدم‌المقتدوم ، بسم‌الله‌القـادم المتقاد ، بسم‌الله المستقدم المستقدم ، بسم‌الله القادم القیدوم ، بسم‌الله القدم القدم ، بسم‌الله‌القدم القدم ، بسم‌الله الواحد المقادم ذی‌القدامین ؛ بسم‌الله‌القدم ذی‌القدماء ، بسم‌الله القدم ذی‌القدمات ؛ بسم‌الله‌القدم ذی‌الاقدام ، بسم‌الله القدم ذی الاقادم ، بسم‌الله‌القدم ذی‌القدام، بسم‌الله‌القدم ذی‌القدام ،بسم‌الله القدم ذی‌القدومین، بسم‌الله‌القدم ذی القدامین بسم‌الله القدم ذی‌القـدیمین ، بسم‌الله القدم ذی‌المقادیـم ، بسم‌الله القدم ذی‌المقادم ، بسم‌الله القدم‌ذی‌المتقدمات ، بسم‌الله القدم ذی المتقدمات ، بسم‌الله القدم‌ذی‌التقدمات‌بسم الله القدم ذی المستقدمات ؛بسم‌الله القـدم ذی القدام، بسم‌الله القدم ذا القدادم .

بالله الله الواحد القدام ؛ بالله الله المقدم المقدم،بالله الله المقدم المقدم ؛ بالله الله‌القادم‌القدام ؛ بالله‌القادم‌القسوم ؛ بالله الله القادم‌القدمان ؛ بالله الله‌القادم‌المتقدم ، بالله الله المتقدم المتقدم ؛ بالله الله‌القادم المتقاد ، بالله الله‌المستقدم المستقدم ، بالله

الله القادم القيدوم ، بالله الله القدم القدم ؛ بالله الله الواحد المقدم ؛ بالله الله القدم ذي القدامين ؛ بالله اللهذي القادمات ؛ بالله الله القدم ذا الاقدام ؛ بالله الله القدم ذي الاقادم بالله الله القدم ذي الاقدام ؛ بالله الله القدم ذي القدوم ؛ بالله الله القدم ذي القدامين ، بالله الله القدم ذا القدامين ؛ بالله الله القدم ذي القدامين ؛ بالله الله القدم ذي القدامين ؛ بالله الله القدم ذي القديمين ؛ بالله الله القدم ذي المقاديم ؛ بالله الله القدم ذي المقادم ، بالله الله القدم ذي المتقادم ؛ بالله الله القدم ذي المتقادمات ؛ بالله الله القدم ذا المتقدمات ؛ بالله الله القدم المتقدمات؛ بالله الله المقدم ذي المستقدمات بالله الله القدم ذي القدام . بالله الله القدوم ذا القدام ، بالله الله القدم ذا القدادم. لا اله الا هو الاقدم الاقدم ، الله لا اله الا هو الواحد القدام ، الله لا اله الا هو المقدم المقدم ، الله لا اله الا هو المقدم المقدم ، الله لا اله الا هو القادم القدام ، الله لا اله الا هو القادم القدام ، الله لا اله الا هو القادم القدام ؛ الله لا اله الا هو القادم القدوم ، الله لا اله الا هو القادم القدوم ، الله لا اله الا هو القادم القدوم ، الله لا اله الا هو القادم القدمان ، الله لا اله الا هو القادم المتقدم ، الله لا اله الا هو المقتدم المقتدم ، الله لا اله الا هو القادم المتقاد ، الله لا اله الا هو المستقدم المستقدم ، الله لا اله الا هو القادم القيدوم ، الله لا اله الا هو القدم القدم ، الله لا اله الا هو الواحد المقادم ، الله لا اله الا هو القدم ذا القدامين ، الله لا اله الا هو القدم ذا القدماء ، الله لا اله الا هو القدم ذا القادمات ، الله لا اله الا هو القدم ذي الاقدام ، الله لا اله الا هو القدم ذا الاقادم ، الله لا اله الا هو القدم ذي القدام ، الله لا اله الا هو القدم ذا القدوم ، الله لا اله الا هو القدم ذا القدامين ، الله لا اله الا هو القدم ذي القديمين ، الله لا اله الا هو القدم ذا المتقدمات ، الله لا اله الا هو القدم ذا المستقدمات ؛ الله لا اله الا هو الاقدم ذا القدم ؛ الله لا اله الا هو القدم ذا القدادم.

انني انا الله لا اله الا انا الاقدم ؛ انني انا الله لا اله الا انا الاقدم ؛ انني انا الله لا اله الا انا الواحد القدام ؛ انني انا الله لا اله الا انا المقدم المقدم ، انني انا الله لا اله الا انا المقدم المقدم؛ انني انا الله لا اله الا انا القادم القدام ؛ انني انا الله لا اله الا انا القادم القدم والقدوم ؛ انني انا الله لا اله الا انا القادم القدوم ؛ انني انا الله لا اله الا انا القادم القدمان ؛ انني انا الله لا اله الا انا القادم المتقدم ؛ انني انا

الله لا اله الا انا القادم المتقدم ؛ اننی انا الله لااله‌لا انا القـادم‌المتقاد ؛ اننی انا‌الله لا اله الا انا القادم المستقدم ، اننی انا الله لا اله الا انا القادم‌القدوم ، اننی انا الله لا اله الا انا القادم القدوم ؛اننی ا نا الله لا اله الا‌انا القادم القدم ؛ اننی انا الله‌لا اله الا انا الواحد المقادم ؛ اننی انا‌الله‌لا اله الا انا‌القدم ذا القدامین ؛ اننی انا الله‌لا اله الا انا القدم ذا القادمات ؛ اننی انا‌الله لااله الا انا‌القدم ذا الاقدام ؛ اننی انا‌الله‌لا اله الا انا القدم ذا‌الاقادم ؛ اننی انا‌الله لا اله الا انا‌القدم ذا القدام ؛ اننی انا الله لا اله الا‌انا القدم‌ذا‌القدوم ؛ اننی انا الله لااله الا انا‌القدم ذا‌القدامین ؛ اننی انا الله لا اله الا انا القدم ذا‌القدامین ؛ اننی انا الله لااله‌الا انا ذا المقدمین ؛اننی انا الله لا اله الا‌انا‌القدم‌ذا المقادیم ؛اننی انا‌الله لااله‌الا انا‌القدم ذی المقادم، اننی انا الله لا اله الا‌انا القدم‌ذا‌المتقدمات ، اننی انا الله‌لااله الا انا القدم ذا المتقدمات ، اننی‌انا الله‌لا اله الا انا القدم ذا المستقدمات، اننی انا الله لا اله الا‌انا‌القدم‌ذا‌القدام ، اننی انا‌الله لا اله الا انا‌القدم‌ذا القداديم .

(اثری نیز از آثار باب) بسم‌الله الرحمن الرحیم اننی انا الله لا اله الا ایای واننی انا الله ذوالالهین ، اننی انا الله لا اله الا ایای واننی‌انا الواحد ذوالوحادین، اننی انا الله لااله الا ایای واننی انا الواحد ذوالو حادین ، اننی انا الله لا اله الا ایای‌واننی انا المحیی ذوالحیایین،اننی‌انا الله لااله الاایای‌وانا‌انا القوم‌ذوالقوامین ، واننی‌انا‌الله‌لااله الاایای‌واننی‌انا‌ابهی‌ذوالبهائیین،اننی‌انا‌الله‌لااله‌الاایای‌واننی‌انا‌الجمل ذو الجلالین ، اننی انا الله لااله الا ایای‌واننی انا العزیز ذو العزازین ، اننی انا‌الله لااله الا ایای واننی‌انا الجمل ذوالجمالین ، اننی انا‌الله لااله الاایای واننی انا‌العظة ذو العظامین ، اننی انا الله لااله الا ایای واننی‌انا النور ذوالنوارین ، اننی انا الله لااله الا ایای واننی انا الملك ذوالملاکین ، اننی‌انا‌الله‌لااله‌الا ایای واننی انا‌الفرد ذوالفرادین ، اننی انا الله لااله الا ایای واننی انا الصمد ذو الصمادین ، اننی انا‌الله لااله الا ایای واننی انا المجد ذوالمجادین ، اننی‌انا‌الله لااله الا ایای‌واننی انا‌المنع ذوالمناعین ، اننی انا الله لااله الا ایای واننی انا‌القدس ذوالقداسین ، اننی انا الله‌لا اله‌الا ایای‌واننی‌انا العدل‌ذو العدالین ، اننی انا الله لااله‌الاایای و اننی انا الفضل ذو الفضالین ، اننی انا الله لااله الا ایای واننی انا العلی ذو العلائین ، اننی انا الله لا اله الا ایای واننی‌انا‌الارفع ذو الرفاعین ،اننی انا الله‌لااله‌الاایای واننی‌انا الرقیب‌ذو

الرقابين ، اننی انا الله لااله الا ایای و اننی انا الرحیم ذوالرحامین ، اننی انا الله الا ایای‌واننی اناالرهب ذوالرهابین،اننی انا الله لا اله الاایای واننی انا البطن ذو البطائین ، اننی اناالله لااله‌الاایای‌واننی انا الظهرذو الظهارین ، اننی انا الله‌لاا له الا ایای واننی انا القهر ذو القهارین ، واننی انا الله لااله الا ایای واننی انا الشدد ذوالشدادین ، اننی انا الله لا اله الا ایای و اننی انا البطش ذو البطاشین ، اننی انا الله لا اله الا ایای واننی انا السمع ذو السماعین ؛ اننی انا الله لا اله الا ایای و اننی انا البصر ذو البصارین ؛ اننی انا الله لا اله الا ایای و اننی انا النظر ذوا النظارین ، اننی انا الله لا اله الا ایای واننی النصر ذو النصارین ؛ اننی انا الله‌لا اله الا ایای انا الوتر ذو الوتارین ؛ اننی اناالله لا اله‌الا ایای واننی انا اللطف ذو اللطافین ؛ اننی انا الله لا اله الا ایای‌واننی انا الخیر ذو الخبارین ، اننی انا الله لا اله الا ایای واننی انا الابد ذو الابادین ؛ اننی انا الله لا اله‌الا ایای و اننی انا الحلم ذوالحلامین ؛ اننی انا الله لااله الا ایای واننی‌انا الریب ذوالربابین،اننی انا الله‌لااله الا ایای واننی‌انا الحبل ذوالحبابین ؛ اننی‌انا الله لا اله الا ایای واننی انا الخفق ذو الخفاقین ؛ اننی انا الله لا اله الا ایای‌واننی انا الله لا اله‌الا ایای و اننی اناالولی ذوالولائین .صفحات زیادی بهمین نحو میباشد .

(باز ازلوح دیگر باب) بسم‌الله‌الاجمل الاجمل ، بالله الله الجمـل الجمل ، بسم‌الله الجمل ذی‌الجمالین ، بسم‌الله الجمل ذی‌الجملاء ، بسم‌الله‌المجمل‌المجمل، بالله الله المجمل المجمل ، بالله الله الجمل ذی‌الجمالین ، بالله الله الجمل ذی‌الجملاء ،بالله الله الجمل‌ذی‌الجاملات ، بالله الله الجمل ذا الجملات ، بسم‌الله الاجمل الاجمل، بالله الله الاجمل الاجمل ، بسم‌الله الجمال ذی الجاملین ، بسم‌الله الجمل الجملات ، بسم‌الله المجمل المجمل ، بسم الله المجتمل المجتمل ، بالله الله المجمل المجمل ، بالله الله المجتمل المجتمل ، بسم‌الله الواحد الجمال ، بالله الله الواحد الجمال بسم‌الله‌الجمل ذی‌الجمول ؛ بالله الله الجمل‌الجمول ، بالله الله الواحد الجملات ، بالله الله بسم‌الله المجتمل المتجال ، بالله الله المجتمل المتجال ، الله لا اله الا هوالاجمل الاجمل ، الله لااله الا هـو المجمل المجمل ، بالله الله المجتمل المجتمل ، بسم‌الله المتجمل‌المتجمل ، بسم‌الله المستجمل المستجمل ، بالله الله المستجمل المستجمل ، ربه

جمیل جملان السموات والارض ومـا بینهما. والله جمال مجتمل متجام ؛ ولله ملیك السلطان السموات والارض وما بینهما ، والله جمال جامل جمیل ، قل الله اجمل فوق کل ذوجمال لن یقدران یمتنع عن ملیك سلطان اجماله من احدلا فی السموات ولا فی الارض ولا ما بینهما انه کان جمالا جاملا جمیلا قل اللهم اجمل فوق کل ذی اجمال لن یقدران یمتنع عن جمیل .

از آیات بسیار خوب باب

بسم الله الرحمن الرحیم (۱) اذقالوا لیوسف و اخوه احب الی ابینا منا ونحن عصبة ان ابانا لفی ضلال مبین ، المر الله قد انزل الکتاب فیه تبیان کل شیء ورحمة وبشری لعبادنا فمن کان یذکر الله العلی بالحق علی علم الکتاب بصیراً ، اذقالوا حروف لااله الاالله وان یوسف احب الی ابینا منا بما قد سبق من علم الله حرفاً مستسراً بالسر مقنعا علی السر محتجباً فی سطر غایباً فی سر المستسر مرتفعاً عما فی الدنیا وایدی العالمین جمیعاً وانا نحن عصبة فیما اراد الله فی شأن یوسف النبی محمد العربی حول السطر مسطوراً وان الله قد فضل ابانا بفضل نفسه وقدر الله سر المستسر من سر امره بما فی ایدی العالمین بالکشف المبین علی اهل النار من سر الباء ضلالا ، الرحمن علی العرش استوی وهو الله قد کان علی کل شیء قدیراً ، وان الله قد خلق الاشیاء بقدرة علی الحق بالحق انشاء وهو الذی قد اخترع السموات والارض وما بینهما بامره علی الحق بالحق من حول النار ابداعاً لیعلم الناس ان امر الله قد کان فی ام الکتاب علی الحق بالحق من حول

---

(۱) خوانندگان متوجه باشند که جناب باب درصفحهٔ اخیر ازاین آیاتش شدیدا در مقام تحدی بر آمده است.

ودر بیان فارسی در باب ثانی از واحد ثانی نیز میگوید : «اگر جمیع ابحر سموات وارض مداد شوند وکل اشیاء قلم وکل انفس محصی شوند نتوانند حرفی از حروف بیان را علی ماهو علیه تفسیر کنند اذما جعل الله لحرف منه اولا وآخرا .»

و نیز خوانندگان محترم بدانند که جناب سید باب مردم را ازداشتن و خواندن هر کتاب آسمانی و علمی بخواندن همین الواح وآیاتش مستغنی پنداشته بلکه خواندن تنها این الواح و آیات و سوزاندن وازبین بردن سایر کتب عالم را بربابیها واجب نموده است وجناب بهاء چون متوجه درجهٔ افتضاح و رسوائی این حکم گردید لذا در کتاب اقدس این آیه را نازل فرمود :

« قد عفی الله عنکم ما نزل فی البیان من محو الکتب واذنا کم بان تقرؤا من العلوم ما ینفعکم لا ما ینتهی الی المجادلة فی الکلام هذا خیر لکم ان انتم من العارفین . »

النار موجوداً ، وهوالله قدكان قداراد من مستسر السر على سطر السر على نقطة الباب تاويلا ، وهو الذى قد جعل الاحباء من الباب لاعراف على الحق بالحق مشهوداً ، يـا عبادالرحمن هزوا الى جذع النخلة هذا باذن ربكم الحق الذى قد جعل له الله فى ام الكتاب على الحق بالحق من الحق عليا ، وهو الذى يساقط من عنده الى انفسكم رطباً على الحق بالحق جنياً ، فاذا قد اشر ناذ كره لدى الرحمن فى يوم كان فى ام الكتاب قديماً ، وانكم فى ذلك اليوم ما كنتم نسيا فى الكتاب ولا حول النار منسياً ، ولا يقولوا كيف يكلم عن الله من كان فى السن خمسة وعشرونا ، اسمعوا فورب السماء والارض انى عبدالله اتانى البينات من عند بقية الله المنتظر امامكم هذا كتابى قد كان عندالله فى ام الكتاب بالحق على الحق مسطوراً ، وقد جعلنى الله مباركا اينما كنت و اوصانى بالصلوة والصبر ما دمت فيكم على الارض حيا ، وان الذين يدعون الله من بعض الاحاديث من شان الباب عن غير الحق قليلا ، فتقدرون ان ياتوا لمثل هذا الكتاب من عندالله الحق بالحق على الحق مشهوداً ، فالحق بالحق يقول ولا اله الا الله وحده لا شريك له وليس كمثله كفوا ولا مثل وهوالله قد كان بالحق على الحق قديما ، لو اجتمعت الانس والجن على ان يأتوا بمثل هذه الكتاب بالحق لن يستطيعوا ولو كانوا اهل الارض ومثلهم معهم على الحق ظهراً ، فوربك الحق لن يقدروا بمثل بعض مـن حرفه ولا على تأويلاته من بعض السر قطميراً ، وان الله قد انزل له بقدرته من عنده والناس لا يقدرون بحرفه على المثل دون المثل تشبيراً ، وذلك من انباء الغيب نـوحيه اليك لقد كنت بالله الحميد حول النار ولسوف يؤتيك ربك يوم القيمة حكم الحق على الكل من عنده على الحق بالحق مرفوعا ، ادخل من شئت فى رحمة الله واعرض عن الظالمين حول جهنم وذرهم فى النار على الحق جثيا ، افتؤمنون ببعض الكتاب وتكفرون ببعضه هذا الله اذن لكم ام تفترون على الله كذبا من حيث انكم قد كنتم بعلم الشيطان من غير الحق على غير الحق بالحق معروفـا ، و ان نحن قـد انزلنا الذكر وكان الله و ملائكته عليك بالحق حفيظا ، اتقوا عبادالله و كونوا فى دين الله مخلصا على الحق شهيدا ، وان الذين يخشون ربهم بالغيب وقد كانوا عند الرحمن اولياء على الحق حول الباب صفيا فسوف يعلم الله احكامهم مما يحتاجون لانفسهم علانية من الحق الى الحق قريبا ، وان الله قد اوحى الى ان كنتم تحبون الله فاتبعونى فى هذه الملة بالحق على الحق من الحق الى الخلق ضعيفا وان ربكم الله قال بالحق انى على عبادى المؤمنين من اهل الباب قد

کنت علی الحق بالحق رحیما ، وتعالی‌الله عما یقول الظالمون فی آیات الباب علوا کبیرا ، قل اتی امرالله فلا تستعجلون بان امرالله قد کان علی الحق بالحق قریبا و ان وعدالله قد کان بالحق مفعولا .

(**ایضا ازلوح دیگر باب**) بسم‌الله البهی الابهی ، الحمدلله قد اظهر ذاتیات الحمد نیات باطراز طرزا طراز اطرزانیة ، واشرق الکونینات الذاتیات باشراق شوارق شراق شراقیة، والاح الذاتیات الباذخیات بطوالع بدایع رقایع منابع مجدقدس متناعیة واظهر انوار نیات متلالئحات بظهورات آیات فردانیة، استحمد حمداً ما حمده احد من قبل ولا یستحمده احد من بعد ، حمدا طلع و اضاء و اشرق فانار وبرق فابار واشرق فأضاء ، وتشعشع فارتفع ،وتسطع فامتنع ،حمدا شراقا ذوالاشتراق.و براقا ذوالابتراق ، و شقاقا ذوالاشتقاق ، براقاذوالارتقاق ، براقا ذوالارتفاق ، ورقاقا ذوالارتفاق، و حقاقا ذوالاحتقاق ، وسیاقا ذوالاستیاق ، وفراقا ذوالافتراق ، وحداقا ذوالاحتداق و فلاقا ذوالافتلاق ،وخلاقا ذوالاختلاق ، وزهاقا ذوالازتهاق ، و شقاقاذوالاشتقاق، تناطراز ذو طراز ، وعزازاً ذوالاعتزاز ، و کنازذوالاکتناز ، ذخار ذوالاذتخار، فخار ذوالافتخار،وسخار ذوالاستخار ، و نوار ذوالانتوار،وفطار ذوالافتطار،وظهار ذوالاظتهار ، وخبارذوالاختبار ،ونصار ذوالانتصار . انتهی .

(**از تهلیلات باب**) قل کل لیقولون انه لااله الا الذی آمنت به کل الفتاقیین ، قل کل لیقولون انه لااله الا الذی آمنت به کل السباقیین ، قل کل لیقولون انه لااله الا الذی آمنت به کل السماعیین ، قل کل لیقولون انه لااله الا الذی آمنت به کل الرتاحیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الاالذی آمنت به کل السوائیین ،قل کل لیقولون انه لااله الاالذی آمنت به کل الاسافیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل النقامیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل الخیاطیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل المقاتیین قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل اللهامیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل العرافیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل الوصافیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل النعاتیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل الزراعیین ، قل کل لیقولون انه لااله الا

الذی آمنت به کل الذرائیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل الازالیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الاالذی آمنت به کل الکباریین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل البذاخیین ، قل کل لیقولون انه لااله الا الذی آمنت به کل الضمانیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل الاماریین ، قل کل لیقولون انه لااله الا الذی آمنت به کل النهائیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل القاطیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل الراحیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل النعامیین، قل کل لیقولون انه لااله الا الذی آمنت به کل القنائیین ، کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل النجائیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل السبابیین قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل الرغابیین، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل العقابیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل الربابیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل النظامیین، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل الکتابیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل الذهابیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل المدادیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل الظلالیین ، قل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل البنائیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل التوابیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل العمادیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل الحدادیین، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل الحراکیین ، قل کل لیقولون انه لااله الا الذی آمنت به کل السکانیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الاالذی آمنت به کل النبائیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل الضرابیین . وبهمین ردیف متجاوز از دویست جملهٔ دیگر .

(ایضا از تهلیلات مصدر وحی سید باب در بیان) اننی انا الله لااله الا انا کنت من اول الذی لااول له ازلاقدیما اننی انا الله لااله الا انا لاکونن الی آخر الذی لاآخر له ازلاقدیما اننی انا الله لااله الا انا کنت فی ازل الازال الهـا مؤتلها

انني انا الله لااله الا انا بهيانا مبتهيا انني انا الله لااله الا انا لاكونن لم يزل ولا يزال بهيانا مبتهيا انني انا الله لا اله الا انا قد كنت في ازل الازال ازالا مؤتزلا انني انا الله لااله الا انا لاكونن لم يزل ولايزال ازال مؤتزلا انني انا الله لا اله الا انا كنت في ازل الازال قدما مقتدما انني انا الله لااله الا انا لاكـونن لم يزل قدمـا مقتدما انني انا الله لااله الا انا كنت من اول الذي لااول له خلاقا مختلقا انني انا الله لااله الا انا لاكونن الى آخر الذي لاآخر له خلاقا مختلقا انني انا الله لااله الا انا كنت من اول الذي لااول له ربابا مرتببا انني انا الله لااله الا انا لاكونن الى آخر الذي لاآخر له ربابا مرتببا انني انا الله لااله الا انا كنت من اول الذي لااول لـه علاما معتلما انني انا الله لااله الا انا لاكونن الى آخر الذي لاآخر له علاما معتلما انني انا الله لا اله الا انا كنت من اول الذي لااول له سلاطا مستلطا انني انا الله لا الة الا انا لاكونن الى آخر الذي كا آخر له سلاطا مستلطا انني انا الله لااله الا انا كنت من اول الذي لا اول له ملاكا ممتلكا انني انا الله لااله الا انا لاكونن الى آخر الذي لا آخر له مـلاكا ممتلكا انني انـا الله لا اله الا انا كنت من اول الـذي لااول له عزازا معتززا انني انا الله لااله الا انا لاكونن الى آخر الذي لاآخر له عزازا معتززا انني انا الله لا اله الا انا كنت من اول الذي لااول له قدارا مقتدرا انني انا الله لااله الا انا الى آخر الذي لاآخر له قدارا مقتدرا انني انا الله لااله الا انا كنت من اول الذي لااول له قوآء مقتويا انني انا الله لا اله الا انا لاكونن الى آخر الذي لاآخر له قوآء مقتوياً انني انا الله لا اله الا انا كنت من اول الذي لااول له ظهارا مظتهرا انني انا الله لا اله الا انا كنت من اول الذي لااول له سلطانا مجتللا انني انا الله لا اله الا انا الى آخر الذي لاآخر له سلطانا مجتللا انني انا الله لا اله الا انا كنت من اول الذي لااول له رفاعا مرتفعا انني انا الله لااله الا انا الى آخر الذي لاآخر له رفاعا مرتفعا انني انا الله لا اله الا انا كنت من اول الذي لا اول له وزارا موتزرا انني انا الله لا اله الا انا لاكونن الى آخر الذي لا آخر له وزارا موتزرا انني انا الله لا اله الا انا كنت من اول الذي لا اول له نصارا منتصرا انني انا الله لا اله الا انا لاكونن الى آخر الذي لا آخر له نصارا منتصرا انني انا الله لا اله الا انا كنت من اول الذي لا اول له مناعا ممتنعا انني انا الله لااله الا انـا

لا كونن الى آخر الذى لا آخر له مناعا ممتنعا اننى انا الله لااله الا انا كنت من اول الذى لا اول له رضاء مرتضيا اننى انا الله لا اله الا انا لا كونن الى آخر الذى لا آخر له رضاء مرتضيا اننى انا الله لا اله الا انا كنت من اول الذى لا اول له شرافا مشترفا اننى انا الله لا اله الا انا لا كونن الى آخر الذى لا آخر له شرافا مشترفا اننى انا الله لا اله الا انا كنت من اول الذى لا اول له علاء معتليا اننى انا الله لا اله الا انا لا كونن الى آخر الذى لا آخر له علاء معتليا اننى انا الله لا اله الا انا كنت من اول الذى لا اول له حمادا محتمدا اننى انا الله لااله الا انا لا كونن الى آخر الذى لا آخر له حمادا محتمدا اننى انا الله لا اله الا انا كنت من اول الذى لا اول له حسانا محتسنا اننى انا الله لا اله الا انا لا كونن الى آخر الذى لا آخر له حسانا محتسنا اننى انا الله لااله الا انا كنت من اول الذى لا اول له جمالا مجتملا اننى انا الله لااله الا انا لا كونن الى آخر الذى لا آخر له جمالا مجتملا اننى انا الله لااله الا انا كنت من اول الذى لا اول لـه نوارا متنورا اننى انا الله لا اله الا انا لا كونن الى آخر الذى لا آخر له نوارا متنورا اننى انا الله لااله الا انا كنت من اول الذى لا اول له كملا مكتملا اننى انا الله الذى لااله الا انا لا كونن الى آخر الذى لا آخر له كمالا مكتملا اننى انا الله لا اله الا انا كنت من اول الذى لا اول له تماما متمما اننى انا الله لااله الا انا لا كونن الى آخر الذى لا آخر له تماما متمما اننى انا الله لااله الا انا كنت من اول الذى لا اول له عظاما معتظما اننى انا الله لا اله الا انا لا كونن الى آخر الذى لا آخر له عظاما معتظما اننى انا الله لا اله الا انا كنت من اول الذى لا اول له امانا مؤتمنا افنى انا الله لااله الا انا لا كونن الى آخر الذى لا آخر له امانا مؤتمنا افنى انا الله الذى لا اله الا انا كنت من اول الذى لا اول له امارا مؤتمرا اننى انا الله الذى لا اله الا انا لا كونن الى آخر الذى لا آخر له امارا مؤتمرا اننى انا الله الذى لا اله الا انا كنت من اول الذى لا اول له حياء محتييا اننى انا الله الذى لااله الا انا لا كونن الى آخر الذى لا آخر له حياء محتييا اننى انا الله لا اله الا انا كنت من اول الذى لا اول له قواما مقتوما اننى انا الله لا اله الا انا لا كونن الى آخر الذى لا آخر له قواما مقتوما اننى انا الله لا اله الا انا كنت من اول الذى لا اول له حكاما محتكما اننى انا الله لا اله الا انا لا كونن الى آخر الذى لا آخر له حكاما

محتکما اننی انا الله لا اله الا انا کنت من اول الذی لا اول له کراما مکترما اننی انا الله لا اله الا انا لا کونن الی آخرالذی لا آخر له کراما مکترما اننی انا الله لا اله الا انا کنت من اول الذی لا اول له جواد مجتودا اننی انا الله لا اله الا انا لا کونن الی آخرالذی لا آخر له جواد مجتودا اننی انا الله لااله الا انا کنت من اول الذی لا اول له و هابا موتهبا اننی انا الله لا اله الا انا لا کونن الی آخر الذی لا آخر له وهابا موتهبا اننی انا الله لا اله الا انا کنت من‌اول‌الذی لا اول له کبارا مکتبرا اننی انا الله لا اله الا انالا کونن الی آخرالذی لاآخر له کبارا مکتبرا .

اینك از صاحب فرائد و خوانندگان محترمی که اطلاعات عربیت داشته باشند پرسش میکنیم آیا انصافا این گونه کلمات وعبارات که در این صفحات گذشت ، میشود از شخص عاقل سرزند فضلا از مصدروحی ؟ آیا اینگونه کلمات هر چه بیشتر از کسی سرزند بیشتر سفاهت وجنون اورا اثبات نمی کند ؟ آیا حق متعال بهمین خذلان و رسوا نمودن باب را درنوشته جاتش بدست ونوك قلم خودش وتین او راقطع ننموده است ؟ ؛

الحق برای من تا ابد جای بسی خجلت وشرمساری است که بگویم خوانندگان محترم اینگونه آیات و کلماترا باآیات قرآن مجید و خطب و کلمات خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله وسلم و یا با آثار باقیه شاگرد مکتب او علی علیه السلام سنجیده و مقایسه نمایند و قضاوت کنند آیا هیچ عاقل بیغرضی رامیسزد ومیرسد که اینها را ناسخ آنها ویادر ردیف وهم‌عرض آنهاقرار دهد .

چندان جای تعجب نیست ازصاحب این کلمات که خودش این کلمات را آیات صادر از مصدر وحی الهی دانسته و بلکه برای خاطر همینگونه آیاتش خود را اشرف وافضل از انبیاء گذشته و حضرت محمد و علی صلوات الله علیهم اجمعین بداند .

ولی شگفتا شگفتا از حسینعلی بهاء که ازجمله در صفحهٔ ۱۲۰و۱۲۱ کتاب ایقان ، کتاب بیان را درردیف کتب الهیه مانند قرآن قلمداد نموده و از کتب الهیه تعبیر بشهر ومدینه روحانی نموده واز این‌مدینه توصیفاتی می کند و منظور

اصلیش این است که درعصر نقطهٔ بیان ، یعنی علی محمد ؛ کـتاب بیان هم دارای این توصیفات است ، میگوید :« چه ذکر نمایم از آثار وعلامات وظهورات وتجلیات که بامر سلطان اسماء وصفات در آن‌مدینه مقدر شده ، بی‌آب رفع عطش نماید و بی نار حرارت محبت الله بیفزاید در هر گیاهی حکمت بالغ معنوی مستور است و وبرشاخسار هرگل هزار بلبل ناطقه درجذب وشـور از لاله‌هـای بدیعش سر نار موسوی ظاهر واز نفحات قدسیه‌اش نفخهٔ روح‌القدس عیسوی باهر بیذهب غنابخشد وبی فنا بقاعطا فرماید درهر ورقش نعیمی مکنون ودرهر غرفه‌اش صدهزار حکمت مخزون و مجاهدین فی‌الله بعداز انقطاع ازماسوی چنان بآن مـدینه انس گیرنـد که آنی از آن منفك نشوند دلائل قطعیه‌را از سنبل آنمحفل شنوند و براهین واضحه را ازجمال گل ونوای بلبل‌اخذ نمایندواین مدینه در رأس هزار سنه اوازید تجدید شودوتزیین‌یابد (۱) .

پس ای حبیب من باید جهدی‌نمود تابآن مدینه واصل شویم و بعنایت الهیه وتفقدات ربانیه کشف سبحات جلال نمائیم تا باستقامت تمام‌جان پژمرده را در ره محبوب تازه نثار نمائیم و صدهزار عجزونیاز آریم تابآن فوز فائزشویم‌وآن‌مدینه کتب الهیه است درهرعهدی‌مثلا درعهدموسی تورية بودودر زمن عیسی انجیل‌ودر عهدمحمدرسول‌الله فرقان ودر این‌عصر بیان ودرعهدمن یبعثه الله کتاب‌او که‌رجوع کل کتب باوست‌و مهیمن است بر جمیع کتب و دراین مدائن‌ارزاق‌مقدراست‌ونعم باقیه مقرر غذای روحانی بخشد ونعمت قدمانی چشاند براهل تجرید نعمت توحید عطا فرماید بی نصیبان را نصیب کرم نماید وآوارگان صحرای جهل‌را کاس علم عنایت کند وهدایت‌وعنایت‌وعلم‌ومعرفت وایقان کل من‌فی السموات والارض دراین مداین‌مکنون ومخزون گشته . »

ودر ص ۱۲۹ در بارهٔ معترضین بر کتاب علی محمد مینویسد : « میگویند که این کلماترا با کلمات قبل ترکیب نموده و یا کلماتیست مغلوط قد کبرقولهم وصغرشانهم‌وحدهم . »

---

۱ ــ ضمنا بجناب‌بهاء در اینجا باید‌گفته شود پس‌چرا شما مخالفت این کلام‌صریح‌خود را نیز نموده و قبل ازرسیدن رأس هزارسنه بعد از بیان این‌مدینه را بزعم‌خودتجدید و تزیین نمودید ؟

و در ص ۱۳۲ ، از نوشتجات علیمحمد باب تعبیر بآیات منزله ازسموات قدسیهٔ بدعیه نموده ومیگوید :

« چه قدر اعتراضات که برآیات منزله از سموات قدسیهٔ بدعیه نموده‌اندو حال آنکه چشم امکان چنین فضلی ندیده وقوهٔ سمع اکوان چنین عنایتی نشنیده که آیات بمثابهٔ غیث نیسانی از غمام رحمت رحمانی جاری ونازل شود چه که انبیای اولوالعزم که عظمت قدر ورفعت مقامشان چون شمس واضح و لائحست مفتخر شدند هر کدام بکتابی که دردست هست ومشاهده شده وآیات آن احصا گشته و از این غمام رحمت رحمانی اینقدر نازل شده که هنوز احدی احصا ننموده چنانچه بیست مجلد الآن بدست می آید وچه مقدار که هنوز بدست نیامده وچه مقدارهم که تاراج شده وبدست مشرکین افتاده ومعلوم نیست چه کرده‌اند .»

بقول یکی از دانشمندان بزرك چه قدر سزاواراست که آقایان اهل بهاء آن بیست مجلد کتابرا طبع نمایند تا اینکه عامهٔ ناس ازآیاتی که خدا برای هدایت و تعلیم آنها فرستاده منتفع شوند چرا آنهمه کتابها طبع نشد وازطبع آنهاجلوگیری نموده اند باآنکه تورات وانجیل وقرآن در تمام عالم مطبوع ومنتشر میباشد پس معلوم میشود که علت منع ازانتشار آنها هفوات ومهملات واغلاط آنهابوده که موجبات فضاحت ورسوائی فراهم مینموده است .

و در صفحه ۱۴۸ و ۱۴۹ کتاب ایقان بعد از ذکرحدیث امام صادق علیه السلام که فرموده العلم سبعة و عشرون حرفا فجمیع ما جائت به الرسل حرفان ولم یعرف الناس حتی الیوم غیر الحرفین فاذا قام قائمنا اخرج الخمسة والعشرین حرفا .

میگوید : « حال ملاحظه فرمائید که علم را بیست وهفت حرف معین فرموده و جمیع انبیاء ازآدم الی خاتم دوحرف آن را بیان فرموده‌اند وبر این دو حرف مبعوث شده‌اند ومیفرماید قائم ظاهر میفرماید جمیع این بیست وپنج حرفرا ، ازاین بیان قدر و رتبه آن حضرت را (مرادش سید باب است) ملاحظه فرما که قدرش اعظم ازکل انبیاء و امرش اعلی وارفع از عرفان و ادراك کل اولیاء .»

خوانندگان محترم خوب تدبروتوجه فرمایند .

بخدا قسم که برای هرشخص خردمند خبیر منصف تنهاهمین گونه عبارات و آثار باقیهٔ حسینعلی بهاء که این چنین در مقام مدح وثنا گوئی وتعریف وتوصیف

آنگونه آثار و آیات باقیهٔ سید باب که نمونه هائی از آن گذشت میباشد الحق شاهد قوی وحجت کافی‌است‌در کشف درجه خیانت وپست فطرتی وفرومایگی‌او.

ـ باز نمونهٔ آثار باقیهٔ بهاء ـ

بهاء و بعض نصایح او

میرزا حسینعلی بهاء (۱) در باب اول کتاب ایقان میخواهد بگوید مردم باید از آنچه دیده و شنیده و ادراك نموده و فهمیده ومیفهمند چشم و گوش وقلب را پاك ومقدس‌نمایند و از تبعیت دانشمندان سر بپیچند تا بتوانند بمقام قرب و وصال مظهر و مطلعی که وجود امثال باب وبهاء باشد برسند ، وکلمات و تاویلات وعرفان بافی ومطلب سازی امثال حضرتش را باید کور کورانه تصدیق وتبعیت بنمایند تا بتوانند ایمان بآنها آورند ، و یگانه شرط قابلیت تجلیات اشراقات شموس علوم و معارف وبیانات وعنایات‌اینگونه مظاهر بنام قدس و طهارت‌همین است‌وبس .

ولی این مطلب را با یك‌مهارت‌وزبردستی و سفسطه‌کاری وپشت‌هم‌اندازی عجیب او بیان نموده ، علت‌اعراض و عدم ایمان کفار در زمان هر نبی حقی‌راعدم رعایت این دستور وشرط فوق قرار و جلوه داده وسبب انکارمنکرین علیمحمدرا نیز همین امر بیان وقلمداد نموده‌است .

میرزاحسینعلی بهاء در ص ۱۵۱ کتاب ایقان (۲)ازعلماء بیان‌استدعامینماید درزمن مستغاث (۳) بعقل وادراك و علم متمسك نشوند (٤)

---

(۱) ناگفته نماند میرزاحسینعلی‌اگرچه‌ازحیث‌قلم‌وبیان خالی ازغلط‌مخصوصادرعبارات عربی نمیباشدولی‌ابدا باعلیمحمدطرف‌نسبت نیست‌وألحق یدطولائی درعبارت‌پردازی‌بطرز منشآت قدیم وعرفان‌بافی و تاویل‌سازی داشته‌که برغیر دانشمندان میتوانسته تعمیه نموده وباطل‌را به نیروی بیان وکلام خود مزین وممومکرده و بصورت حق جلوه دهد وألبته اینگونه اشخاص از مطالب‌ناروای خوددرلباس عبارات‌ومنشآت‌شیوای خودبهترازدیگران‌اگرخداوند متعال مهلت فرماید میتوانند سوء استفاده نمایند .

(۲) دراین‌کتاب نمرهٔ صفحات‌کتاب ایقان ازروی چاپی‌است بی‌نام و نشان مشتمل‌بر ۱۵۷ صفحه ۱۵ سطری‌غیر ازصفحهٔ‌اول‌آن‌که وارد مطلب‌کتاب میشودنمرهٔ«۲» داردو۱۱سطرمیباشد .

(۳) مستغاث بحساب دوهزار ویکسال است‌که مقدار فاصله بین علیمحمد وظهور بعد از اوست بحساب یکی‌ازگفته‌های علیمحمد ، منقول ازباب شانزدهم ازواحد دوم بیان فارسی :

بقیه در صفحه بعد

ولی در آنجائیکه خواسته است بتقلید از قرآن سوری نازل نماید و تنها متوجه اخذ عبارات و کلماتی از قرآن وضم وتلفیق ببعض ساخته‌های خودش بوده مانند سوره هیکل از کتاب مبین میگوید :

سبحان الذی نزل الایات لقوم یفقهون . سبحان الذی نزل الایات لقوم یشعرون سبحان الذی یهدی من یشاء الی صراط عز قیوم. سبحان الذی نزل الامر لقوم یعلمون . (الی ان قال) سبحان الذی ینطق من جبروت الامر لعباد (ولا یعرفه الاعباد- نسخه) مکرمون . سبحان الذی یحیی من یشاء بقوله کن فیکون الخ .

میرزا حسینعلی بهاء درباره آیات علیمحمد باب که نمونه‌هائی از آنها قبلا گذشت مردم را نصیحت میکند ، در ص ۱۳۱ ایقان قبلا آیهٔ شریفه قرآن مجید را ذکر نموده واذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قالوا ماهذا الارجل یرید ان یصدکم عما کان یعبد آبائکم وقالوا ما هذا الاافك مفتری .

و پس از معنی وشرح آیه ، راجع بباب در ص ۱۳۲ میگوید : «چنانچه الیوم مشاهده میکنید که چه سخنهای لغو که بآن جوهر بقا گفته‌اند وچه نسبتها و خطاها که بآن منبع ومعدن عصمت داده‌اند (مرادش از جوهر بقا ومنبع ومعدن عصمت علیمحمد

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

« وصیت میکنم کل اهل بیان را که اگر درحین ظهور من یظهره الله کل موفق بآن جنت عظم ولقای اکبر گردید طوبی لکم ثم طوبی لکم ثم طوبی لکم والا اگر شنیدید ظهوری ظاهر شده بایات قبل از عدد اسم الله الاغیث که کل داخل شوید ، واگر نشده وبعدد اسم الله المستغاث منتهی شده و شنیده اید که نقطهٔ ظاهر شده و کل یقین نکرده اید رحم برانفس خود کرده و کل بکلیه درظل او ن نقطهٔ ظاهره که کل داخل نشده اید مستظل گردید . . . واگر نشنیده در تضرع وابتهال برآمده که فضل خدا الی مستغاث ازشما مقطوع نگشته واگر شنیدید الی مستغاث که ظاهر گشته من هو محبوبی ومحبوبکم ومملیکی ومملیککم فاذا لاتصبرن قدر ماینتفس نفس ولتدخلن کلکم اجمعون فی ظل الله ولاتقولن لم و بم فان هذا من اعظم امری ایاکم لاخلصنکم عن نار بعدکم بماقد اذنت لکم بهذا ان یااهل البیان کل تشکرون که اگر نفسی بقدر تنفسی صبر بعد ازدو هزار و یکسال نماید بلا شبهه دردین بیان نیست وداخل نار است الا آنکه ظهور الله ظاهر نشود که آن وقت کل مکلف با بتهال و تضرع هستند . »

(٤) وحال اینکه قرآن میگوید : ویجعل الرجس علی الذین لایعقلون - وان شر الدواب عندالله الصم البکم الذین لایعقلون . ودر حدیث از موسی بن جعفر ع است که ان لله علی الناس حجتین حجة ظاهرة وحجة باطنة (الی ان قال) واما الباطنة فالعقول . - وایضا در حدیث است که قال ابن السکیت للرضا ع ماالحجة علی الخلق الیوم قال العقل تعرف به الصادق علی الله فتصدقه و الکاذب علی الله فتکذبه . وغیر اینها از آیات وروایات بیشمار در لزوم پیروی ازعلم وعقل .

باب است) با اینکه در کتاب الهی ولوح قدس صمدانی در جمیع اوراق و کلمات انذار فرموده مکذبین ومعرضین آیات منزله را وبشارت فرموده مقبلین آنرا با وجود این چه‌قدر اعتراضات که بر آیات منزلهٔ از سموات قدسیه بدعیه نموده‌اند وحال آنکه چشم امکان چنین فضلی ندیده وقوهٔ‌سمع اکوان چنین عنایتی‌نشنیده که آیات بمشابه غیث‌نیسانی(مرادش آیات والواح‌علیمحمد باب است که‌نمونه‌هائی از آن در صفحات قبل گذشت) از غمام رحمت رحمانی جاری‌ونازل شود چه که انبیای اولوالعزم که عظمت قدر و رفعت مقامشان چون شمس واضح و لائحست مفتخر شدند هر کدام بکتابی که در دست هست ومشاهده شده وآیات آن احصا گشته واز این غمام رحمت رحمانی اینقدر نازل شده که‌هنوز احدی احصا ننموده چنانکه بیست مجلد الان بدست می آید وچه مقدار که‌هنوز بدست نیامده و چه مقدار هم که‌تاراج‌شده وبدست‌مشرکین افتاده‌ومعلوم نیست چه کرده‌اند،ای‌برادر باید چشم گشود وتفکر نمود وملتجی‌بمظاهر الهیه شد که شاید‌از مواعظ‌واضحه کتاب پند گیریم واز نصایح مذکورهٔ در الواح متنبه‌شویم اعتراض بر منزل‌آیات نکنیم امرش را بجان تسلیم کنیم وحکمش را بتمام جان و روان قبول نمائیم و مذعن شویم که شاید در فضای رحمت وارد شویم ودر شاطیء فضل‌مسکن یابیم وانه بعباده‌لغفور رحیم .

بهاء و نمونهٔ ادبیات‌او

حسینعلی بهاء درص۷ کتاب ایقان میگوید : الاالذین هم انقطعوا بکلهم الی‌الله وعرجوا بجناحین الایقان الی مقام جعله‌الله عن‌الادراك مرفوعا .

لفظ جناحین‌را که اضافه نموده نونش‌راحذف‌ننموده واین غلط صریح‌است، درقرآن مجید فرموده است: ولاطائریطیربجناحیه.وابن مالك‌درالفیه میگوید:نونا تلی‌الاعراب اوتنوینا مما تضیف احذف کطورسینا .

ودرص۱۳ میگوید : علی‌الله اتکل‌وبه‌استعین لعل تجری من‌هذاالقلم‌مایحیی به افئدةالناس .

لعل کلمهٔ ترجی است بتنهائی بر فعل داخل نمیشود باید مدخـول آن اسم باشد آری اگرمتصل به ماء کافه باشد گفته میشود مثلا لعلما اضاءت لك‌النار.

ودرص۲٤ میگوید : مثل صلوة وصوم که درشریعت فرقان بعد ازاخفای جمال محمدی ازجمیع احکام محکمتر واعظمتراست . ودرص۲۸ نیزدردوموضع آن، کلمهٔ اعظمتر استعمال نموده واین غلط است باید عظیمتر بگوید .

ودرص۳۸ میگوید : کذلك نرش علیك من انوارشموس الحکمة والعرفان لیطمئن بها قلبك و تکون من الذینهم کانوا بجناحین الایقان فی هواء العلم مطیورا .

کلمهٔ جناحین که بازدراضافه نونش را حذف ننموده غلط است وبجای کلمهٔ مطیورا نیزباید طائرین گفته باشد مطیورا غلط است .

ودرص٤۹ میگوید : کذلك تغن علیك حمامة البقاء علی افنان سدرة البهاء لعل تکونن فی مناهج العلم والحکمة باذن الله مسلوکا .

لفظ تغن غلط است باید تغنی بگوید ، مدخول کلمهٔ لعل فعل است غلط است باید اسم باشد ، ونیز کلمهٔ لعل معنی ترجی دارد با تاکید بنون ثقیله در مدخول آن مناسبت ندارد ، وایضا لفظ مسلوکا دراین مورد غلط است سالکا باید بگوید.

ودرص۸٥ بازمیگوید : لتطیرن بجناحین الانقطاع ، درحال اضافه نون را باقی گذاشته است .

ودرص ٦٦ میگوید : فارجعوا الیه لعل انتم بمواقع الامرتطلعون ، باید بگوید لعلکم باضمیر متصل ، ذکرضمیرمنفصل دراینمورد غلط است .

ودرصفحه ٦۸ میگوید : کذلك یؤلف الله بین قلوب الذینهم انقطعوا الیه وآمنوا بآیاته وکانوا من کوثرالفضل بایادی العزمشروبا ، مشروباً غلط است باید مشروبین بگوید زیرا اسم کان دراینمورد جمع است باید خبرآن نیزجمع آورده شود .

ودرصفحه ۸۰ میگوید : لعل انتم بمواقع العلم تصلون، بایدلعلکم بگوید باضمیر منفصل غلط است .

ودرصفحه۱۰۲ بازمیگوید : لعل انتم بذلك فی زمن المستغاث توفقون ، بجای ضمیرمتصل ضمیرمنفصل آورده غلط است .

ونیزدرصفحه ۱۳۹ میگوید : فان الشمس قدار تفعت فی وسط الزوال لعل یستشرق علیك من انوارالجمال .

بهاء و بعض استدلالات او

میرزا حسینعلی بهاء در استدلالاتش بر حقانیت دعوت علیمحمد باب ، درمقام تعیین سنهٔ ظهور مهدی موعود و تطبیق آن باظهور علیمحمد بر آمده است ودر ص ١٥٥ کتاب ایقان چنین مینویسد : « ملاحظه فرمائید که دراخبار، سنه ظهور آنهویهٔ نور را هم ذکر فرموده اند مع ذلك شاعر نشده اند ودرنفسی از هوای نفس منقطع نگشته اند فی حدیث المفضل سئل عن الصادق عليه السلام فکیف یا مولای فی ظهوره فقال عليه السلام فی سنه الستین یظهر امره ویعلو ذکره باری تحیر است ازاین عباد که چگونه با این اشارات واضحهٔ لائحه ازحق احتراز نموده اند . »

مراد بهاء این است که سنه ستین درحدیث مزبور اشاره است به سنه ١٢٦٠ هجری که در آن سال علیمحمد قیام با دعاء ودعوت نموده است .

میگوئیم : حدیث مزبور درجلد سیزدهم بحار ازاواخر ص ٢٠٠ چاپ کمپانی شروع میشود وما این فقرهٔ مورد استدلال وبعض فقرات دیگر آنرا ازقبل وبعدش بعین عبارات از آن نسخه دراینجا ذکر نموده وسپس ترجمه مینمائیم و هر کس بخواهد بهر نسخهٔ دیگر بحار چاپی ویا خطی نیز مراجعه نماید صدق مطلب را خواهد یافت .

عن المفضل بن عمر قال سالت سیدی الصادق عليه السلام هل للمامور المنتظر المهدی عليه السلام من وقت موقت یعلمه الناس فقال حاش لله ان یوقت ظهوره بوقت یعلمه شیعتنا قلت یا سیدی ولم ذاك قال لانه هو الساعة التی قال الله تعالی و یسئلونك عن الساعة قل انما علمها عند ربی لایجلیها لوقتها الاهو ثقلت فی السموات والارض (الایة) و هو الساعة التی قال الله تعالی یسئلونك عن الساعة ایان مرسیها وقال عنده علم الساعة و لم یقل انها عند احد وقال هل ینظرون الا الساعة ان تاتیهم بغتة فقد جاء اشراطها الایة وقال اقتربت الساعة وانشق القمر وقال ما یدریك لعل الساعة تکون قریباً یستعجل بها الذین لایؤمنون بها والذین آمنوا مشفقون منها و یعلمون انها الحق الا ان الذین یمارون فی الساعة لفی ضلال بعید قلت فما معنی یمارون قال یقولون متی ولد و من رای و این تکون و متی یظهر و کل ذلك استعجالا لامر الله وشکافی قضائه و دخولا فی قدرته اولئك الذین خسرو الدنیا و ان للکافرین لشرب مآب قلت افلا یوقت له وقت فقال یا مفضل لااوقت له وقتا ولا یوقت له وقت ان من

وقت لمهدينا وقتافقد شارك الله تعالى في علمه وادعى انه ظهر على سره (الى ان قال) قال المفضل يـا مولاى فكيف بدىء ظهـور المهدى عليه السلام واليه التسليم قال عليه السلام يا مفضل يظهر فى شبهة ليستبين فيعلو ذكره ويظهر امره و ينادى باسمه و كنيته و نسبه ويكثر ذلك على افواه المحقين و المبطلين و الموافقين والمخالفين لتلزمهم الحجة بمعرفتهم به على انه قد قصصنا ودللنا عليه و نسبناه وسميناه و كنيناه و قلنا سمى جده رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و كنيه لئلا يقول الناس ماعرفنا له اسما ولا كنية ولا نسبا والله ليتحقق الايضاح به وباسمه ونسبه و كنيته على السنتهم حتى ليسميه بعضهم لبعض كل ذلك للزوم الحجة عليهم ثم يظهره الله كما وعدبه جده صلى الله عليه وآله وسلم فى قوله عزوجل هو الذى ارسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون قال المفضل يا مولاى فما تأويل قوله تعالى ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون قال عليه السلام هو قوله تعالى وقاتلوهم حتى لاتكون فتنة ويكون الدين كله لله فوالله يا مفضل ليرفع عن الملل والاديان الاختلاف ويكون الدين كله واحداً الخبر .

(ترجمه حديث) مفضل ميگويد سئوال كردم از آقاى خودم صادق عليه السلام كه آيا از براى مامور منتظر ، مهدى عليه السلام وقت معينى هست كه مردم بدانند ؟ فرمود حاشا كه توقيت شود ظهور او بوقتى كه شيعيان ما بدانند ، گفتم آقاى من چرا؟ فرمود بجهت اينكه آن ساعتى است كه خداوند ميفرمايد ويسئلونك عن الساعة قل انما علمها عند ربى تا آخر آيه و آن ساعتى است كه ميفرمايد يسئلونك عن الساعة ايان مرسيها وقال عنده علم الساعة ونفرموده علم آن نزد ديگرى هست وفرمود هـل ينظرون الا الساعة تا آخر آيه وفرمود اقتربت الساعة وانشق القمر و فرمود مـا يدريك لعل الساعة تكون قريبا تا آخر آيه كه ميفرمايد الا ان الذين يمارون فى الساعة لفى ضلال بعيد ، گفتم معنى يمارون چيست ؟ فرمود ميگويند مهـدى كى متولد شد و كى ديد اورا و كجا است و كى ظاهر ميشود وتمام اينها از باب عجله نمودن در امر الهى وشك داشتن در قضا وحكم او ومداخله نمودن در قدرت اوست ايشانند آنچنان اشخاصيكه زيان نمودند دردنيا وهر آينه براى كافران بد بازگشتى است. گفتم آيا هيچ وقتى براى او تعيين نميشود ؟ فرمود اى مفضل نه من تعيين وقت ميكنم ونه وقتى براى او معين شده است (ازجانب خدا) و كسيكه تعيين كند براى

مهدی ما وقتیرا پس مشارکت نموده با خداوند در علم اوو دعوی آن نموده‌است که غالب شده برسر خداوند (چون‌مفضل مایوس ازتعیین وقت ظهور گردید پس سئوال از کیفیت ابتداء ظهور مینماید) مفضل گفت ای‌مولای من چگونه خواهد بود ابتداء ظهور مهدی ﷺ وتسلیم نمودن‌مردم امر را بآنحضرت ؟ فرمودای‌مفضل درهیئت‌ووضع مشتبهی‌ظاهر میگردد تااینکه عاقبت‌مستبین شود امراو وبالا گیرد وبلند شود ذکراو وظاهر گردد امر او وندا کرده شود باسمش و کنیه‌اش ونسبش وزیاد گردد این اشتهار بر دهنهای اهل حق وباطل وموافقین ومخالفین تا آنکه حجت خداوند بر جمیع ایشان لازم وتمام گردد بسبب شناسائی ایشان آنجناب را بهمان قسمیکه ماشرح داده‌ایم ودلالت بر او نموده‌ایم وبیان نسب او و اسم او و کنیه اورا (قبلا) نموده‌ایم و گفتیم که هم نام وهم کنیه جدش رسول خداست تا آنکه‌نگویندمردم که‌ما اسم‌اوراو کنیه‌و نسب‌اورا ندانسته ونشناختیم ، قسم‌بخداوند تا اینکه متحقق گردد ایضاح بآنجناب و باسم و کنیه ونسبش بر زبانهای مردم تا آنکه بعض‌مردم‌هرآینه نام‌برندآنجنابرابرای بعض‌دیگر، تمام‌اینها بجهت آنست که حجت‌تمام گردد برمردم‌پس ازاین(اشتهار) ظاهرمیسازد خداوند اورا همان قسمی که وعده فرموده بجدش در کلامش عزوجل هوالذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره‌علی الدین کله‌ولو کره المشرکون مفضل گفت ای مولای من چیست تأویل قول خداوند تعالی لیظهره علی الدین کله‌ولو کره المشرکون؟فرمودقوله تعالی وقاتلوهم حتی لاتکون فتنةویکون الدین کله لله پس قسم بخدا ای‌مفضل هرآینه ازملل وادیان اختلاف برداشته شود وتمام یکدین واحد خواهد شد .

خوانندگان محترم خوب توجه بفرمایند در حدیث مزبور کلمهٔ (فی سنة الستین) اصلا نیست کلمهٔ (فی شبهة لیستبین) است وابدا در حدیث تعیین سنه‌ظهور آنهویهٔ‌نور (که جناب بها میگوید)نشده بلکه درصدرحدیث،مفضل که‌دوبارسئوال از وقت ظهور نموده امام صادق ﷺ جداًنفی توقیت نموده‌اند چنانکه در احادیث کثیرهٔ دیگر چنین است و فرموده‌اند کذب الوقاتون (که ازمصادیق‌آن، جناب بهاء در اینمورد باشد) وچگونه میشود که پس از اینکه دوبار مفضل سئوال از وقت ظهور نماید جواب منفی و عدم توقیت بدهند و چون سئوال از کیفیت

ظهور کند در این هنگام جواب خلاف سؤال وضد تصریحات قبلی خود داده و تعیین وقت ظهور بنمایند، این حدیث از جهات متعدد چنانکه خوانندگان محترم ملاحظه میفرمایند (حتی در بعض فقرات دیگر آن که در بحار مذکور وما برای اختصار اینجا نیاوردیم) جداً علیمحمدباب را در دعویش که او منتظر موعودباشد تکذیب میکند. شگفتا چگونه جناب بهاء خیانت بجامعه وطراری عجیب نموده و حدیثی که بخصوص دلیل بر تکذیب دعوت علیمحمد است صدروذیل آنرا انداخته ویك جمله را از وسط گرفته آنراهم تغییر داده وتحریف نموده است واستدلال برصدق وحقانیت دعوی علیمحمد میکند! برای هر ذی شعور منصف بی غرضی همین یك عمل واینگونه استدلال بنفع مقصود از هر کس باشد حجت بزرگ و کافی است علیه اوودلیل است بر ناپاکی و ضلالت او و کمال خدا ناشناسی و طراری او در اضلال مردم.

استدلال بهاء بحدیث لوح

باز حسینعلی بهاء درمقام استدلال برحقانیت دعوت علیمحمد وشریعت جدید اودرصفحه ۱٤٩ و ۱٥٠ کتاب ایقان میگوید: «درکافی درحدیث جابردرلوح فاطمه دروصف قائم میفرماید علیه کمال موسی وبهاء عیسی و صبر ایوب فیذل اولیائه فی زمانه و تتهادی رأوسهم کما تتهادی رأوس الترك والدیلم فیقتلون و یحرقون ویکونون خائفین مرعوبین وجلین تصبغ الارض بدمائهم ویفشوالویل والرنة فی نسائهم اولئك اولیائی حقا. حال ملاحظه فرمائید که حرفی از این حدیث باقی نماند مگر آنکه ظاهرشد چنانچه دراکثراماکن دم شریفشان ریخته شد ودر هربلدی ایشانرا اسیر نموده وبولایات و شهرها گردانیدند و بعضی را سوختند.» مرادش ریخته شدن خون یاران وتابعین علیمحمد باب واسارت وسوخته شدن آنها است.

میگوییم: هر کس بهر کتاب کافی چاپی و خطی که میخواهد مراجعه کند و ما عین تمام حدیث را ازصفحه ۷۱ جزوثانی جلد اول کتاب وافی که ازکافی نقل میکند دراینجا میآوریم: عن ابیعبدالله عليه السلام قال قال ابی لجابر بن عبدالله الانصاری ان لی الیك حاجة فمتی خف علیك ان اخلوبك فاسئلك عنها فقال له جابر ای الاوقات احببته فخلا به فی بعض الایام فقال له یا جابر اخبرنی عن اللوح الذی رأیته فی ید

امی فاطمة بنت رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله وما اخبرتك به‌امی انه فی‌ذلك‌اللوح مکتوب فقال جابر اشهد بالله انی دخلت‌علی امك فاطمة علیها‌السلام فی حیوة رسول الله صلی‌الله علیه وآله فهنیتها بولادة‌الحسین فرایت فی یدیها لوحاً اخضر ظننت انه من زمرد ورایت فیه کتابا ابیض شبه لون‌الشمس فقلت لها بابی وام ی‌انت یا بنت رسول‌الله ما هذا اللوح فقالت هذا لوح اهداه‌الله تعالی الی رسوله صلی‌اله علیه و وآله فیه اسم ابی واسم بعلی واسم ابنی و اسم الاوصیاء من ولدی و اعطانیه ابی لیبشرنی بذلك قال جابر فاعطتنیه امك فاطمه علیها السلام فقرأته و استنسخته فقال ابی فهل لك یاجابر ان‌تعرضه‌علی‌قال نعم فمشی‌معه‌ابی الی‌منزل‌جابر فاخرج صحیفة‌من رق فقال یا جابر انظر فی کتابك لاقرء علیك فنظر جابر فی نسخته فقرءه ابی فما خالف حرف حرفا فقال جابر اشهد بالله انی هکذا رایته فی‌اللوح مکتوبا بسم‌الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من‌الله العزیز‌الحکیم لمحمد نبیه و نوره وسفیره وحجابه ودلیله نزل به‌الروح الامین من عندرب‌العالمین عظم یا محمد اسمائی‌واشکر نعمائی ولا تجحد آلائی انی‌انا الله لا اله الا انا قاصم‌الجبارین ومدیل المظلومین و دیان الدین انی اناالله لااله الا انا فمن رجا غیرفضلی اوخاف غیر عدلی عذبته عذابا لا اعذبه احداً من‌العالمین فایای فاعبدوعلی فتوکل انی لم ابعث نبیاً فاکملت ایامه و انقضت مدته‌الا جعلت‌له وصیاوانی فضلتك علی‌الانبیاء و فضلت وصیك علی‌الاوصیاء و اکرمتك‌بشبلیك و سبطیك حسن‌وحسین فجعلت حسنا معدن علمی بعد انقضاء مدة ابیه وجعلت حسیناً خازن‌وحیی‌واکرمته بالشهادة وختمت له بالسعادة فهوافضل من استشهد وارفع الشهداء درجة جعلت کلمتی‌التامة معه وحجتی البالغة الیك‌عنده بعترته اثیب واعاقب اولهم علی سید العابدین وزین اولیائی الماضین وابنه شبه جده المحمود محمد الباقر علمی و المعدن لحکمتی سیهلك المرتابون فی جعفر الراد علیه کالراد علی حق القول‌منی لاکرمن مثوی جعفر ولاسرنه فی اشیاعه وانصاره و اولیائه انتجب بعده موسی فتنة عمیاء حندس لان خیط فرضی لاینقطع وحجتی لاتخفی‌وان‌اولیائی یسقون بالکاس الا وفی من جحد واحداً منهم‌فقد جحد نعمتی و من غیر آیة من کتابی فقد افتری علی ویل للمفترین الجاحدین عند انقضاء مدة موسی عبدی وحبیبی وخیرتی علی‌ولیی و ناصری ومن اضع علیه‌اعباء

النبوة وامتحنه بالاضطلاع بها يقتله عفريت مستكبر يدفن في المدينة التى بناها العبد الصالح الى جنب شر خلقي حق القول مني لاسر نه بمحمد ابنه وخليفته من بعده و وارث علمه فهو معدن علمي وموضع سري و حجتي على خلقي لايؤمن عبد به الا جعلت الجنة مثواه وشفعته في سبعين من اهل بيته كلهم قد استوجبوا النار و احتم بالسعادة لابنه علي وليي وناصري والشاهد في خلقي و اميني على و حيي اخرج منه الداعي الى سبيلي والخازن لعلمي الحسن و اكمل ذلك بابنه م ح م د رحمة للعالمين عليه كمال موسى و بهاء عيسى وصبر ايوب فتذل اوليائي في زمانه وتتهادى رؤسهم كما تتهادى رؤس الترك والديلم فيقتلون و يحرقون ويكونون خائفين مرعوبين وجلين تصبغ الارض بدمائهم و يفشوا الويل والرنة في نسائهم اولئك اوليائي حقا بهم ادفع كل فتنة عمياء حندس و بهم اكشف الزلازل و ارفع الاصار والا غلال اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم المهتدون .

(ترجمه حديث شريف) براى اختصار ، در مقام ترجمهٔ حديث شريف بترجمه تنها لوح فاطمه سلام الله عليها كه خاتم انبياء ﷺ بآن حضرت مرحمت فرموده اند اكتفا مينمايم واز ترجمهٔ صدر حديث كه دخالتى در مقصود واستدلال ندارد صرف نظر مينمايم : بسم الله الرحمن الرحيم اين نوشته اى است از جانب خداوند عزيز حكيم براى محمد نبى ونور او وسفير وحجاب اوورهنماى او اين نوشته را نازل نموده روح الامين از نزد پروردگار عالميان ، تعظيم نما اى محمد اسماء مراوشكر كن نعمتهاى مراو انكار مكن نعمتهاى باطنهٔ مرا بدرستيكه منم خدا ، نيست الهى غير از من منم درهم شكننده جبارين ويارى كننده مظلومين و جزا دهنده روز جزاء ، بدرستيكه منم خدا نيست الهى غيرازمن پس كسى كه اميد داشته باشد غير فضل مرا يا بترسد غير عدل مرا عذاب كنم اورا بعذابى كه نكرده باشم بمثل آن بهيچكس از عالميان پس مرا عبادت نما وبس وبرمن توكل نماوبس ، هرآينه من مبعوث نكردم پيغمبرى راپس كامل كرده باشم ايام اورا و منقضى شده باشد مدت اومگر اينكه قرار داده‌ام براى او وصيى وبدرستيكه‌من تفضيل دادم تورا برجميع انبياء وتفضيل دادم وصى تورا بر جميع اوصياء وگرامى داشتم تورا بدوشير بچهٔ تو و دو سبط تو حسن و حسين پس قرار داده‌ام حسن را معدن علم خودم بعداز

گذشتن زمان پدرش وقرار داده‌ام حسین را خازن وحی خود و گرامی داشته‌ام اورا بشهادت وختم نموده‌ام برای او بسعادت پس او افضل کسانی است که‌بدرجهٔ شهادت فائز شده‌اند وبلند مرتبه ترین شهداء است قرار دادم کلمهٔ‌تام خودم را با حسین و حجة بالغه‌ام را بسوی تو در نزد او ، بسبب عترت حسین ثواب میدهم و عقاب میکنم (یعنی ملاك ثواب وعقاب،ولایت‌واطاعت عترت حسین‌و مخالفت ایشان است) اول آنان علی است که سید عابدان وزینت اولیاء گذشته من‌است ، و پسر او محمد شبیه جد محمودش وباقر وشکافنده علم من‌ومعدن حکمت‌منست،زوداست که هلاک شوند شك نمایندگان در جعفر رد کننده برجعفر مانند رد کننده‌برمن است محقق وثابت است این گفتار از من هر آینه گرامی میدارم البته جایگاه جعفر را و هرآینه مسرور میسازم او را در تابعین ویاوران و دوستانش ، اختیار مینمایم بعد از او موسی را در فتنهٔ بسیار تاریك وظلمانی بعلت اینکه رشته فرض من منقطع نمیشود وحجت من مخفی نمی ماند وهرآینه اولیاء من سیراب میشوند بجام لبریز،کسیکه انکار کند یکی از آنان را بتحقیق که انکار کرده نعمت مرا وکسیکه تغییردهد یك آیه‌از کتاب من پس بتحقیق که افترا بسته است برمن وای بر افترابندان‌منکرین ، نزد انقضاء مدت موسی ، بنده وحبیب من وبرگزیده من علی ولی وناصر منست‌وکسی است که میگذارم بر او مشقات نبوت پیغمبر را و امتحان میکنم اورا بقیام بآن مشقات ،میکشد اوراعفریت متکبری ، دفن‌میگردد در شهری که‌آن را بنده صالح من ساخته است، در مجاورت شریرترین خلق من (یعنی هرون الرشید) محقق وثابت است این گفتار از من‌هرآینه مسرورمیسازم اورا بمحمد پسر او وجانشین و وارث علم اوپس او معدن علم من و موضع سر من و حجت من بر خلق منست ایمان نمی آورد بنده‌ای بـاو مگـر اینکه قـرار میدهم بهشترا جایگاه او و شفیع میکنم او را در هفتاد نفر از اهـل بیتش که مستوجب آتش شده باشند و ختم میکنم بسعادت برای پسر آن‌محمد، علی ولی و ناصر من وشاهد در میان خلق من وامین بروحی من،بیرون می‌آورم از آن علی داعی بسوی راهم وخازن علمم حسن را وکامل میگردانم این امر را بپسرش م ح م د که رحمت است برای عالمیان براوست کمال موسی و بهاء عیسی و صبر

ایوب پس ذلیل می شوند دوستان من در زمان او (م ح م د بن الحسن) وهدیه فرستاده می‌شودسرهای آنان چنانکه بهدیه فرستاده می‌شود سرهای ترك و دیلم پس کشته می شوند ایشان و سوزانده میشوند ومی باشند ترسناک و هراسان و مرعوب رنگین میشود زمین بخونهای ایشان وآشکار میگردد صدای ویل وصیحهٔ عزا در زنهای ایشان ، ایشانند دوستان من براستی وحقیقت الخبر .

خوانندگان محترم اینك ملاحظه فرمایند که چگونه جناب بهاء در اینحدیث بازطراری نموده وعبارات قبل را که در آن مرجع ضمیر (علیه کمال موسی) مذکور است ذکر نکرده وچنانکه درحدیث مشاهده میفرمائید مرجع ضمیر ، م ح م د بن الحسن نهمین عترت حسین بن علی ودهمین فرزندعلی بن ابیطالب میباشد نه علیمحمد بن رضای بزاز که ممکن است بابیست واسطه هم بامام عليه السلام منتهی نگردد، ونیزدر حدیث مزبور فیذل اولیائی فی زمانه میباشدنه اولیائه وچون حدیث قدسی است مراد ازیاء متکلم حق متعال میباشد و مقصود ابتلای شدید اولیاء خدا است در زمان امامت آنحضرت که از سنه ٢٦٠ هجری که فوت حضرت عسکری است شروع میشود نه درزمان بالخصوص ظهور آنحضرت وچگونه زمان ظهور باشد بااینکه روایات متواتره دال است بر غلبه وپیشرفت آنحضرت واصحابش واینکه همه جبابره را قلع وقمع مینماید در آنهنگام .

آری تابحال چه بسیار مصادیق این ابتلائات برای دوستان خدا از ابتدای غیبت تابحال روی داده و ممکن است بعداز اینهم خدای ناخواسته تا زمان ظهور رخ دهد.

خلاصه، حدیثی که دلالت صریح بر علیه مقصود حضرت بهاء دارد و جداً تکذیب دعوت علیمحمد باب را مینماید چگونه این جمال اقدس (میرزا حسینعلی بهاء) جرئت وجسارت براین خیانت بزرگ نموده که همانرا تقطیع و تحریف نموده و برای اضلال جامعه استدلال بر حقانیت دعوت علیمحمد میکند .

باید بابو الفضل گلپایگانی صاحب فرائد گفت آری این تردستیها آثار باقیهٔ حضرت بهاء است که شما آیات برصدق نبوت ایشان گرفته اید .

استدلال بهاء بحدیث زوراء

باز از استدلالات حسینعلی بهاء ،درص ١٥٠ و ١٥١ کتاب ایقان بر حقانیت باب بحدیث زوراء تمسك نموده میگوید:

«ودیگر ملاحظه فرمائید چگونه جمیع این امور وارده و افعال نازله در احادیث قبل ذکر شده چنانچه در روضهٔ کافی در بیان زوراء میفرماید و فی روضة الکافی عن معاویة ابن وهب عن ابی عبدالله قال اتعرف الزوراء قلت جعلت فداك یقولون انها بغداد قال لاثم قال عليه السلام دخلت الری قلت نعم قال اتیت سوق الدواب قلت نعم قال رایت جبل الاسود عن یمین الطریق تلك الزوراء یقتل فیها ثمانون رجلا من ولد فلان کلهم یصلح الخلافة قلت من یقتلهم قال یقتلهم اولاد العجم اینست حکم و امر اصحاب آنحضرت که از قبل بیان فرموده‌اند و حال ملاحظه فرمائید که زوراء موافق این روایت ارض ری است و این اصحاب را در انمکان ببدترین عذاب بقتل رساندند و جمیع این وجوهات قدسی را عجم شهید نموده چنانچه در حدیث مذکور است و شنیده‌اند و بر همهٔ عالم واضح ومبرهن است حال چرا این خراطین ارض در این احادیث که جمیع آن بمثل شمس در وسط سماء ظاهر شد تفکر نمی‌نمایند واقبال بحق نمیجویند و ببعضی احادیث که معنی آن راادراك ننموده‌اند از ظهور حق وجمال الله اعراض جسته اند و بسقر مقر گزیده‌اند.»

میگویم هر کس بهر نسخهٔ کافی که میخواهد مراجعه نماید ماآنرا بعین عبارات از ص ۱۲۰ جزو چهاردهم وافی که از کافی نقل میکنند در اینجامیاوریم، وسپس مخصوصاً بادو نسخهٔ خطی روضهٔ کافی در کتابخانهٔ آستانه مقدسه رضوی عليه السلام نیز مقابله شد مطابق بوده است :

عن ابن وهب قال تمثل ابو عبدالله عليه السلام ببیت شعر لابن ابی عقب، و ینحر بالزوراء منهم لدی الضحی ثمانون الفا مثل ما تنحر البدن (وروی غیره البذل) ثم قال عليه السلام لی تعرف الزوراء قال قلت جعلت فداك یقولون انها بغداد قال لا ثم قال دخلت الری قلت نعم قال اتیت سوق الدواب قلت نعم قال رایت الجبل الاسود عن یمین الطریق تلك الزوراء یقتل فیها ثمانون الفا منهم ثمانون رجلا من ولد فلان کلهم یصلح للخلافة قلت من یقتلهم جعلت فداك قال یقتلهم اولاد العجم . - از بعض نسخ کافی نقل شده که جملهٔ (منهم ثمانون رجلا) اصلا وجود ندارد ولی احتمال سقوط میرود . اما جملهٔ ثمانون الفا در جمیع نسخ موجود است و چگونه ممکن است نباشد با اینکه امام عليه السلام درصدر حدیث برای این قضیه تمثل بشعر ابن ابی عقب

جسته ودر شعر قطعاً جملهٔ ثمانون الفا میباشد .

ترجمهٔ حدیث : معویة بن وهب میگوید تمثل جست ابو عبدالله (یعنی امام صادق علیه السلام) ببیت شعر ابن ابی عقب (که معنی شعرا نیست) نحر میشوند درزوراء وقت ظهر از آنان هشتاد هزار نفرمانند نحر شترهای قوی هیکل. سپس فرمود زوراء رامی‌شناسی عرض کردم‌فدایت‌شوم‌میگویند بغداداست‌فرمودنه‌پس‌فرموداخل زمین‌ری شده‌ای گفتم بلی فرمود داخل بازار مال فروشان شده‌ای گفتم بلی فرمود از طرف دست راست طریق کوه سیاه‌رادیده‌ای همان‌زوراء است درآنجا هشتاد هزار نفر کشته میشوند که هشتاد نفر آنها از اولاد فلانند که همهٔ آنها قابل خلافتند (مراد خلافتهای الهیه نیست بلکه خلافتهای متعارفه بین خود مردم است) عرض کردم چه کسانی آنها را میکشند فرموداولاد عجم .

ابن ابی عقب احتمال دارد این قضیه را از یکی از ائمه علیهم السلام قبلا شنیده ودر این‌بیت بشعر آورده‌است‌وامام صادق علیه السلام آنرا پسندیده لذا دراینموقع ابتداءاً برای معویة بن وهب تمثل بشعر او جسته و سپس این گفتگو را بمیان کشیده اند .

بعضی احتمال داده‌اند در حدیث مزبور اشاره باشد بفتنهٔ مغول وقتل عام‌در زمان هلاکوخان که‌انقراض خلفای‌بنی عباس بدست اوشد ، وقبلا ری شهر بسیار بزرگی بوده ودرهمین فتنهٔ مغول خراب گردیده است ، ومراد از عجم‌مطلق غیر عرب است .

باری اینك خوانندگان‌محترم ملاحظه‌فرمایندجناب‌بهاء‌برای‌استدلال‌واستشهاد خوداولا ازصدر حدیث ، شعر ابن ابی عقب راکه امام علیه السلام تمثلا قرائت فرموده‌اند ودر آن شعر نیزتصریح‌شده است براینکه‌هشتاد هزار نفر درزوراء کشته‌میشوند نه هشتاد نفر اسقاط نموده وذیل حدیث را هم تحریف نموده هشتادهزار نفرمقتول را هشتاد نفر کرده است چون درهیچ جا هشتاد هزار نفر بابی کشته نشده اند وبعلاوه هشتاد نفر مقتولی هم که تماماز اولاد یکنفر مثلا از یك قبیله‌بوده باشند در میان آنها نبوده است .

وثانیاً منصفانه توجه فرمائیدبعدازاین تصرفات‌جناب بهاءهم، کجای‌این‌حدیث

دلالت وشهادتی دارد براینکه این ماجرا وقتل دد زمان ظهور موعود منتظر است واین مقتولین از اصحاب آن حضرتند تا اینکه اگر تطبیق باکشتگان بابیهانمود شهادت برصدق آنها وصدق باب گردد . وواعجبا ووافضیحتا تازه در دنبالهٔ اینگونه طراریها واستدلالات واستشهادش جناب بهاء بهو وجنجال برخاسته ومیگوید مثلا بعین عبارت گذشته اش : «حال چرا این خراطین ارض در این احادیث که جمیع آن بمثل شمس در وسط سماء ظاهر شده تفکر نمینمایند و اقبال بحق نمیجویند وببعضی احادیث که معنی آنرا ادراك ننموده‌اند ازظهور حق وجمال الله اعراض جسته‌اند وبسقر مقر گزیده‌اند» آری خوانندگان محترم مطلع باشند که مرادش از این بعض احادیث که همین هووجنجالرا میخواهد ضمناً سدوسپر آنها قراردهد روایات متجاوز از حد تواتر است که با بیانات واضح دلالت بر کذب دعاوی باب وبهاء مینمایند چنانکه درمحل خود از جلد دوم این کتاب خواهد آمد انشاءالله تعالی .

آیا امثال ابوالفضل گلپایگانی (صاحب فرائد) را از آنچه بر سبیل نمونه از آثاروآیات باقیهٔ حضرت بهاء عز اسمه الاعلی نقل‌وپرده‌از روی‌خیانتهاوجنایتهای او برداشته شد کافی نشد که اقرار کنندبراینکه حق متعال البته وتین این‌مدعی کاذب را بقلم خودش قطع فرموده است .

استدلال بهاء بحدیث محکم .

بهاء در ص ١٥٥ ایقان مینویسد : « فی البحار ان فی قائمنا اربع علامات من اربعة نبی موسی وعیسی ویوسف ومحمد اما العلامة من موسی الخوف والانتظار واما العلامة من عیسی ما قالوا فی حقه والعلامة من یوسف السجن والتقیه والعلامة من محمد یظهر بآثار مثل قرآن با این حدیث باین محکمی که جمیع امورات را مطابق آنچه واقـع شده ذکـر فرموده‌اند مع ذلك احدی متنبه نشده وگمان ندارم که بعدهم متنبه شوند الامـن شاء ربك ان الله مسمع من یشاء وما انا بمسمع من فی القبور .»

میگوییم روایاتی که دربحار بمضمون اینمطلب باشد که در قائم علاماتی از محمد صلی الله علیه وآله وسلم وبعض انبیاء دیگر میباشدذیلا دراینجامیآوریم :

در بحار ج ١٣ ص ٥٦ روایة ابی بصیر از ابیجعفر امـام باقر علیه السلام کـه می

فرماید: فی صاحب هذا الامر اربع سنن من اربعة انبیاء سنة من موسی و سنة من عیسی وسنة من یوسف وسنة من محمد صلوات الله علیهم فامامن موسی فخائف یترقب و اما من یوسف فالسجن واما من عیسی فیقال انه مات ولم یمت و امامن محمد صلی الله علیه وآله وسلم فالسیف.

وروایة سعیدبن جبیر از امام علی بن الحسین علیه السلام که میفرماید: فی القائم منا سنن من سنن الانبیاء علیهم السلام سنة من آدم وسنة من نوح وسنة من ابرهیم و سنة من موسی وسنة من عیسی وسنة من ایوب وسنة من محمد صلی الله علیه وآله وسلم فاما من آدم ومن نوح فطول العمر و اما من ابرهیم فخفاء الولادة و اعتزال الناس واما من موسی فالخوف والغیبة واما من عیسی فاختلاف الناس فیه واما من ایوب فالفرج بعد البلوی و اما من محمد صلی الله علیه وآله وسلم فالخروج بالسیف.

و در ص ٥٧ روایة محمد بن مسلم از ابیجعفر (امام باقر علیه السلام) : ان فی القائم من آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم شبها من خمسة من الرسل یونس بن متی و یوسف بن یعقوب و موسی وعیسی و محمد صلوات الله علیهم فاما شبهه من یونس فرجوعه من غیبته و هوشاب بعد کبر السن واما شبهه من یوسف بن یعقوب فالغیبة من خاصته و عامته واختفائه من اخوته واشکال امره علی ابیه یعقوب علیه السلام مع قرب المسافة بینه و بین ابیه واهله وشیعته واما شبهه من موسی فدوام خوفه وطول غیبته وخفاء ولادته و تعنت شیعته من بعده بما لقوا من الاذی والهوان الی ان اذن الله عزوجل فی ظهوره و نصره وایده علی عدوه واما شبهه من عیسی فاختلاف من اختلف فیه حتی قالت طائفة منهم ماولد وقالت طائفة مات وقالت طائفة قتل وصلب و اما شبهه من جده المصطفی صلی الله علیه وآله وسلم فخروجه بالسیف وقتله اعداء الله واعداء رسوله والجبارین والطواغیت و انه ینصر بالسیف والرعب و انه لاترد له رایة وان من علامات خروجه خروج السفیانی من الشام وخروج الیمانی وصیحة من السماء فی شهر رمضان ومناد ینادی باسمه واسم ابیه.

ودر ص ٥٧ ایضا روایة ابی بصیر از ابیجعفر امام باقر علیه السلام که میفرماید: فی صاحب الامر سنة من موسی و سنة من عیسی وسنة من یوسف و سنة من محمد صلی الله علیه وآله وسلم فاما من موسی فخائف یترقب و اما من عیسی فیقال فیه ما قیل فی عیسی و اما من یوسف فالسجن والتقیه واما من محمد صلی الله علیه وآله وسلم فالقیام بسیرته و تبیین آثاره ثم یضع

سیفه علی عاتقه ثمانیة اشهر ولایزال یقتل اعداء الله حتی یرضی الله قلت و کیف یعلم ان الله عزوجل قدرضی قال یلقی الله عز وجل فی قلبه الرحمة .

و در ص ۱۵۸ روایة ابی بصیر از ابی عبدالله (امام صادق) عليه السلام : ان فی صاحب هذا الامر سننا من الانبیاء سنة من موسی بن عمران وسنة من عیسی وسنة من یوسف وسنة من محمد صلى الله عليه وآله وسلم فاما سنته من موسی فخائف یترقب و اما سنته من عیسی فیقال فیه ما قیل فی عیسی و اما سنته من یوسف فالستر جعل الله بینه و بین الخلق حجابا یرونه ولایعرفونه واما سنته من محمد صلى الله عليه وآله وسلم فیهتدی بهداه و یسیر بسیرته .

و در ص ۱۹۰ روایة ابی بصیر از ابیجعفر (امام باقر) عليه السلام : فی صاحب هذا الامر شبه من اربعة انبیاء شبه من موسی و شبه من عیسی وشبه من یوسف وشبه من محمد صلى الله عليه وآله وسلم فقلت ما شبه موسی قال خائف یترقب قلت و ما شبه عیسی فقال قیل فیه ما قیل فی عیسی قلت فما شبه یوسف قال السجن و الغیبة قلت وما شبه محمد صلى الله عليه وآله وسلم قال اذا قام سار بسیرة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الا انه یبین آثار محمد و یضع السیف ثمانیة اشهر هرجا هرجا حتی یرضی الله قلت فکیف یعلم رضاء الله قال یلقی الله فی قلبه الرحمة .

وحاصل مفاد مجموع این روایات این است که در قائم عليه السلام شباهت وعلائمی از بعض انبیاء است . از ابرهیم خفاء ولادت واعتزال از مردم ، از آدم ونوح طول عمر ، از یوسف غیبت وسجن (مراداز سجن ممکن است همان اختفاء آن حضرت باشد ولذا در روایت محمد بن مسلم تنها همان غیبت و اختفاء را فرموده‌اند) از موسی خوف وانتظار ونیز خفاء ولادت ورنج واذیت شیعه‌او تاظهور او ،ازعیسی اختلاف اقوال مردم در باره او که زنده است ویا مرده ویاکشته شده است و یا اساساً تولد نیافته ، از یونس رجوع او از غیبت در حالیکه‌شاب وجوان‌است در کبر سن ، از ایوب فرج بعد از بلوی ، واز محمد صلى الله عليه وآله وسلم قیام بسیره او و تبیین آثار او وخروج بشمشیر وقتل دشمنان خدا وجبابره وسرکشان وبالاخره نصرت و پیروزی او بشمشیر ورعب.

خوانندگان ملاحظه میفرمایند که این روایات نه تنها باباب تطبیق نمیکنند بلکه دلیل برعلیه او بوده‌وجداً اورا تکذیب مینمایند .

وروایتی را که جناب بهاء ازبحار نقل‌ودر آن ذکر کرده‌اند (و العلامة من

محمد بظهور بآثار مثل قرآن) بهیچوجه نیافته‌ایم آقایان مبلغین بهائیها اگر سراغ دارند بما نشان دهند ، البته هیچ استبعادی از جناب بهاء نیست که این حدیث را هم اساساً جعل نموده باشند .

خوانندگان محترم خوب توجه فرمایند بر تقدیر بودن چنین حدیثی هم، و صحت وجواز اعتماد بآن (بامنافات و مخالفت ظاهر آن که مراد حسینعلی بهاء است با مدارك متواترهٔ قطعیه وضرورت از دین که در محل خود از جلد دوم این کتاب بیاید انشاءالله تعالـی بر اینکـه قرآن آخرین کتاب آسمانی و مثل و ناسخ آن نخواهد آمد) آیا انصافا این حدیث جناب بهاء با علیمحمد باب تطبیق میکند ؟! آیا هیچ دانشمند عاقلی میتواند بگوید آثار و آیات علیمحمد باب که نمونه‌هائی از آن در همین کتاب گذشت مثل قرآن است هذا مما تضحك به الثكلی ، بگذریم .

تحریف بهاء در قرآن مجید

آری جناب بهاء کسی است که نه تنها از آیات او طراری و دروغپردازی و تصرف و تحریف در عبارات احادیث و معانی آنها است بلکه کسی است که در آیهٔ قرآن مجید نیز تصرف وتحریف کرده است .

در ص ۴۷ ایقان مینویسد : « واین مضمونات در قرآن هم نازل‌شده چنانچه می فرماید یوم یاتی الله فی ظلل من الغمام» و بعدهم مینویسد که مضمون آن این است که روزی که میآید خدا درسایهٔ از ابر . ودر صفحه ۸۹ ایضاً آیه را همین قسم مینویسد و حال اینکه آیهٔ شریفه درقرآن مجید چنین است :

« هل ینظرون الا ان یاتیهم الله فی ظلل من الغمام » (سورهٔ بقره آیهٔ ۲۰۹).

آقایان خوانندگان بقرآن رجوع فرمایند تامعلوم شود بقسمی که جناب بهاء نوشته درقرآن مجید آیه‌ای اصلا وجود ندارد (۱) .

---

۱ - آری در شان همین کتاب ایقان که تا اینجا مطالبی ازآن برسبیل نمونهٔ آثار بهاء نقل نمودیم گلپایگانی در ص ۲۷ فرائد نوشته است که بابیه کتاب ایقانرا مثل قرآن میدانند یعنی بوحی آسمانی بودن آن اذعان دارند .

و در ص ۳۹۱ فرائد مینویسد : « ومدلل داشتیم که قرآن شریف بینهٔ صحف اولی است

بقیه در صفحه بعد

آقایان بهائیها بخود بیایند وبنفس خود ودیگران ظلم نکنند اقلا درهمین نمونهٔ هائی که از آثار باقیهٔ حسینعلی بهاء دراین کتاب مختصر آورده‌ایم خوب تدبر ودقت کنند سپس انصاف داده وعقلا قضاوت کنند آیا چنین کسی که خودمرتکب این غلطها ودروغها و این طراریها وخیانتهای بزرك شده است صلاحیت برای نازلترین درجهٔ روحانیت ورهبری جامعه دارد تاچه رسد آنچه را که‌اومدعی‌شده و شماهم در بارهٔ او اعتقاد نموده اید . آیا خدای بزرك علیم قدیر حکیم جهان چنین کسی را بر گزیده و رسول خود و رهبر خلق بلکه افضل از جمیع انبیاء قرار میدهد ؟ !

بهاء و بعض ادعاهای او

میرزا حسینعلی بهاء بااین فضل وعلم ودرستی وصحت عمل که نمونه ای از شواهد آن در آیاتش گذشت به بینید چه ادعاهائی دارد .

از ص ٢١ کتاب‌مبین نقل‌است که درسورهٔ هیکل‌میگوید : « قل لایری فی هیکلی الاهیکل‌الله‌ولا فی‌جمالی‌الاجماله ولافی کینونتی‌الا کینونته ولا فی ذاتی الا ذاته ولا فی حرکتی الا حرکته ولا فی سکونی الا سکونه ولا فی قلمی الا قلمه‌العزیزالمحمود . »

و از ص ٦٧ در سورهٔ هیکل نیز در کلماتیکه بنام خطاب بسلطان

بقیه ازصفحه قبل

و جامع حقایق مکنونه در تورية و انجیل وکتب‌سایر انبیاء وواضح وروشن گشت که‌مقصدالهی در جمیع‌صحف سماویه از این الفاظ اخبار ازحقیقت واحده است وبیان حوادث مخصوصه که در یوم اخیر معانی‌حقیقیهٔ آن واضح شود و تاویل آن‌نازل‌گردد لذا پس‌از آنکه‌کتاب مستطاب‌ایقان نازل شد وختم رحیق مختوم بانامل حی قیوم انفکاك یافت وتفاسیر اصلیه این آیات‌بعنایت‌مالك الارضین والسموات معلوم‌گشت‌بدین‌سبب‌دفع شبهات وکشف حجت اهالی‌وسایر ادیان نیز براهل ایمان سهل‌وآسان شد وتوفیق فیمابین ملل واحزاب بعنایت حضرت رب الارباب سهولت یافت‌و بعبارت اوضح اهل ایمان بسبب نزول ایقان وسایر الواح حضرت رحمان وارث علم‌توراةوانجیل و قرآن شدند . »

و در ص ٦٩٤ نوشته‌است : وتورية و زبور وانجیل وقرآن و بیان و ایقان وسایر آیات منزله ازقلم رحمن‌است .

عبدالمجید نموده میگوید : « قل اتعترضون علی الذی جائکم ببینات الله وبرهانه و حجته وآیاته ان هی من تلقاء نفسه بل من لدن من بعثه و ارسله بالحق و جعله سراجاً للعالمین . »

و از ص ۱۲۰ در نامه‌ای که بنام ناصرالدین شاه نوشته میگوید : « کنت نائما علی مضجعی مرت علی نفحات ربی الرحمن وایقظنی من النوم وامرنی بالنداء بین الارض والسماء لماکان هذا من عندی بل من عنده یشهد بذلك سکان جبروته و ملکوته واهل مدائن عزه . »

و در ص ۱۲ فرائد چاپ رنگی ازفاتحهٔ لوح حسینعلی بنام امپراطورروس مینویسد : « یا ملك الروس استمع نداءالله الملك القدوس ثم اقبل الی الفردوس المقر الذی فیه استقر من سمی بالاسماء الحسنی بین ملاء الاعلی و فی ملکوت الانشاء باسم الله البهی الابهی ایاك ان یحجبك هویك عن التوجه الی وجه ربك الرحمن الرحیم . »

و نیز در سورهٔ هیکل جناب بهاء میگوید : « فلما شهدت نفسی علی قطب البلاء سمعت صوت الابدع الاحلی عن فوق راسی فلما توجهت الی الفوق رایت حوریة ذکر اسم ربی معلقة فی الهواء محاذی راسی و شهدت بانها مستبشرة فی نفسها و مسرورة فی سرها کان طراز الرضوان یظهر من وجهها ونضرة الرحمن تعلن من خدها وکانت تنطق بین السموات والارض بنداء قدس محبوب وتنادی کل الجوارح من ظاهری و باطنی ببشارة التی استبشرت عنها نفسی و استبشرت منها عباد مکرمون و اشارت باصبعها الی راسی وخاطبت کل من فی السموات و الارض تالله هذا لمحبوب العالمین ولکن انتم لا تفقهون و هذا الجمال الله بینکم وسلطانه فیکم ان انتم تعرفون و هذا السرالله وکنزه وامرالله و عزه علی من فی ملکوت الامر والخلق ان انتم تعقلون و ان هذا الهو الذی یشتاق لقائه کل من فی جبروت البقاء ثم الذینهم استقروا خلف سرادق الابهی ولکن انتم عن جماله معرضون .

(تا اینکه میگوید) ان یا ملاء البیان اتکفرون بالذی خلقتم للقائه ثم علی مقاعدکم تفرحون وتعترضون علی الذی شعرة منه خیرعندالله عن کل من فی السموات و الارض ثم علی مقاعدکم تضحکون . »

در جملهٔ اخیر، جناب بهاء لقاء خود را لقاء خدا دانسته و یکموی خود را نزد خدا بهتر از تمام مخلوق در آسمانها و زمین دانسته است .

و از ص ۲۸۹ کتاب مبین نقل است که میگوید : « قال این الجنة والنار قال الاولی لقائی والاخری نفسك ایها المشرك المرتاب . »

و از ص ۲۹۲ که مینویسد : « ان الذی خلق العالم لنفسه منعوه ان ینظر الی احد من احبائه ان هذا الا ظلم مبین . »

و از ص ۲۸٦ که میگوید : « اسمع مایوحی من شطر البلاء علی بقعة المحنة و الابتلاء من سدرة القضاء انه لااله الا انا المسجون الفرید . »

خوانندگان محترم در همین جملهٔ اخیر توجه و تامل فرمایند که این تعبیر وادعاء (لااله الاانا المسجون الفرید) حتی بمشرب عرفان وتصوف که مبنای معارف توحیدی حسینعلی است کفر و شرك است چون این عبارت حکایت از خود بینی و حصر ذات حق تعالی در خود است واین باتفاق کفر است ، شطحیات صوفیه درمقام فناء چون لیس فی جبتی سوی الله ، وانا الحق ، بزعم آنها حق بینی و نفی خود است و گفتن من نیستم اوست ، فناء عاشق در معشوق است نه فناء حق و معشوق در عاشق و حصر ذات او در خود چنانکه این عبارت جناب بهاء حاکی از آن است .

بس است برای ذکر نمونه از آیات و آثار باقیهٔ حسینعلی بهاء در مقام جواب از دلیل فرائد فاعتبروا یااولی الابصار چگونه برای همیشه حق متعال جناب بهاء راهم مانند باب نزد اهل بصیرت بهمین آثار باقیه‌اش رسوا ومفتضح نموده وبه بهترین وجهی وتین اورا بدست خودش قطع فرموده است .

دلیل دوم گلپایگانی در فرائد بر عقاید بهائیها

ابوالفضل گلپایگانی در فرائد در فصل ثانی در کیفیت احتجاج باحادیث و بشارات قبل که دلیل وبرهان دوم اوست مینویسد :« در این مختصر بذکر بعض احادیث صحیحه که فیما بین اهل تسنن و اهل تشیع مفاهیم آن متفق علیه باشد و باقرآن مجید منطبق آید اکتفا مینماید (تا اینکه می گوید) از جملهٔ احادیثی که داله بر میعاد ظهور است حدیث مشهور ابی لبید

مخزومی است که مرحوم فیض در تفسیر صافی در تفسیر
استدلال گلپایگانی اول سورهٔ بقره وهم مرحوم مجلسی در غیبت بحار الانوار
بحدیث ابو لبید روایت فرموده عن ابی لبید المخزومی. قال قال ابو
جعفر علیه السلام یا ابا لبید انه یملك من ولد العباس اثنی عشر
یقتل بعد الثامن منهم اربعة تصیب احد هم الذبحة فتذبحه هم فئة قصیرة اعمار هم
(قلیلة مدتهم) خبیثة سیرتهم منهم الفویسق الملقب بـالهادی والناطق والغاوی
یا با لبید ان لی فی حروف القرآن المقطعة لعلماً جماً ان الله تعالی انزل الم
ذلك الکتاب فقام محمد صلی الله علیه و آله وسلم حتی ظهر نوره و ثبتت کلمته و ولد یوم ولد و
قد مضی من الالف السابع ماة سنة و ثلث سنین ثم قال و تبیانه فی کتاب الله فی
الحروف المقطعة اذا عددتها من غیر تکرار و لیس من الحروف المقطعة حرف
تنقضی ایامه الا و (قیام) قائم من بنی هاشم عند انقضائه ثم قال الالف واحد و
اللام ثلثون و المیم اربعون والصادتسعون فذلك ماة و واحد و ستون ثم کان بدو
خروج الحسین علیه السلام الم الله لا اله فلما بلغت مدته قام قائم ولد العباس عند المص و
یقوم قائمنا عند انقضائها بالمر فافهم ذلك وعد واکتمه. خلاصهٔ ترجمهٔ حدیث این
است که عالم مفسر عیاشی از ابی لبید مخزومی روایت نموده است که امام همام
ابوجعفر علیه السلام فرمود یا ابالبید هر آینه مالك ملك خواهد شد از فرزندان عباس
دوازده کس و پس از هشتمین ایشان کشته میشوند از آنها چهار نفر یکی ایشان را
ذبحه یعنی درد گلو دوچار میشود و او را هـلاك می کند ایشان گروهی هستند
کوتاه عمر وزشت سیرت یکی از ایشان آن فاسق گویندهٔ گمراه است که ملقب
است بهادی یا ابالبید مرادر حروف مقطعهٔ قرآن علم بسیاری است خداوند تبارك
و تعالی نازل فرمود الم ذلك الکتاب را پس قیام فرمود محمد صلی الله علیه و آله وسلم تا اینکه نور او آشکار
شدو کلمهٔ او ثابت واستوار گشت و تولد یافت آنحضرت و یوم تولد او گذشته بود از هزارهٔ
هفتم یك صدوسه سال یعنی از ظهور ابوالبشر شش هزار و یك صدوسه سال گذشته
بود که خاتم الانبیاء علیه السلام تولد یافت وعالم را بوجود مبارك خود مزین فرمود
پس فرمود و تبیان این نکته در حروف مقطعهٔ قرآن است اگر بشماری آنرا بدون
تکرار و نیست حرفی از حروف مقطعهٔ قرآن که بگذرد ایامش مگر اینکه قائمی
از بنی هاشم نزد انقضاء آن قیام خواهد نمود یعنی هریك از حروف مقطعهٔ اوائل

سور تاریخی است واشارتی است از برای قیام یکی از بنی هاشم در دورهٔ اسلام پس فرمود الف یکی است ولام سی ومیم چهل وصاد نود واین جمله یکصدوشصت ویك عدد است وبالجمله واقع شد آغاز خروج و قیام حسین بن علی علیهما السلام نزد الم الله لااله وچون این مدت بالغ شد قیام نماید قائم ولد عباس نزد المص وقیام خواهد فرمود قائم ما نزد انقضاء اعداد حروف مقطعهٔ اوائل سور بالمر پس دریاب این نکته را وبشمار وپنهان دار انتهی وبر وفق حدیث شریف چون هفتاد و یك سال از قیام حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله بگذشت سید الشهداء علیه التحیة و البهاء قیام فرمود وبرتبه شهادت فائز گشت وچون صدوچهل و دوسال از قیام سید رسل منقضی شد قائم آل عباس عبدالله سفاح بامر خلافت هاشمیه قیام نمود و بقیام او خلافت امویه زائل ومنقرض گشت وچون بروفق فرمان حضرت ابی جعفر علیه السلام حروف مقطعهٔ اوائل سور را از الم ذلك الکتاب تا المر بشماری یك هزار ودویست وشصت وهفت میشود و این مطابق است بـا یوم طلوع نیراعظم از فارس و این نکته پوشیده نماند که حضرت ابی جعفر علیه السلام تواریخ مذکوره در حدیث را ازیوم قیام حضرت رسول براعلان دعوت اخذ فرموده وچنانکه در جمیع کتب سیر مذکور است آن حضرت هفت سال قبل از هجرت بالعلانیة بدعوت قریش قیام فرمود وقبل ازقیام آن حضرت براعلان دعوت امر بعثت خود را مخفی ومکتوم میفرمود وچون این عدد برسنین هجریه افزوده شود بالتمام با سنه ۱۲۶۰ کـه سنه ظهور نقطهٔ اولی عزاسمه الاعلی است مطابق گردد.» (۱) .

---

(۱) توضیح بیان ابوالفضل گلپایگانی درحدیث ، راجع به حساب تاریخ قیام قائم چنین میشود :

سوره بقره	آل عمران	اعراف	یونس	هود	یوسف	رعد
الم	الم	المص	الر	الر	الر	المر
۷۱	۷۱	۱۶۱	۲۳۱	۲۳۱	۲۳۱	۲۷۱

جمع این اعداد = ۱۲۶۷

واینعدد «۱۲۶۷» با مبدء جعلی تاریخی خودش که ۷ سال قبل ازهجرت باشد منطبق میشود با ۱۲۶۰ هجری که سنهٔ قیام سید باب بوده است .

جواب استدلال
گلپایگانی بحدیث
ابولبید

میگوئیم : اولا - این حدیث ضعیف است نه صحیح که ابوالفضل گلپایگانی مدعی صحت آن شده و میگوید: « بذکر بعض احادیث صحیحه که فیمابین اهل تسنن واهل تشیع مفاهیم آن متفق علیه باشد وبا قرآن مجید منطبق آید اکتفا مینماید » زیرا ابولبید ازمجاهیل است ونامی ازاو در کتب رجال نیست واینحدیث را چه تفسیرصافی وچه بحارالانوار ازتفسیر عیاشی نقل نموده اند که عیاشی هم بدون ذکرواسطه ازابی لبید نقل کرده است وبین عیاشی که معاصر کلینی بوده وبین ابولبید که بلا واسطه روایت را ازامام باقرعلیه السلام نقل میکند قطعا واسطهٔ دیگری بوده که آنهم ساقط شده است ، علاوه در مفاد حدیث اشکالات متعدد ذیل است که ابوالفضل متعرض آنها نشده و جواب ازآنها نگفته است با اینحال از کجا مفهوم این حدیث مورد اتفاق اهل تسنن واهل تشیع و منطبق با قرآن مجید گردید و بدیهی است اشکالات مفادی هم مؤکد ضعف صدور روایت میگردد :

(الف) حدیث مزبور ظاهر است دراینکه خلفای عباسی دوازده نفرند وحال اینکه خلفای عباسی بغداد بتنهائی ۳۷ نفر بوده اند. (بحسب نقل ازتواریخ)

(ب) صریح است دراینکه خلیفهٔ ۹ تا ۱۲ کشته میشوند (الواثق بالله المتوکل علی الله المنتصر بالله المستعین بالله) وحال اینکه تاریخ ، شهادت بکشته شدن تمام اینها نمیدهد .

(ج) ظاهر است دراینکه قیام حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بعداز نزول الم ذلك الکتاب بوده وحال آنکه بدو قیام آنحضرت درمکه بوده واین سوره مدنی است واگرعدد الم بحساب ابجد که هفتاد ویک است برخلاف ظاهر حدیث مراد باشد گفته میشود مبدء آن چیست ؟ مگر اینکه گفته شود مبدء آن دولت عبدالمطلب بوده که تقریبا تادولت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ۷۱ سال بوده است .

(د) راجع بتاریخ تولد خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله وسلم که فرموده تبیانه فی کتاب الله فی الحروف المقطعة اذا عددتها من غیر تکرار تنها باین قسم درست میشود که اوائل سورمقطعه دار را که بیست ونه سوره است حروف ملفوظ آنها را گرفته (مثلا الم ، نه حرف حساب شود الف لام میم) ومکررات را هم بیندازیم (یعنی

٦ سوره مثلا که الم دارد تنها یکی از آنها را بحساب مزبور حساب نمائیم) جمع آنها ۱۰۳ میشود که اشاره باشد به ۶۱۰۳ که قبلا در خود حدیث تصریح بآن شده است ولعل مبدء آنهم از هبوط ابوالبشر باشد واین طرز حساب با طرز حساب حروف مقطعهٔ قیامات که در حدیث ذکر میشود موافق نیست چون طرز حساب آنها بحساب ابجد است .

(ه) راجع بقیام حسین علیه‌السلام است که فرموده ثم کان بدو خروج الحسین الم الله لااله چون بحساب ابجد الم ۷۱ میشود با اینکه خروج آنحضرت سنه ۶۰ هجری بوده واگر مبدء تاریخ آنرا بعثت هم بگیریم ۷۳ خواهد بود مگر این که مبدء را از یازده سال قبل از هجرت که تقریبا بدو شیوع امر و قیام علنی آنحضرت بوده قرار دهیم .

(و) راجع بقیام ولد عباس است که فرموده قام قائم ولدالعباس عندالمص که بتصریح خود روایت حسابش ۱۶۱ میباشد وحال آنکه بحسب تواریخ قیام عبدالله سفاح ۱۳۲ هجری بوده است واگر مبدء از بعثت هم حساب شود ۱۴۵ میشود واگر مبدء را قیام علنی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله قرار دهیم که تقریبا ۱۱ سال قبل از هجرت بوده ۱۴۳ میشود واگر با مبدء جعلی صاحب فرائد حساب نمائیم که ۷ سال قبل از هجرت باشد (که بزعم او بدو قیام علنی پیغمبر بوده) ۱۳۹ میگردد .

و عجب از صاحب فرائد است که در اینمورد گوئی گیج شده است چون در عبارت گذشته‌اش مینویسد: «و چون ۱۴۲ سال از قیام سید رسل منقضی شد قائم آل عباس عبدالله سفاح بامر خلافت هاشمیه قیام نمود» واین کلام را که شروع میکند در دو خط قبل آنهم تصریح میکند که بر وفق حدیث شریف وحال اینکه بر وفق حدیث شریف قیام ولد عباس نزد المص میباشد که حساب آن بتصریح خود روایت ۱۶۱ میشود .

(ز) اشکال اخیر ، راجع بقیام قائم است که در این حدیث ذکر شده و یقوم قائمنا عند انقضائها الی آخر خبر که اگر مراد تعیین تاریخ ظهور آنحضرت باشد مخالفت دارد با احادیث معتبرهٔ کثیره (۱) که در آنها تصریح

---

(۱) در جلد سیزدهم بحار ص ۱۳۱ عن الفضیل سالت اباجعفر ع هل لهذاالامر وقت فقال کذب الوقاتون کذب الوقاتون کذب الوقاتون . و عن منذرالجو از عن ابیعبدالله ع قال کذب

بقیه در صفحه بعد

فرموده‌اند تاریخ ظهور معین و موقت نیست و آنرا جز خدا نمیدانند و فرموده‌اند کذب الوقاتون مگر اینکه گفته شود مراد بدو قیام آنحضرت با مامت باشد که سنه ۲٦۰ هجری زمان فوت حضرت عسکری علیه السلام بوده که اگر از بدو قیام علنی پیغمبر صلی الله علیه و آله که تقریبا یازده سال قبل از هجرت بوده حساب شود ۲۷۱ میگردد که منطبق است باعدد حساب ابجد المر .

و ثانیا - با غمض عین از ضعف روایت و فـرض جو از تمسك بچنین حدیثی آنهم در مسئلهٔ مهم اعتقادی ، میگوییم بحسب نسخ صحیحه از بحار و تفسیر عیاشی که آن ماخذ اصلی تفسیر صافی و بحار الانوار در مورد اینحدیث است در جمله ای که ابوالفضل گلپایگانی از اینحدیث تفسیر نموده ومورد تمسك خود قرار داده است بجای کلمهٔ المر کلمهٔ الر میباشد .

بص ۱۳۲ جلد سیزدهم بحار چاپ کمپانی و تفسیر خطی عیاشی در سوره اعراف (المص) که در کتابخانه آستانه مقدسه رضوی علیه آلاف التحیه والثناء موجود است هر کس می‌خواهد رجوع نماید بنابراین استدلال ابوالفضل باز ساقط و باطل میشود .

و ثالثا - بر تقدیر بودن المر در حدیث نه الر راجع به بیان مرجع ضمیر (ها) در جملهٔ (و یقوم قائمنا عند انقضائها بالمر) ابوالفضل در عبارات گذشته‌اش

بقیه از صفحه قبل

الموقتون ما وقتنا فیما مضی ولا نوقت فیما یستقبل . و عن عبدالرحمن بن کثیر قال کنت عند ابیعبدالله ع اذ دخل علیه مهزم الاسدی فقال له جعلت فداك متی هذا الامر الذی تنتظرونه فقد طال فقال یامهزم کذب الوقاتون و هلك المستعجلون و نجا المسلمون و آلینا یصیرون : و در ص ۱۳۵ عن ابی بصیر عن ابیعبدالله ع قال سالته عن القائم فقال کذب الوقاتون انا اهل بیت لا نوقت ثم قال ابی الله الا ان یخلف وقت الموقتین . و عن محمد بن مسلم قال قال ابوعبدالله ع یامحمد من اخبرك عنا توقیتنا فلاتهابه ان تکذبه فانا لا نوقت وقتا . و عن الحضرمی قال سمعت اباعبدالله ع یقول انا لا نوقت هذا الامر . و عن ابی بصیر ایضاً عن ابیعبدالله ع قلت له جعلت فداك متی خروج القائم ع فقال یا با محمد انا اهل بیت لا نوقت وقد قال محمد ص کذب الوقاتون الخبر . و در ص ۲۰۱ فی حدیث مفضل عن ابیعبدالله ع قال قلت له افلا یوقت له وقت فقال ع یامفضل لا اوقت له وقتا ولا یوقت له وقت ان من وقت لمهدینا وقتا فقد شارك الله تعالی فی علمه وادعی انه ظهر علی سره الخبر و غیر اینها از روایات .

چنین می نویسد : « و قیام خواهد فرمود قائم ما نزد انقضای اعداد حروفات مقطعهٔ اوائل سور بالمر . »

میگویم هیچ جهتی و قرینه‌ای که مساعدت کند براین که مرجع ضمیر (ها) اعداد حروفات مقطعهٔ اوائل سور ، باشد در کلام نیست بلکه مرجع ضمیر برحسب ظاهر کلام یا کلمهٔ ایام ویا مدة میباشد که قبلا ذکر آن در کلام شده است یعنی قائم ما نزد انقضای ایام ویا مدت (بعدد) المر (٢٧١) قیام مینماید وچنانکه قبلاهم اشاره نمودیم اگر ما مبدء تاریخ را یازده سال قبل از هجرت قراردهیم که تقریباً بدوعلنی شدن قیام خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله وسلم بوده است اینعدد ٢٧١ با سنه ٢٦٠ هجری که سنهٔ فوت حضرت عسکری ع وابتدای امامت حجة بن الحسن العسکری است منطبق میگردد پس اینحدیث نه تنها دلیل برای ابو الفضل نخواهد شد بلکه بر علیه مدعای او دلالت کند .

و باز از شواهد مابر اینکه مرجع ضمیر ، کلمهٔ ایام ویا کلمهٔ مدة میباشد :

الف - یکی ظاهر این ضابطهٔ کلی که قبلا در حدیث ذکرشده «و لیس من حروف مقطعة حرف تنقضی ایامه الا و قیام قائم من بنی هاشم عند انقضائه »

ب - دیگر کیفیت تطبیق همین ضابطه در خود حدیث برای تعیین قیام و خروج حسین علیه السلام وقیام ولد عباس که عدد یکی از حروف مقطعه را که الم (الله لا اله) سورهٔ آل عمران باشد برای قیام حسین علیه السلام ، وعدد المص سورهٔ اعراف را برای قیام ولد عباس معین نموده‌اند بنابراین عدد خود المر نیز راجع بقیام قائم علیه السلام خواهد بود .

ورابعاً - راجع بمبدء تاریخ مربور ، ابو الفضل گلپایگانی در کلامش مینویسد: « حضرت ابیجعفر علیه السلام تواریخ مذکوره در حدیث را از یوم قیام حضرت رسول بر اعلان دعوت اخذ فرموده وچنانکه در جمیع کتب سیر مذکوراست آنحضرت ٧ سال قبل از هجرت بالعلانیه بدعوت قریش قیام فرمود و قبل از قیام آنحضرت براعلان دعوت امر بعثت خود را مخفی و مکتوم میفرمود وچون این عدد بر سنین هجریه افزوده شود بالتمام باسنه ١٢٦٠ که سنه ظهور نقطه اولی عز اسمه الاعلی است مطابق گردد .»

میگوییم: تواریخ با ادعای او که مبدء اعلان دعوت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و سلم هفت سال قبل از هجرت بوده مساعدت نمیکنند بخلاف با ادعای ما که مبدء دعوت علنی را تقریبا یازده سال قبل از هجرت گفتیم البته مساعد است، بتواریخ و روایات رجوع شود (۱) آنحضرت در سال سیم بعثت بر کوه صفا بر آمده بی بیم و هراس امر خود در اظهار فرمودند.

وعجب اینکه ابوالفضل با این تصریحش که مبدء تواریخ در این حدیث قیام علنی حضرت رسول است و آن ۷ سال قبل از هجرت بوده است .

می بینیم که خودش درمعنای همین حدیث در مورد حساب قیام حسین علیه السلام و قیام ولد عباس ، رعایت این مبدء جعلی اش را ننموده چون میگوید : « وبر وفق حدیث شریف چون ۷۱ سال از قیام حضرت خاتم الانبیاء بگذشت سیدالشهداء علیه التحیة و البهاء قیام فرمود وبرتبه شهادت فائز گشت . »

با اینکه قیام آنحضرت بشهادت تواریخ سنه ٦٠ هجری بوده و آن بامبدء ۱۱ سال قبل از هجرت منطبق میگردد .

ومیگوید : « و چون ۱٤۲ سال از قیام سید رسل منقضی شد قائم آل عباس عبدالله سفاح بامر خلافت هاشمیه قیام نمود . »

با اینکه قیام عبدالله سفاح بشهادت تواریخ ۱۳۲ هجری بوده بنابراین عدد ۱٤۲ که او نوشته (گذشته از اشکالیرا که سابقاً براینعدد نمودیم) بامبدء ده سال قبل از هجرت منطبق میشود نه ۷ سال .

باری این بود کیفیت اولین استدلال ابوالفضل گلپایگانی باحادیث صحیحه که در جملهٔ اقوی و اظهر براهینش برعقاید اهل بهاء قلمداد نموده است. حال ، خوانندگان محترم منصفانه قضاوت نمایند .

---

(۱) از جمله درجلد ششم بحار از مناقب نقل میکند : أمر بان یعم بالا نذار بعد خصوصه و یجهر بذلك و نزل فاصدع بما تؤمر قال ابن اسحق وذلك بعد ثلث سنین من مبعثه . — و در تفسیر علی بن ابرهیم در بارهٔ آیهٔ (فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین انا کفیناك المستهزئین) میگوید: انها نزلت بمکة بعد ان نبیء رسول الله بثلث سنین .

گلپایگانی در دنبالهٔ استدلال بحدیث ابی لبید

استدلال گلپایگانی بحدیث مفضل و جواب آن

میگوید: «وهمین است مقصود از عبارت حدیث مفضل بن عمر که از حضرت صادق (ع) روایت نموده که آنحضرت در میعاد ظهور فرمود وفی سنة الستین یظهر امره ویعلو ذکره یعنی در سنه ٦٠ امر آنحضرت ظاهر گردد و ذکر ظهورش انتشار و استعلا یابد.»

میگویم: اینحدیث یکی از همان احادیثی بود که قبلا از کتاب ایقان جناب بهاء در استدلالاتش نقل نموده وجواب گفتیم بهمانجا رجوع شود تا بیحیائی و رسوائی و فضیحت و خیانت این خائن نابکار واهریمن ضال هم مانند اربابو رهبرش واضح وروشن گردد.

باز از استدلالات گلپایگانی استدلال بیك حدیث نبوی

استدلال گلپایگانی بحدیث ان صلحت امتی و آیهٔ یدبر الامر و آیهٔ و یستعجلونك بالعذاب

ودو آیهٔ شریفه است. بیان استدلال او را تاحدی باختصار نقل میکنیم و البته آنچه از نظر استدلال مهم است تمام ذکر میشود، میگوید: سید عبدالوهاب شعرانی که از ائمه علماء اهل سنت و جماعت است در کتاب یواقیت وجواهر میفرماید المبحث الخامس والستون فی بیان ان جمیع اشراط الساعة حق لابد ان یقع کلها قبل قیام الساعة وذلك کخروج المهدی ثم الدجال ثم نزول عیسی و خروج الدابة و طلوع الشمس من مغربها و رفع القرآن و فتح سد یاجوج ماجوج حتی لولم یبق من الدنیا الا مقدار یوم واحد لوقع ذلك کله قال الشیخ تقی الدین بن ابی المنصور فی عقیدته و کل هذه الآیات تقع فی الماة الاخیرة من الیوم الذی وعدبه رسول الله (ص) امته بقوله ان صلحت امتی فلها یوم وان فسدت فلها نصف یوم یعنی من ایام الرب المشار الیها بقوله تعالی وان یوماً عندربك کالف سنة مماتعدون یعنی اگر امت من صالح و نیکوکار باشند یك روز را مالك شوند والا اگر فاسد وبدکار گردند نصف روز را و هر روزی نزد پروردگار هزار سال است از شمارهٔ شماها واین حدیث ان صلحت امتی فلهایوم را مجلسی علیه الرحمة نیز در مجلد غیبت بحارالانوار روایت

فرموده است واین حدیث وقتی وارد شد که آیهٔ مبارکهٔ لکل امة اجل فاذا جاء اجلهم لایستاخرون ساعة و لایستقدمون نازل گشت وچون این آیه بصراحت دلالت مینماید که برای بقای هرامتی در عالم اجلی محدود ومدتی معین مقدر است که ساعتی کم وزیاد ومقدم و مؤخـر نگردد لهذا از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم استفسار نمودند که اجل امت اسلام چیست و بقای عزت این دین در عالم تا کـی ، فرمود ان صلحت امتی فلها یوم و ان فسدت فلها نصف یوم وان یوما عندربك کالف سنة مما تعدون . و مصدر و مأخذ این احادیث که مبین میعاد ظهور موعوداست دو آیه است در قرآن مجید (تااینکه میگوید) .

و بالجمله آیهٔ اولی که مبین میعاد ظهور است این آیهٔ کریمه است که در سوره سجده میفرماید یدبرالامرمن السماء الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون ترجمهٔ آیهٔ مبارکه این است که تدبیر میفرمایدخداوند امر را از آسمان بزمین پس عروج خواهد نمود بسوی او در مدت یك روز کـه مقدار آن هزار سال است از آنچه شما میشمارید یعنی حق جل جلاله امر مبارك دین مبین را اولا از آسمان بزمین نازل خواهد فرمود وپس از اکمال و نزول، درمدت یك هزار سال انوار دیانت زائل خواهد شد و اندك اندك درمدت مزبوره ثانیا بآسمان صعود خواهد نمود و این معلوم است که نزول انوار امردین از آسمان بزمین معقول و متصور نیست الابوحیهای نازلهٔ بر حضرت سیدالمرسلین صلی الله علیه وآله وسلم و الهامات واردهٔ برائمه طاهرین و این انوار در مدت دویست وشصت سال از هجرت خاتم الانبیاء تا انقطاع ایام ائمه‌هدی کاملا ازآسمان‌بزمین‌نازل گردید ومائدهٔ سماویه بنزول قرآن و بیانات ائمه علیهم السلام که‌مبین کتاب‌بودندبرامت اسلامیه تمامامبذول شد وچون در سنه دویست وشصت هجریه حضرت حسن‌بن‌علی عسکری علیهما السلام وفات فرمود و ایام غیبت فرا رسید و امر دیانت باراء علماء و انظار فقهاء منوطو محول گشت اندك اندك اختلاف آراء و تشتت‌اهواء در اقوال و افعال رؤساء ملت بیضاء ظاهرشد ویوماً فیوما بسبب ظهور ظلمت‌بدع واختلافات، افق امر الله تاریکتر و مظلمتر گشت تاآنکه از اسلام بجز اسم باقی نماند وعزت وغلبهٔ امم اسلامیه بذلت‌و مغلوبیت مبدل شد وپس ازانقضاء هزارسال

تمام از غیبت در سنه (۱۲٦۰) هجریه شمس حق ازافق فارس ظاهر گشت و بشارت قرآن و حدیث کاملا تحقق پذیرفت .

و ایضاً بروفق آیهٔ مذکوره ، در سورهٔ حج فرموده است و یستعجلونك بالعذاب ولن یخلف الله وعده وان یوما عندربك کالف سنة مما تعدون (ودر تفسیر آیه میگوید) یعنی خداوند تعالی نزول عذاب را در قیامت وعده فرموده وتایوم موعود یك یوم ربانی که هزارسال است باقیمانده ووعده اعدام اهل طغیان وانقراض ارباب شرك و کفران بورود آن یوم عظیم مهیب مقدر گشته واین آیهٔ کریمه وقتی نازل شد که کفار میگفتند اللهم انکان هذا هوالحق من عندك فا مطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم و لهذا این آیهٔ مبارکه در جواب ایشان نازل شد و میعاد بقاء دین اسلام وظهور قائم و ورود یوم اله براهل فؤاد واضح و معلوم گشت و هم بر وفق آیهٔ مبارکه در سورهٔ سبا میفرماید ویقولون متی هذا الوعدان کنتم صادقین قل لکم میعاد یوم لاتستاخرون عنه ساعة ولا تستقدمون یعنی کفار پیوسته باهل ایمان ایرادوانتقادمینمودند که اگر راست میگوئید معین کنید که چه وقت این همه وعده که در قرآن وارد شده است ظاهر خواهد شد لهذا در جواب بحضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم امر شد که بگو برای شما میعاد یك روز باقیست که احدی نتواند آنرا مقدم دارد و یابتاخیر اندازد وخلاصة القول این مقدار از آیات و احادیث که عرض شد کفایت مینماید در اثبات اینکه وقت ظهور موعود فرارسیده و وعود الهیه تحقق یافته اگر انسان اهل مکابرت نباشد .

(اینجا بیان استدلال گلپایگانی بحدیث ان صلحت امتی و آیهٔ یدبرالامر و آیهٔ ویستعجلونك بالعذاب تمام شد) .

جواب استدلال گلپایگانی بحدیث ان صلحت امتی

میگوییم: اما راجع بحدیث نبوی ان صلحت امتی فلها یوم وان فسدت فلها نصف یوم اولا: سند آن بغایت ضعیف است زیرا چنانکه خود فراید بدست میدهد سندش یکی کتاب الیواقیت والجواهر سیدعبدالوهاب شعرانی عالم عامه است که از شیخ تقی الدین

ابن ابی المنصور عالم‌عامه (١) نقل میکند واو نیز مرسلا یعنی بدون ذکر سنداز رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل میکند که‌فرمود ان صلحت امتی فلها یوم تا آخرودیگری مجلد غیبت‌بحار الانوار ، ودر بحار حدیث مسنداً چنین‌است (ص ١٥ چاپ کمپانی) از کعب الاحبار که خود کعب میگوید : فی الخلفاء هم اثنی عشر فاذا کان عند انقضائهم واتی طبقة صالحة مد الله لهم فی العمر کذلك وعد الله هذه الامة ثم‌قرء وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کمااستخلف الذین من قبلهم قال و کذلك فعل الله عزوجل ببنی اسرائیل ولیس بعزیزان یجمع هذه الامة یوماً اونصف یوم وان یوماً عند ربك کالف سنة مما تعدون .

روایات کعب الاحبار گذشته از اینکه بمنتها درجه ضعیف است (چون در باره او از حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام بوسیله جماعتی نقل است که فرمود کعب الاحبار کذاب است) این کلام را کعب استناد به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ویا امام نداده‌است تا حجت باشد وعلاوه مورد کلام او در یوم یا نصف یوم ربانی بر حسب ظاهـر راجع بعمر طبقهٔ صالحه آنهم در زمان انقضاء خلفای اثنی‌عشر یعنی بعد از ظهور خلیفهٔ دوازدهم است نه راجع بمدت بقاء تمامت‌امت‌ودین خاتم‌انبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله پس بکلی اجنبی است از مورد کلام ابوالفضل گلپایگانی ، پس حدیثی کـه مورد تمسك ابو الفضل شده است سندش منحصر شد بهمان نقل شیخ تقی الدین بتنهائی وآنهم مرسلا بنابر این حدیث مزبور از جهت سند بغایت ضعیف است .

وثانیاً: با غمض عین ازسندوفرض صدور آن ، گلپایگانی‌درعبارت گذشته‌اش میگوید این حدیث وقتی وارد شد که‌آیهٔ مبارکهٔ لکل امة اجل الایة نازل گشت ومردم از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله استفسار نمودند کـه اجـل امت اسلام چیست و بقای عزت این دین در عالم تا کی . میگوییم: از کجاثابت شد وبچه‌دلیل میگوئید

---

(١) ناگفته نماندعقیدهٔ شیخ تقی الدین ناقل حدیث نبوی ، در بارهٔ وقوع آیات مذکوره از خروج مهدی و نزول عیسی وخروج دابه وسایر مذکورات در کلام شعرانی که باید در مأه اخیر یعنی سنهٔ نهصد تاراس سنهٔ الف واقع شده باشند باطل بوده است چون مبدء این تاریخ را ولو بزعم گلپایگانی وفات حضرت عسکری قرار دهیم که سنه ٢٦٠ هجری‌بوده باز عقیدهٔ شیخ مزبور واضح است که هم مخالف خارج وهم‌مخالف عقیدهٔ ما وهم خلاف عقیدهٔ امثال گلپایگانی بوده چون بعقیدهٔ گلپایگانی وامثال او خروج مهدی درراس سنهٔ الف از وفات عسکری‌علیه‌السلام بوده است نه درمأه اخیره یعنی مأه نهم .

حدیث مزبور در جواب چنین سئوال واستفساری بوده آنهم بعد از نزول آیهٔ شریفهٔ مزبوره ؟

مراد از امت در آیهٔ شریفه بخصوص امت دینی و امم انبیاء نبوده و مراد از اجل ، اجل عزت دینی نبوده تا شما چنین سوء استفاده‌ای نموده وپیش خودتان بدون هیچ‌مدرکی ورود این‌حدیث را مربوط بنزول آن آیه نمائید بلکه‌میگوئیم مراد ازامت ، همان معنی لغوی خودش مطلق‌هر دسته وجمعیت است اعم از اینکه رابط اجتماع ووحدت آنها دین واحد وتبعیت از نبی واحد باشد ویاغیردین‌ونبی، در قرآن مجید امت بهمین معنی در موارد متعدده استعمال شده از جمله آیهٔ شریفهٔ ومامن دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم و آیهٔ شریفهٔ ولما ورد ماء مدین وجد علیه امة من الناس ومراد از اجل‌در آیه منصرف بنهایت حیوة دنیوی وزمان‌مرگ‌است یعنی برای‌هر دسته‌وجمعیتی نهایتی‌در زندگی وزمان مرگی است که چون آنزمان مرگ فرا رسیدساعتی را پس و پیشی‌نمیجویند .

وبرتقدیراینکه حدیث مزبور پس ازنزول این‌آیه ودر جواب آن استفسار مردم باشد میگوییم برحسب ظاهر عبارات شیخ تقی الدین ، حدیث تا (فلها‌نصف یوم) میباشد وعبارت (یعنی من ایام الرب المشار الیها بقوله تعالی و ان یوما عند ربك كالف سنة مماتعدون) تفسیری است ازخود شیخ‌مزبور درذیل‌حدیث ومربوط بعین حدیث نیست‌وبنا براین ،مقصودازیکروزدرحدیث که‌فرموده‌اگر امت‌من صالح بشوندبرای‌آنها‌یکروز خواهد بود و اگر فاسد شوند نصف روز ممکن است بر سبیل فرض ومثال باشدوغرض از حدیث اینکه‌فساد درامت ، عمر وبقاء امت راهر چه باشدنصف‌مینماید ، وممکن‌است‌تنوین کلمهٔ‌یوم‌تنوین تفخیم‌باشد یعنی اگرصالح شوند امت من‌برای آنها روز با عظمتی‌خواهد بود واگرفاسد شوند عظمت آنها نصف خواهد شد .

وحاصل اینکه رسول خدا ﷺ درمقام‌جواب سئوال‌مردم، تحدید وتعیینی تفصیلا نفرموده بلکه اجمالا فرموده اند که دوام و عظمت و عزت امت بستگی تامی بصلاح وفساد آنها دارد . واز مؤیدات ، اینکه اگر تعیین بقاء این امت واقعا بهزار در صورت صلاح آنها وبه نصف آن درصورت‌فساد آنهاشده‌بود ، با آنهمه فسادی که از همان صدر اول در زمان خلفای بنی امیه و بنی عباس در میان آنها

بوده باید این امت در نیمهٔ هزار منقرض وزائل شده باشند وحال آنکه باتفاق‌ماو ابو الفضل درسنهٔ پانصد انقراض حاصل نشده است .

وممکن‌است‌بجای تفسیرشیخ‌تقی الدین کسی تفسیر کند مراد از یوم اشاره بمقدار یومی است که دراین آیهٔ شریفه است(فی‌یوم کان‌مقداره خمسین الف سنة) در سورة‌المعارج و بنا براین‌حدیث‌مزبور بضرر وعلیه‌مدعای گلپایگانی تمام میگردد .

و ثالثا : برفرض بودن کلام(یعنی من ایام الرب المشارالیها بقوله تعالی و ان یوما عند ربك کالف سنة مما تعدون) از تتمه حدیث ، میگویم : مبدء هزار سال از کجا و بچه دلیل بایدسنهٔ وفات حضرت عسکری علیه‌السلام باشد ؟ بلکه هر بیغرضی تصدیق میکند که مبدء آن از احتمالات سه گانهٔذیل خارج نخواهد بود :

۱ ــ سنه بعثت وپیدا شدن اولین افراد امت ۲ ــ سنهٔ صدور این حدیث از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۳ ــ سنهٔ رحلت پیغمبر که مراد بقاءامت از بعد وجودمقدس آنحضرت باشد ، بدو تأسیس امت آنحضرت بعد از وفات حضرت عسکری نبوده که مبدء این تاریخ از آنجا گرفته شود تمام ائمه ومردم زمان آنها نیز از امت آنحضرت بوده‌اند . واضح است که با هریك ازاین سه احتمال در مبدء هزار سال ، حدیث با مقصود گلپایگانی که ظهور علیمحمد باب باشد منطبق نگردد .

واگر گفته شود : با حساب هریك از این سه مبدء هم نه در خارج و نه بحسب عقیدهٔشمامسلمین،باز انقراض‌وزوال‌دین وامت‌اسلام‌حاصل‌نشده است.میگویم: آری اکنون هم که متجاوز از یکقرن از ظهور علیمحمد میگذرد نه در خارج ونه بحسب عقیدهٔ ما اجل امت اسلام (وبالاخص‌دین اسلام) نرسیده ومسلمین‌باهمه ضعفی که در مقابل بعض ملل دیگر (نه ملت بهاء) پیدا نموده‌اند منقرض نشده‌اند واین نیز کاشف‌ازهمین است که حدیث‌مزبور بر تقدیر صدورش اصلا تحدیدبهزار سال در آن نشده است واین کلام ذیل حدیث ، تفسیری ازشیخ تقی الدین پیش خودی بوده است . ویا تصرف دیگری در حدیث شده ، ومورد او اصلا اجل بقاء تمام امت ودین نبوده بلکه نظیر کلام کعب الاحبار بوده که گذشت .

این بود حال سومین حدیث صحیح گلپایگانی واستدلال او که درجملهٔاقوی واظهر براهین خود قلمداد نموده است .

اینك خوانندگان محترم‌قضاوت نمایند آیا چنین حدیثی‌بااین سند ودلالتش

حجت بر مطلب آنهم راجع باعتقادیات میشود ؟ بالاتر از این، آیابچنین حدیثی با این سند ودلالتش میتوان از آنچه که بضرورت دین اسلام ومدارک قطعیهٔ متواتره (چنانکه در جلد دوم این کتاب خواهد آمد انشاء الله تعالی) ثابت است که دین اسلام هرگز از جانب خدا زائل ومنسوخ نخواهد شد وبعد از آن دین و شریعت دیگری از جانب خدا اصلا نخواهد آمد دست برداشت ؟

جواب استدلال گلپایگانی بآیهٔ یدبر الامر

واما راجع بآیهٔ یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون در سوره سجده وآیهٔ قبلش این است : الله الذی خلق السموات والارض و ما بینهما فی ستة ایام ثم استوی علی العرش مالکم من دونه من ولی ولا شفیع افلا تتذکرون .

میگوییم: اولا مراد از آیه ممکن است تدبیر امر تکوینی ویا کلیهٔ امور اعم از تکوینی وتشریعی باشد از آسمان بزمین تا آخرین روز فناء دنیا و اولین روز نشأه آخرت وقیامت کبری پس مراد از عروج ثانیا بسوی او در نشأه آخرت و روز اخروی باشد نه در نشأه دنیا ،ومرجع آیهٔ شریفه بآیات ذیل باشد الا الی الله تصیر الامور - انا لله وانا الیه راجعون - وان الی ربك الرجعی - لمن الملك الیوم لله الواحد القهار . واز مؤیدات وشواهد براینکه روز هزارساله مزبور روز اخروی یعنی در نشأه آخرت است نه دردنیا روایات ذیل است (۱)

---

(۱) درتفسیر برهان ج ۲ ص۷۱۱ عن الکلینی فی حدیث ما وعظ الله عزوجل بعیسی (ع) واعبدنی لیوم کالف سنة مما تعدون الخبر. وعن امالی الشیخ فی حدیث عن الصادق علیه السلام الا فحاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا فان فی القیمة خمسین موقفا کل موقف الف سنة مما تعدون ثم تلاهذة الایة فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة . ودرتفسیرصافی در سوره الحج درذیل آیهٔ و یستعجلونك بالعذاب الایة (ودر بحار ص۱۸۸ ج ۱۳) فی ارشاد المفید عن الباقر علیه السلام اذا قام القائم علیه السلام سارالی الکوفة فهدم فیها اربعة مساجد و لم یبق مسجد علی وجه الارض له شرف الاهد مها وجعلها جما (ای لاتشرف ، عن الحدیث المساجد تبنی جما ولا تشرف ای لایجعل لها شرفا - وشرف جمع شرفة کغرفة وغرف) ووسع الطریق الاعظم وکسر کل جناح خارج فی الطریق وابطل الکنیف والمیازیب الی الطرقات ولا ترك بدعة الا ازالها و لا سنة الا اقامها ویفتح قسطنطنیة والصین و جبال الدیلم فیمکث علی ذلك سبع سنین مقدار کل سنة عشر سنین من سنینکم هذه ثم یفعل الله ما یشاء قیل فکیف تطول السنون قال یا مرالله الفلك باللبوث و قلة الحرکة فتطول الایام لذلك والسنون قیل انهم یقولون ان الفلك ان تغیر فسد قال ذلك قول الزنادقة فاما المسلمون فلا سبیل لهم الی ذلك و قد شق الله القمر لنبیه صلی الله علیه وآله ورد الشمس من قبله لیوشع بن نون وأخبر بطول یوم القیمة وانه کالف سنة مما تعدون .

پس آیهٔ شریفه بر آن معنی که مقصود گلپایگانی است (که تدبیر امر دین از آسمان بسوی زمین بنزول وحی و الهام بر سید المرسلین و ائمه طاهرین علیهم السلام میشود وبعد از نزول و اکمال، در مدت هزار سال در همین دنیا تدریجا دین رو بتاریکی و وظلمت وصعود وعروج بآسمان یعنی روبزوال میگذارد وپس از انقضاء هزار سال باز دین دیگری بظهور سید باب از شیراز حق متعال برای مردم میفرستد ودین سید المرسلین بکلی زائل ومنسوخ میشود) دلیل نمیباشد وجناب گلپایگانی بر این معنی وتفسیر خود در آیه هیچ شاهد روایتی ندارد وتفسیر او قطعاً از مصادیق واضح تفسیر برأی است که نهی شدید از آن شده است. بلکه ادلهٔ قطعیه و ضرورت اسلامیه برعدم نسخ شریعت اسلام تا آخر دنیا (چنانکه در جلد دوم این کتاب مشروحاً خواهد آمد انشاء الله تعالی) مخالف آن است و آنرا تکذیب مینماید.

وثانیاً بر تقدیر اینکه مراد از تدبیر امر در آیهٔ شریفه بخصوص تدبیر امر دین ومراد از عروج زوال امر دین در دنیا باشد از کجا معلوم شد و بچه دلیل گلپایگانی میگوید که تدبیر امر دین اسلام از آسمان بسوی زمین تا سنه ۲۶۰ هجری تمام شد آیه که تعیین آنرا نمینماید روایات قطعیه متواتره هم دوازده امام معین میکنند نه یازده امام وبیان میکنند که بظهور امام دوازدهم تازه دین اسلام تمام رونق وقوت وعزت خودرا پیدا مینماید.

پس میگوئیم ازمنهٔ کنونی ما هنوز زمان نزول امر دین است و هنوز نوبت بعروج آن نرسیده که تا یکهزار سال بعد از آنهم بکلی عروج و زوالی پیدا نماید.

عجبا میگویند زمان تقیه وخلفای جور وعمل بقیاس واستحسان از ازمنهٔ نزول امر دین بوده ولی زمان شیوع مذهب حق ورفع تقیه از آن واشاعه آثار و اخبار دینیه از ازمنهٔ عروج وزوال دین میباشد.

آری هر شخص عاقل بیغرض خواهد گفت یا زمان نزول واتمال و اکمال دین در زمان خود پیغمبر صلی الله علیه وآله و بالاخص پس از ورود این آیهٔ شریفه (الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا) تمام شد و یا زمان ظهور حجت و امام ثانی عشر نیز از جملهٔ ازمنهٔ نزول و اتمام و اکمال دین اسلام است والحاصل تخصیص دادن نهایت زمان نزول دین را بفوت عسکری

عليه‌السلام هیچ مخصصی و شاهدی برایش نیست جز هوای نفس ودنیا پرستی که مانند گلپایگانی راوادار میکند که ازامراوهن‌از تارعنکبوت بسفسطه وپشت‌هم اندازی دلیل برای مدعای خود بتراشد وعوام بیچاره را اغوانماید.

گلپایگانی درعبارات گذشته‌اش میگوید : چون درسنه دویست‌وشصت‌هجریه حضرت حسن‌بن علی العسکری عليه‌السلام وفات فرمود وایام غیبت فرارسید و امر دیانت بآراء علماء و انظار فقهاء منوط و محول گشت اندك اندك اختلاف آراء وتشتت اهواء در اقوال وافعال رؤساء ملت بیضاء ظاهرشدویوماً فیوماً بسبب ظهورظلمت بدع و اختلافات ، افق‌امرالله تاریکتر ومظلمتر گشت تاآنکه از اسلام‌بجز اسم باقی نماند، تاآخرمطلب و مقصودش که‌معلوم‌است‌چه میخواهدبگوید .

میگوییم : ازاین گفتار که‌پس از فوت حضرت عسکری عليه‌السلام و فرا رسیدن ایام غیبت امردیانت‌بآراء علماءوانظار فقهاء منوط ومحول گشت مراد چیست ؟

اگرمراداینست که امردیانت باستنباط فقهاء ازمدارك دین‌وتفقه‌در کتاب و سنت وتفریع فروع براصول (۱) منوط گشت .

میگوییم : این‌امراختصاص‌بزمان غیبت نداشته بلکه اساس این‌تفقه از زمان خودسیدالمرسلین‌بنزول آیهٔ شریفه‌فلولا نفر من کل فرقة‌طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم‌یحذرون پایه گذاری شد .

و ائمهٔ‌سابق‌علیهم‌السلام‌درزمان‌خودشان مردم عوام‌رابراویان‌حدیثی که فقیه وامین‌در دین بودند ارجاع مینمودنداز امام‌صادق عليه‌السلام است که فرمود وامامن کان‌من الفقهاء صائناًلنفسه حافظاًلدینه‌مخالفاً لهواه‌مطیعاً لامرمولاه‌فللعوام‌ان‌یقلدوه،از خدمت ائمه‌علیهم السلام کسانی که‌سئوال‌مینمودندعمن آخذمعالم‌دینی از کی‌معالم دینم‌را اخذ نمایم آنان را بیکی ازروات فقیه امین ارجاع میفرمودند ، همهٔ مردم‌در تمام‌اوقات در شهر مسکن امامشان نبودند وکسانی‌هم که در آنشهر بودندتمامشان ویاهر موقع که میخواستند خصوص باآن شدت فشاری که از طرف دشمنان داشتند ودر

---

۱ - عن ابیعبدالله ع : انما علینا ان نلقی الیکم الاصول وعلیکم‌ان‌تفرعوا. وعن‌الرضا ع : علینا القاء الاصول‌وعلیکم‌ان‌تفرعوا .

تحت تقیه بودند نمیتوانستند بلاواسطه بمحضر امام مشرف گشته کسب معالم دینی نمایند پس بناچار رجوع جاهل بعالم غیر امام و تفقه عالم در امر دین در همان زمانها نیز بوده است (۱).

آری راویان فقیه در آن ازمنه که مرجع عوام بودند نوعاً هر کدام جداگانه روایات و مدارك محدودی در دست داشته واطلاعات محدودی در دین میداشتند بخلاف زمان غیبت که تدریجا تمام روایات آنان در کتبی ضبط ونزدهریك ازفقهاء تمام آنها جمع و فراهم گردید در نتیجه حدود اطلاعات ایشان بمراتب وسیعتر از آنها گشت و البته چون میدان مدارك تفقه ومورد انظار فقهاء وسعت یافت بناچار فقهاء برای استنباط بتخصص فنی بیشتری وزحمت و تفریع وسع بیشتری احتیاج پیدا نموده‌اند. اختلاف نظر فقهاء در بعض فروع اختصاص بزمان غیبت ندارد فقهاء راویان حدیث زمان ائمه سابق هم در بعض موارد با یکدیگر اختلاف نظر پیدا مینمودند.

پس همچنانکه تفقه از روی مدارك و کتاب و سنت در زمان ائمهٔ سابق و اختلاف بعضی با بعضی در بعض فروع موجب صعود وعروج یعنی زوال دین بعقیدهٔ خود گلپایگانی نشد همچنین این امر در زمان غیبت هم موجب زوال دین نمی گردد.

---

(۱) درجلد سیم وسائل ص۳۸٦ عبدالعزیز بن المهتدی قال سئلت الرضا (ع) فقلت انی لا القاك فی كل وقت فمن آخذ معالم دینی فقال خذعن یونس بن عبدالرحمن . علی بن المسیب قال قلت للرضا (ع) شقتی بعیدة ولست اصل الیك فی كل وقت فمن من اخذ معالم دینی قال من زكریا ابن آدم القمی المأمون علی الدین والدنیا قال علی بن المسیب فلما انصرفت قدمت علی زكریا بن آدم فسئلته عما احتجت الیه . شعیب العقرقوقی قلت لابیعبدالله (ع) ربما احتجنا ان نسال عن الشیء فمن نسال قال علیك بالاسدی یعنی ابا بصیر. سلیمن بن خالد عن ابیعبدالله (ع) قال ما اجد احدا احیی ذكرنا واحادیث ابی الازرارة وابو بصیر لیث المرادی ومحمد بن مسلم وبرید بن معویة العجلی ولولا هؤلاء ما كان احد یستنبط هذا هؤلاء حفاظ الدین و امناء ابی علیه السلام علی حلال الله و حرامه الخبر .

ودرجلد سیم مستدرك ص۱۸۹ ابو حماد الرازی قال دخلت علی علی بن محمد (ع) بسر من رأی فسئلته عن اشیاء من الحلال والحرام فاجابنی فیها فلما ودعته قال لی یا حماد اذا اشكل علیك شیء من أمر دینك بناحیتك ناسئل عنه عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی وأقراه منی السلام .

و اگر مراد گلپایگانی از این سخن که در ایام غیبت امردیانت بآراء علماء و انظار فقهاء منوط ومحول گشت اینست که امر دیانت بآراء دلخواه وانظار خیالی و فکری خود علماء وفقهاء منوط گشت.

میگوییم : این افتراء و کذب محض است بلکه ائمهٔ دین علیهم السلام ومذهب حق ،سخن گفتن در دین ودراحکام شریعت را بفکرپیش خودی و قیاسات فکری و آراء و استحسانات برای همیشه شدیدا منع ونهی فرموده‌اند .

اگردر خارج کسانی از روی اشتباه و عدم توجه گاه سخنی دردین بخیالات و فکر خودشان بگویند و یاکسانی پیداشوند که باتوجه وعمد باختلاف درجاتشان بخیال ورای وهوای نفس خودشان در دین سخنی و احکامی برانند بلکه کسانی رسماً بدعتی ویابد عتهائی احداث نمایند مربوط بحساب دین نیست و اینان پستتر و کوچکتر از آنند که موجب زوال گوهر دین شوند و افق کوکب امر الله روشنتر از آن است که ابرهای مظلم اختلافات و بدع ، آن را تیره و تاریك نمایند .

اینگونه اختلافات واقوال وبدع درزمان ائمهٔ سابق نیز بوده است چه بسیار اشخاصی در آن ازمنه که از روی قیاسات واستحسانات وآراء وخیالات و هوای نفس سخنانی دردین گفته‌اند وچه اشخاصی صاحب داعیه و بدعتها پیدا شدند و ائمه علیهم السلام حکم بکفر وضلالت آنها نمودند پس همچنانکه آنها نیزموجب ظلمت وزوال گوهر اصلی خوددین در آن ازمنه نشدند وآن ازمنهٔ از ازمنه عروج وصعود و زوال دین بعقیدهٔ خود گلپایگانی نگردیدند همچنین اینگونه اموردرازمنه غیبت هم موجب زوال و نسخ وعروج وصعود اصل خود دین نخواهند گردید .

باید بامثال جناب گلپایگانی گفت: اختلاف نظر فقهای امین درفروعی ازدین درمقام استنباط ازمدارك وقرآن وسنت،وظهور تشتت اهواء وآراء در اقوال و افعال دستهٔ غیر شایسته از رؤساء ملت و غیر رؤساء و بلکه پیدایش تاویلات و تحریفات ماولین ومحرفین وظهور بدعت مبدعین ودعوت صاحبان داعیه‌دراطراف دین مقدس سیدالمرسلین وخاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم تنها موجب و مقتضی آن میشود که حق متعال کسی را درمیان جامعه بفرستد تا صفحهٔ همان دین حق را ازلوث اهواء

وآراء وتاویلات وتحریفات پاك كند وبدعت مبدعین ودعوت صاحبان داعیه راقلع وقمع فرماید وتوضیحات وتبیینات بیشتری از آنچه قبلا داده شده در اطراف دین ومنشأ اختلاف نظر فقهاء امین بدهد تا رفع اختلاف از آنان نیز فرماید (چنانکه اینها استاز وظائف موعودمنتظرما) (۱) نه اینکه کسیرا بفرستد که‌عوض رفع اختلافات و ازالهٔ خس وخاشاك بدعتهاوضلالاتاز اطراف دین ، ریشهٔ شجرهٔ طیبهٔ خوددین را ازبیخ وبن بر کند واساس‌شریعت‌حقه را نسخ‌نموده‌ودین تازه‌ای برای مردم بهوای‌نفس‌خودبتراشدنماز واجب‌هفده‌رکعت‌درشبانه‌روزرا که‌موردهیچگونه اختلاف نظر نبوده ومسلما وبالضرورة ازمذهب‌حق ودین‌مقدس‌خاتم‌الانبیاء بوده و هست تغییر بدهدروزه یکماهه‌شهر رمضان وحج‌خانه کعبه درمکه راکه‌هر دونص صریح قرآن‌ومسلما وبالضرورةازدین اوبوده وهست تبدیل‌ونسخ کندو بجای آنها روزه‌نوزده‌روزقبل‌ازعید‌نوروزوحج‌خانهٔ‌شیرازتشریع‌بنماید وهمچنین وهمچنین ....

پس چنین شخصی قطعـا فرستادهٔ خدا نیست او فرستادهٔ شیطان و جهالت و هوای نفس است .

چراغی سالم که اطراف آنرا غباری گرفته و مانع از استفاده کامل آن شده شخص حکیم آیا ازالهٔ غبار میکند و یا خود چراغرا شکسته و خاموش مینماید آیا ندانسته اید .

چراغی را کـه ایزد بر فروزد　　　هرآنکس‌پف‌کندریشش‌بسوزد

یریدون لیطفئوا نورالله بافواههم والله متم نوره ولو کره‌الکافرون .

جواب استدلال گلپایگانی بآیهٔ ویستعجلونك بالعذاب

واما راجع بآیهٔ ویستعجلونك‌بالعذاب ولن‌یخلف‌الله وعده‌وان یوماعند ربك‌كالف‌سنة مما تعدون درسوره‌حج. گلپایگانی میخواهد بگوید : کفار زمان پیغمبر ﷺ

---

(۱) درص۱۸۸ جلد سیزدهم بحارازامام باقر (ع) در حدیث طویلی است : اذا قام القائم سارالی الکوفة (الی ان قال) ولا یترك بدعة الا ازالها ولاسنة الا اقامها الخبر.

ودرص۱۹۰ ازامام باقر(ع) درحدیثی‌است : اذا قام (ای صاحب هذا الامر) سار بسیرة رسول الله صلی‌الله علیه وآله وسلم الا انه یبین آثار محمد و یضع‌السیف ثمانیةاشهرهرجا هرجا حتی یرضی‌الله الخبر.

بعذابهای قیامت که بآنها وعده داده و توعید شده بودند چون استعجال مینمودند ومیگفتند چه وقت است میعاد ووقت ظهور این وعدها اگر راست میگوئید این آیه نازل شد که حق جل‌جلاله در وعدهٔ خود تخلف نمیفرماید و تایوم موعودیك یوم ربانی که هزار سال است باقیمانده، وچون وقت موعود فرارسید و هزار سال منقضی شد شمس حق یعنی سید باب از افق فارس ظاهر گشت و وعود الهیه از ظهورقائم و میعاد بقاء دین‌اسلام ویوم عظیم قیامت‌و روزنزول عذاب‌بر کفار(یعنی اعدام اهل طغیان و انقراض ارباب شرك و کفران) تحقق پذیرفت .

جواب : برتقدیر اینکه روز قیامت و روز عذاب قیامتی کفار و میعاد بقاء دین اسلام یعنی نهایت بقاءآن ، روز ظهور قائم باشد (درحالیکه بحسب مدارك قطعیه درمحل خود روز عذاب‌قیامتی کفار وقیامت کبری‌ومیعاد بقاء دین‌اسلام‌غیراز روزظهورقائم‌است) ، ونیز برتقدیراینکه‌تفسیر آیهٔمزبوره درجواب کفارهنگامیکه استعجال در عذاب نمودند چنین باشد که گلپایگانی تفسیر نموده که تا یوم موعود نزول عذاب یك‌یوم ربانی که هزارسال است باقیمانده یعنی درهمین دنیا (با اینکه تفاسیر متعددی از مفسرین دربارهٔآیه شده که هیچ یك موافق با مقصود و تفسیر گلپایگانی نیست وبا اینکه بحسب وقرینهٔ تفسیر آیهٔ یدبر الامر که قبلا نمودیم و روایات گذشتهٔ در ذیل‌آن، باید گفت که هر تفسیری دراین آیهٔ ویستعجلونك بشود بایدیوم هزارساله آنرا یوم نشأه آخرت‌وغیراز دنیابگوئیم).

میگوئیم: اولا-مبدء این‌هزارسال تایوم‌موعودآیا جز این‌است که بایدازموقع جواب بکفار ونزول‌همین‌آیهٔ شریفه‌حساب‌شود، واگرزمان‌نزول‌این‌آیه‌را آخرین سال حیوة خاتم انبیاء هم قرار دهیم‌آیا زمان انقضاء هزار سال بامقصود ومطلوب گلپایگانی که یوم ظهور و قیام سید باب و سنه ۱۲۶۰ هجری باشد هیچ وفق و مطابقت میدهد ؟

گلپایگانی در عبارات گذشته اش راجع بهمین آیهٔ شریفه و یستعجلونك الایه (پس از ذکر آیهٔ مبارکــه درسورهٔ سبا و یقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین وتفسیر آن باینکه کفار پیوسته باهل ایمان ایراد و انتقاد می نمودند که اگر راست میگوئید معین کنید چه وقت این همه وعده کــه در قرآن وارد شده

است ظاهر خواهد شد) میگوید : «لهذا در جواب بحضرت خاتم الانبیاء صلی‌الله علیه وآله امر شد که بگو برای شما میعاد یك‌روز باقی است که‌احدی نتواند آنرا مقدم دارد ویا بتاخیر اندازد . »

میگوییم : چه شد که شما آنرا تقریبا ۲۵۰ سال مؤخر انداختید ؟

آیا آن سفسطه وپشت هم اندازی که گلپایگانی درآیهٔ یدبرالامر برای قراردادن مبدء هزارسال آنرا ازسنه فوت عسکری علیه‌السلام نمود، در مورد این آیه، دیگر هیچ جا دارد ؟

آیا خاتم‌انبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله (محمد امین- محمد راستگو) بلکه خدای خاتم انبیاء هم مکر (نعوذبالله) مانند گلپایگانی شخصی دروغگو وحیله گر و پشت‌هم انداز بوده که چون کفار استعجال عذاب نمودند بآنها بگوید تا روز عذاب شما هزار سال مانده است و حال اینکه در واقع اقلا هزار و دویست و پنجاه سال مانده باشد .

وثانیا - بر تقدیر اینکه زمان‌انقضاء هزارسال باسنهٔ ظهور سیدباب‌مطابقت مینمود آیا کفار زمان خاتم انبیا که وعدهٔ عذاب بآنها شده بود در زمان سید باب بودند که بظهور او معذب شوند ؟ آری جناب بهاء در ایقان مدعی است که کفار و منکرین سید باب همان کفار زمان خاتم انبیاء بوده‌اند که رجوع نموده اند .

میگوییم: بر فرض‌صحت این مطلب باطل جناب بهاء ، همین کفار و مخالفین سید باب تا کنون که بیش از یکقرن هم از ظهور او میگذرد آیا معذب وبقول گلپایگانی (که بعین عبارات گذشته‌اش میگوید وعده اعدام اهل‌طغیان وانقراض ارباب‌شرك‌و کفران بورودآن یوم عظیم مهیب مقدر گشته)منعدم‌ومنقرض گشته‌اند؟ آری این از همان وعده‌های دروغی قلع‌وقمع تمام‌دشمنان وسلطنت وپیروزی‌احباء الله است که از روز اول ، سید باب باحباء واغنام‌الله داده وبسیاری از ابلهان‌را از همین راه فریفته است و کسانی‌هم تا امروزه بخمیازهٔ آن‌مانده اند البته دستگاه دین سازی جز روی پایه‌های دروغپردازی ودر نتیجه هم بافتضاح ورسوائی بچیز دیگر تمام نمیگردد .

استدلال گلپایگانی باحادیث سن حضرت حضرت قائم علیه السلام

باز ازاستدلالات گلپایگانی بر حقانیت دعوت سید باب استدلال باحادیثی است که دلالتی برحداثت سن مبارك قائم علیه السلام وشباب وجوانی آنحضرت در موقع ظهور دارد .

گلپایگانی میگوید : «مرحوم مجلسی در مجلد غیبت از کتاب بحار در باب کیفیت ظهور قائم ازابی بصیر واواز ابیعبدالله علیه السلام روایت میفرماید انه لو خرج القائم لقد انکره الناس یرجع الیهم شابا موفقا فلا یلبث علیه الا کل مؤمن اخذ الله میثاقه فی الذر الاول. وقال ایضا علیه السلام ومن اعظم البلیة ان یخرج الیهم صاحبهم شابا وهم یحسبونه شیخا کبیرا . یعنی حضرت صادق علیه السلام فرمود که چون قائم خروج فرماید هرآینه مردم اورا انکار نمایند زیرا که رجوع مینماید بایشان در حالتی که جوانی رسیده است پس درنك نمیکند وثابت نمیماند در ایمان باومگر کسی که خداوند میثاق اورا در ذر اول اخذ فرموده باشد . ونیز آنحضرت فرمود که اعظم بلیه این است که قائم در سن جوانی خروج میفرماید و مردم گمان میکنند که اوباید در سن پیری و کبر سن خروج نماید . وبروفق حدیث شریف چون نقطهٔ اولی (یعنی سید باب) عز اسمه الاعلی در آغاز شباب و غضاضت غصن ظهور فرمود ارباب قلوب مریضه بیدرنك آنحضرت را تکذیب کردند چه قائم را پیر هزار ساله می پنداشتند نه جوانی بیست وپنجساله . (سپس روایت حکم ابن ابی نعیم را از ابوجعفر علیه السلام نقل می کند تا میرسد باینجا) فقلت انی جعلت لله علی نذرا و صیاما و صدقة بین الرکن والمقام ان انا لقیتك ان لا اخرج من المدینة حتی اعلم انك قائم آل محمد ام لافان کنت انت رابطتك وان لم تکن انت سرت فی الارض وطلبت المعاش . فقال یاحکم کلنا قائم بامر الله قلت فانت المهدی قال کلنا مهدی الی الله قلت فانت صاحب السیف قال کلنا صاحب السیف ووارث السیف قلت فانت الذی یقتل اعداء الله ویعزبك اولیاء الله ویظهربك دین الله فقال یاحکم کیف اکون اناوقد بلغت خمسا واربعین وان صاحب هذا الامر اقرب عهدا باللبن منی واخف علی ظهر الدابة. ترجمه حدیث این است (تااینکه میگوید) عرض کردم که من درمیانه رکن و مقام با خداوند تبارك وتعالی عهدی بسته ام واز صوم وصدقة بر خود نذری نهاده ام که چون بملاقات حضرتت مشرف گشتم از مدینه بیرون نروم تاآنکه بدانم توئی قائم آل محمد یاتو

نیستی، پس اگر تو آن قائم آل محمدی ملازم خدمتت گردم و اگر تو نیستی برای طلب معاش مسافرت کنم.

فرمود یا حکم همهٔ ما قائمیم بامر الله یعنی هریك از ائمه علیهم السلام قائم بامر الله است گفتم ایا توئی مهدی فرمود هریك از ما مهدی است الی الله گفتم آیا توئی صاحب سیف فرمود هریك از ما صاحب سیف است و وارث سیف گفتم آیا توئی آنکه اعداء الله را بقتل میرساند و اولیای خدارا عزت میبخشد ودین خداوند را ظاهر میفرماید فرمود یا حکم چگونه من او باشم وحال آنکه بسن چهل و پنجسالگی رسیده‌ام وصاحب این امر بعهد شیرخوارگی از من نزدیکتر باشد و برپشت اسب سبکتر و چالاکتر انتهی.

اکنون قدری در اینحدیث تدبر و تامل فرما که حضرت ابیجعفر بصراحت میفرماید که چون قائم ظاهر شود سن مبارکش از چهل و پنج کمتر باشد ودرعین شباب وریعان جوانی وقرب عهد بشیرخوارگی ظهور فرماید. وباین سبب است که از آنحضرت در حین ظهور در بسیاری از احادیث بلفظ صبی ویالفظ غلام ویا لفظ شاب تعبیر شده است چنانکه مجلسی علیه الرحمة نیز درهمین کتاب بحار در باب کیفیت خروج از ازدی روایت نموده است که او گفت که من و ابو بصیر و علی بن عبدالعزیز خدمت ابیعبدالله عليه السلام مشرف شدیم فقلت له انت صاحبنا فقال انی لصاحبکم ثم اخذ جلدة عضده ومدها فقال انا شیخ کبیر وصاحبکم شاب حدث یعنی بحضرت ابیعبدالله گفتم آیا توئی صاحب ما آن حضرت فرمود من صاحب شما باشم پس پوست بازوی خودرا گرفت و کشید وفرمود من پیر و کبیر شده‌ام وصاحب شما جوانی نورسیده است. ونیز در این کتاب ازابی بصیر روایت نموده است که حضرت ابیعبدالله عليه السلام فرمود لیس صاحب هذاالامر من جازاربعین یعنی صاحب امر نیست کسی که سنش از چهل سال گذشته باشد. وهم مجلسی علیه الرحمه در این کتاب در باب صفات قائم از یحیی بن سالم روایت نموده که حضرت ابیجعفر عليه السلام فرمود ان صاحب هذا الامر اصغرنا سنا واجملنا شخصا قلت متی یکون قال اذا سارت الرکبان ببیعة الغلام فعند ذلك یرفع کل ذی صیصئة لواء یعنی صاحب این امر کسی است که سنش ازما کمتر باشد وشخصش جمیلتر گفتم چه

وقت خواهد بود فرمود وقتی که مسافران ببیعت غلام یعنی پسری بگردش آیند در آنوقت هر صاحب‌قوه، علمی برپا کند .»

دراینمورد گلپایگانی تمسك بحدیث امهانی ثقفیه نیز نموده‌ما آنرا جداگانه بعد ازاین ذکر کرده وجواب‌میدهیم انشاءالله تعالی .

جواب استدلال گلپایگانی باحادیث‌سن

میگوییم : برای تعیین‌سن‌مبارك حضرت‌قائم‌موعود عليه السلام باید بتمام احادیثی که ازآن‌میتوان اینمطلب را استفاده نمود مراجعه شود . و فهرست آن احادیث بقـرار ذیـل است :

(الف) احادیث صریح و نص در اینکه حضرت قائم عليه السلام مانند حضرت آدم و حضرت نوح وحضرت خضر طویل العمر است (۱)

(ب) احادیث‌داله براینکه برای آنحضرت‌درمدت‌عمرخود ،غیبت‌واستتار‌طویلی

---

(۱) درجلد سیزدهم بحارص٥٦ روایة سعیدبن جبیرقال سمعت سیدالعابدین (ع) یقول فی القائم منا سنن من سنن‌الانبیاء سنة من آدم وسنة من نوح وسنة من ابراهیم و سنة من موسی‌وسنة من عیسی وسنة من ایوب وسنة من محمد (ص) فاما من آدم ونوح فطول‌العمر واما من ابراهیم فخفاء الولادة (المولد) واعتزال‌الناس واما من‌موسی فالخوف والغیبة و اما من عیسی فاختلاف الناس فیه واما من ایوب فالفرج بعدالبلوی واما من محمد(ص) فالخروج بالسیف . ودر ص٥٧ روایة سدیرالصیرفی عن ابیعبدالله جعفربن محمد (ع) فی روایة مفصلة (الی ان قال) قال انی نظرت فی‌کتاب‌الجفرصبیحة هذا الیوم وهوالکتاب‌المشتمل علی علم‌المنایا والبلایا والرزایاء وعلم ماکان وما یکون الی یوم‌القیمة الذی خص‌الله تقدس اسمه به محمدا والائمة من بعده علیه و علیهم السلام وتاملت فیه مولد قائمنا وغیبته‌وابطاؤه و طول عمره و بلوی المؤمنین به من بعده فی ذلك الزمان وتولدالشکوك فی قلوبهم من طول غیبته‌وارتداد اکثرهم عن دینهم و خلعهم ربقة الاسلام من اعناقهم التی قال‌الله تقدس ذکره وکل انسان الزمناه طائره فی‌عنقه یعنی‌الولایة فاخذتنی‌الرقة واستولت علی‌الاحزان فقلنا یابن رسول‌الله کرمنا و شرفنا باشتراکك ایانا فی بعض ما انت تعلمه من علم ذلك قال ان‌الله تبارك وتعالی ادار فی‌القائم‌منا ثلثة ادارها فی ثلثة من‌الرسل (الی‌ان قال) وجعل من بعد ذلك عمرالعبد الصالح اعنی الخضردلیلا علی‌عمره‌الخبر . ودرص٥٨ روایة‌الحسن‌بن محمدبن صالح البزازقال سمعت‌الحسن‌بن علی‌العسکری یقول ان ابنی‌هوالقائم من بعدی وهوالذی. یجری فیه سنن‌الانبیاء بالتعمیروالغیبة حتی تقسو قلوب لطول الامد ولا یثبت علی‌القول به الامن کتب الله عزوجل فی قلبه الایمان و ایده بروح منه . و امثال ذلـك از روایـات دالـه بر طول عمر آنحضرت .

است بقسمیکه کثیری از مردم درریب وشك افتاده بلکه مرتداز دین میشوند(١) وبدیهی است که چنین کسی باید طویل العمر بوده باشد.

---

(١) در ص٢٧ روایة عبدالعظیم الحسنی عن ابیجعفر الثانی عن آبائه عن امیرالمؤمنین ع قال للقائم منا غیبة امدها طویل کانی بالشیعة یجولون جولان النعم فی غیبته یطلبون المرعی فلا یجدونه الا فمن ثبت منهم علی دینه لم یقس قلبه لطول امد غیبة امامه فهو معی فی درجتی یوم القیمة ثم قال (ع) ان القائم منا اذا قام لم یکن لاحد فی عنقه بیعة فلذلك تخفی ولادته و یغیب شخصه. وروایةالحسین بن خالد عنالرضا (ع) عن آبائه عنامیرالمؤمنین (ع) انه قال للحسین ع التاسع من ولدك یا حسین هوالقائم بالحق المظهر للدین الباسط للعدل قال الحسین (ع) فقلت یا امیرالمومنین وان ذلك لکائن فقال(ع) ای والذی بعث محمد ابالنبوة واصطفاه علی جمیع البریة ولکن بعد غیبة وحیرة لاتثبت فیها علی دینه الا المخلصون المباشرون لروح الیقین الذین اخذهم الله میثاقهم بولایتنا وکتب فی قلوبهم الایمان وایدهم بروح منه. و درص ٣٧ روایة یونس بن عبدالرحمن قال دخلت علی موسی بن جعفر(ع) فقلت له یا بن رسول الله (ص) انت القائم بالحق فقال انا القائم بالحق ولکن القائم الذی یطهر الارض من اعداء الله ویملاها عدلا کما ملئت جورا هوالخامس من ولدی له غیبة یطول امدها خوفا علی نفسه یرتد فیها اقوام ویثبت فیها آخرون ثم قال طوبی لشیعتنا المتمسکین بحبنا فی غیبة قائمنا الثابتین علی موالاتنا والبرائة من اعدائنا اولئك مناونحن منهم قدرضوا بنا ائمة ورضینا بهم شیعة وطوبی لهم هم والله معنا فی درجتنا یوم القیمه. ودرص ٣٩ روایة الصقر بن ابی دلف قال سمعت ابا جعفر محمدبن علی الرضا «ع» یقول الامام بعدی ابنی علی امره امری و قوله قولی وطاعته طاعتی والامام بعده ابنه الحسن امره امرابیه و قوله قول ابیه وطاعته طاعة ابیه ثم سکت فقلت له یابن رسول الله فمن الامام بعدالحسن فبکی بکاء شدیدا ثم قال ان من بعدالحسن ابنه القائم بالحق المنتظر فقلت له یابن رسول الله و لم سمی القائم قال لانه یقوم بعد موت ذکره وارتداد اکثر القائلین بامامته فقلت لهولم سمی المنتظر قال ان له غیبة یکثر ایامها و یطول امدها فینتظر خروجه المخلصون وینکره المرتابون ویستهزی به الجاحدون ویکذب فیها الوقاتون ویهلك فیها المستعجلون وینجو فیها المسلمون. وروایة موسی بن جعفر البغدادی قال سمعت ابامحمدالحسن بن علی(ع) یقول کانی بکم وقد اختلفتم بعدی فی الخلف منی اما ان المقر بالائمه بعد رسول الله المنکر لولدی کمن اقر بجمیع انبیاءالله ورسله ثم انکر نبوة محمد رسول الله (ص) والمنکر لرسول الله کمن انکر جمیع الانبیاء لان طاعة آخرنا کطاعة اولنا والمنکر لاخرنا کالمنکر لاولنا اما ان لولدی غیبة یرتاب فیها الناس الا من عصمه الله عزوجل. ودرص٤٠ روایة احمدبن اسحق قال سمعت ابا محمدالحسن بن علی العسکری(ع) یقول الحمدلله الذی لم یخرجنی من الدنیا حتی ارانی الخلف من بعدی اشبه الناس برسول الله «ص» خلقا وخلقا یحفظه الله تبارك وتعالی فی غیبته ثم یظهره فیملاء الارض عدلا وقسطا کما ملئت جوراوظلما. ودرص١٢٨ روایة حنان بن سدیر عن ابیه عن ابیعبدالله ع قال ان للقائم (ع) منا غیبة یطول امدها الخبر.

(ج) احادیثی که دال است بر اینکه آنحضرت نهمین ازاولاد حسین بن علی علیه السلام وهفتمین از اولاد باقر علیه السلام وششمین از اولاد صادق علیه السلام و پنجمین ازاولاد کاظم علیه السلام وچهارمین از اولاد رضا علیه السلام وسومین از اولاد محمد بن علی الجواد علیه السلام وابن الحسن العسکری علیه السلام (ونحواینها) میباشد (۱)

---

(۱) درص۳۳ روایة عبدالرحمن بن الحجاج عن جعفر بن محمد عن ابیه عن ابیه علی بن الحسین قال قال الحسین بن علی(ع) فی التاسع من و لدی سنة من یوسف و سنة من موسی بن عمران و هو قائمنا اهل البیت یصلح الله تبارك وتعالی امره فی لیلة واحدة. وروایة عبدالرحمن بن سلیط قال قال الحسین بن علی «ع» منا اثنی عشرمهدیا اولهم امیرالمؤ منین علی بن ابیطالب وآخرهم التاسع من ولدی وهوالامام القائم بالحق یحیی الله به الارض بعد موتها ویظهربه دین الحق علی الدین کله ولو کره المشرکون له غیبة یرتد فیها اقوام ویثبت علی الدین فیها آخـرون فیوذون ویقال لهم متی هذا الوعدان کنتم صادقین اما ان الصابرفی غیبته علی الاذی والتکذیب بمنزلة المجاهد بالسیف بین یدی رسول الله(ص). ودرص۳۵ روایة ابیحمزة الثمالی قال کنت عند ابیجعفر محمدبن علی الباقر ع فقال فی حدیث : یا باحمزة من المحتوم الذی حتمه الله قیام قائمنا فمن شك فیما اقول لقی الله وهو کافربه ثم قال بابی وامی المسمی باسمی والمکنی بکنیتی السابع من بعدی بابی یملاء الارض عدلا کما ملئت ظلماوجورا الخبر . وروایة صفوان بن مهران عـن الصادق (ع) انه قال من اقر بجمیع الائمة (ع) وجحدالمهدی کان کمن اقر بجمیع الانبیاء وجحد محمدا (ص) نبوته فقیل له یابن رسول الله فمن المهدی من ولدك قال الخامس من ولدالسابع یغیب عنکم شخصه ولا یحل لکم تسمیته . ودر ص ۳٦ روایة المفضل بن عمر قال دخلت علی سیدی جعفر بن محمد (ع) فقلت یا سیدی لوعهدت الینافی الخلف من بعدك فقال لی یا مفضل الامام من بعدی ابنی موسی والخلف المامول المنتظر م ح م د بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی . وروایة السید بن محمد الحمیری فی حدیث قلت للصادق(ع) یابن رسول الله قدروی لنا اخبارعن آبائك فی الغیبة وصحة کونها فاخبرنی بمن تقع فقال (ع) ستقع بالسادس من ولدی وهوالثانی عشرمن الائمة الهداة بعد رسول الله (ص) اولهم امیرالمومنین علی بن ابیطالب وآخرهم القائم بالحق بقیة الله فـی ارضه صاحب الزمان و خلیفة الرحمن الخبر . وروایة ابی بصیرعن الصادق (ع) فی حدیث فقلت له یابن رسول الله ومن القائم منکم اهل البیت فقال یا بابصیر هوالخامس من ولدی ابنی موسی ذلك ابن سیدة الاماء یغیب غیبة یرتاب فیها المبطلون ثم یظهره الله عزوجل فیفتح علی یدیه مشارق الارض و مغاربها وینزل روح الله عیسی بن مریم فیصلی خلفه وتشرق الارض بنور ربها ولا تبقی فی الارض بقعة عبد فیها غیرالله عز وجل الاعبد الله فیها ویکون الدین کله لله ولوکره المشرکـون . ودرص۳۸ روایة دعبل بن علی الخزاعی عن علی بن موسی الرضا(ع) فی حدیث قال (ع) فهل تدری من هذا الامام و متی یقوم فقلت لا

بقیه در صفحه بعد

و بدیهی است که چنین کسی اگر قیام و ظهورش در مثل سنه ۱۲۶۰ هجری (یعنی سنهٔ قیام سید باب) یا بعد آن واقع شود قطعاً طویل العمر درواقع باید باشد .

از این سه دسته احادیث عین بیست حدیث را بانام و نشانی ولی بدون ترجمه برای اختصار کتاب ، در پاورقی نقل نموده‌ایم و بیشتر ازاین درجلد دوم همین کتاب که عمده بمنظور ذکرمدارك واحادیث برای اعتقادات شیعه در باب موعود منتظر است، نقل خواهیم نمود انشاءالله تعالی.

(د) احادیثی که صریح است در اینکه آنحضرت در موقع ظهور بحسب سن وواقع شیخ کبیروطویل العمر میباشد ولیّ بحسب صورت وظاهر، قادرمتعال او راشاب و جوان ودون چهل سال می نمایاند(۱) .

بقیه از صفحه قبل

یامولای الا انی سمعت بخروج امام منکم یطهر الارض من الفساد ویملاها عدلا کما ملئت جورا فقال یا دعبل الامام بعدی محمد ابنی وبعد محمد ابنه علی وبعد علی ابنه الحسن و بعدالحسن ابنه الحجة القائم المنتظر فی غیبته المطاع فی ظهوره لولم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلك الیوم حتی یخرج فیملا ها عدلا کما ملئت جورا واما متی فاخبار عن الوقت ولقد حدثنی ابی عن ابیه عن آبائه عن علی(ع) ان النبی (ص) قیل له یا رسول الله متی یخرج القایم من ذریتك فقال مثله مثل الساعة لا یجلیها لوقتها الا هو ثقلت فی السموات والارض لا یاتیکم الا بغتة . ودرص ۳۹ روایة عبدالعظیم الحسنی قال دخلت علی سیدی محمد بن علی و انا اریدان اساله عن القائم اهوالمهدی اوغیره فابتدانی فقال یا ابا القاسم ان القائم منا هوالمهدی الذی یجب ان ینتظر فی غیبته ویطاع فی ظهوره وهوالثالث من ولدی والذی بعث محمدا بالنبوة و خصنا بالامامة لولم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلك الیوم حتی یخرج فیملا الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما الخبر .

(۱) درجلدسیزدهم بحارص ۳۳ روایة ابی سعیدعقیصاء قال لما صالح الحسن بن علی(ع) معویة بن ابی سفیان دخل علیه الناس فلامه بعضهم علی بیعته فقال علیه السلام ویحکم ما تدرون ماعلمت والله الذی علمت خیر لشیعتی مما طلعت علیه الشمس او غربت الا تعلمون اننی امامکم مفترض الطاعة علیکم واحدسیدی شباب اهل الجنة بنص من رسول الله (ص) قالوا بلی قال اماعلمتم ان الخضر (ع) لما خرق السفینة وقتل الغلام واقام الجدار کان ذلك سخطاً لموسی بن عمران (ع) اذخفی علیه وجه الحکمة فیه وکان ذلك عندالله حکمة و صوابا اماعلمتم ان مامنا احدالا ویقع فی عنقه بیعة لطاغیة زمانه الا القائم الذی یصلی روح الله عیسی بن مریم خلفه فان الله عزوجل یخفی ولادته ویغیب شخصه

بقیه در صفحه بعد

از این احادیث دستهٔ چهارم نیز عین چهار حدیثرا بانام و نشانی و بتمامی در پاورقی آورده‌ایم و اینك در متن باختصار ترجمه میشود :

در روایت ابی سعید از حسن بن علی علیه‌السلام است که فرمود: آیا ندانسته‌اید که ازما اهل بیت کسی نیست که بیعت سلطان طاغی زمانش در گردن وی نباشد مگر قائمی که روح‌الله عیسی بن مریم در پشت سرش نماز میکند پس همانا خدای عز و جل ولادت او را مخفی و شخصش را غایب میگرداند تا اینکه بیعتی در گردن او برای احدی نباشد زمانیکه خروج فرماید ، او نهمین از اولاد برادرم حسین پسر سیدهٔ زنان است طولانی میکند خداوند عمر او را در غیبتش سپس اورا بقدرت

بقیه از صفحه قبل

لئلا یکون لاحدفی عنقه بیعة اذاخرج ذاك التاسع من ولداخی الحسین‌ابن سیدةالنساء یطیل‌الله عمره‌فی‌غیبته ثم‌یظهره‌بقدرته فی صورة شاب‌ابن دون‌اربعین‌سنة ذلك لیعلم ان‌الله‌علی کل‌شئی قدیر . ودر صفحه ۵۷ روایة محمدبن مسلم قال دخلت علی‌ابی جعفر(ع) وانا اریدان اسئله عن‌القائم من آل محمد(ص) فقال لی مبتدئایا محمدبن‌مسلم ان‌فی القائم من آل محمد (ص) شبهامن خمسة من‌الرسل یونس‌بن متی ویوسف‌بن یعقوب وموسی وعیسی ومحمد صلوات‌الله علیهم فاما شبهه من یونس فرجوعه من غیبته‌وهوشاب بعدکبرالسن واما شبهه من یوسف‌بن یعقوب فالغیبة من خاصته وعامته واختفاؤه من‌اخوته واشکال‌امره علی‌ابیه یعقوب (ع) مع‌قرب‌المسافة بینه وبین‌ابیه واهله وشیعته واماشبهه من‌موسی فدوام خوفه وطول‌غیبته وخفاء ولادته‌وتعنت شیعته من بعده بمالقوامن الاذی والهوان الی ان‌اذن‌الله عزوجل فی‌ظهوره ونصره وایده علی عدوه و اماشبهه من عیسی فاختلاف من‌اختلف فیه‌حتی‌قالت طائفة منهم ماولد وقالت‌طائفة مات وقالت طائفة قتل وصلب و اماشبهه من‌جده‌المصطفی(ص) فخروجه بالسیف وقتله اعداء الله و اعداء رسوله (ص) والجبارین والطواغیت وهانـه ینصر بالسیف والرعب و انـه لاترداله رایة وان من علامات خروجه خروج‌السفیانی من‌الشام وخروج‌الیمانی وصیحة من‌السماء فی‌شهررمضان و مناد ینادی باسمه واسم ابیه . ودرصفحه ۱۷٤ روایة‌الهروی قال قلت‌للرضا(ع) ماعلامة‌القائم(ع) منکم اذاخرج قال‌علامته ان یکون شیخ‌السن شاب‌المنظرحتی ان‌الناظرالیه لیحسبه ابن اربعین سنة او دونها وان‌من‌علامته ان لایهرم بمرورالایام واللیالی‌علیه‌حتی یاتی اجله . ودر صفحه ۱۸۳ روایة الریان‌بن الصلت قال‌قلت للرضا(ع)انت صاحب‌هذاالامرفقال اناصاحب هذا الامر ولکنی لست بالذی املاها عدلا کماملئت جورا وکیف اکون ذاك علی‌ماتری من‌ضعف بدنی وان‌القائم هوالذی اذاخرج‌کان فی سن‌الشیوخ ومنظرالشباب قویاً فی‌بدنه حتی لومد یده الی‌اعظم شجرة علی وجه‌الارض‌لقلعها ولو صاح بین‌الجبال لتدکدکت صخورهایکون معه عصاموسی وخاتم سلیمان ذاك‌الرابع من‌ولدی یغیبه الله فی ستره ماشاءالله ثم‌یظهره فیملاء به‌الارض‌قسطا و عدلا کما ملئت جورا وظلما .

خود در صورت جوانی کمتر از چهل ساله‌ظاهر میکند تا اینکه دانسته و معلوم شود که همانا خدای‌تعالی برهرچیز قادراست .

(پس امثال گلپایگانی که وجود امام زمان طویل العمروجوان بیش‌ازهزار ساله را استغراب‌واستهزاء میکنند بدانند که درحقیقت آنان‌خدارانشناخته‌اندوقدرت اورا استهزاء وانکارمینمایند) .

و در روایت محمدبن مسلم از ابیجعفر امام باقر ؑ است که فرمود :همانا در قائم از آل‌محمد (ص) شباهتی از پنج پیغمبر است تااینکه فرمودواماشباهتش بیونس پس رجوع اوست از غیبتش درحالیکه اوجوان است بعداز کبرسن .

و در روایت هروی از حضرت رضا ؑ است که فرمود : علامت‌قائم‌زمانی که خروج میکند این است که شیخ‌السن وشاب المنظر است حتی اینکه‌ناظر باو گمان‌میکند که اوچهل ساله یاکمتر ازچهل‌ساله است و همانا از علامتش این‌است که بمرور ایام ولیالی‌پیروشکسته نمیشود تارسیدن اجلش.

و در روایت ریان‌بن صلت نیز ازحضرت رضا ؑ است که باوفرمود :من صاحب این امرم ولکن نیستم‌آنکسیکه پرمیکند زمین را ازعدل‌همچنانکه‌پرشده باشد از جور وچگونه اوباشم با این ضعف بدن که در من مشاهده میکنی وهمانا قائم کسی است که هنگام خروجش‌درسن پیران ومنظرجوانان باشد .

این چهار دسته احادیث قطعاً بحد تواتر است که هر منصف بیغرضی را موجب قطع وعلم‌است باین که‌مدارك‌مذهب‌و ائمه شیعه‌علیهم‌السلام‌موعود منتظر یعنی حضرت قائم ؑ را طویل‌العمر معرفی فرموده‌اند گرچه درموقع قیام وظهور بصورت جوان میباشد .

بنا براین‌بقاعده اینکه احادیث یفسر بعضها‌بعضاوبقاعده اینکه کلام متشابه باید ارجاع بمحکمات و نصوص گردد وبقاعده اینکه معانی روایات آحاد در صورت امکان باید حمل بمعانی روایات متواتره گشته و الا درمقابل‌قطعیات باید الغاء وطرح شود .

و خلاصه چون درهر مطلبی خاصه در اعتقادیات عقلا نباید بمجردمحتملات

دست از علمیات و قطعیات کشید پس دربارهٔ تعیین سن حضرت قائم عليه السلام باید مدلول ومفاد همین روایات متواتره مرجع قرار گیرد .

وروایات آحادی که در بادی نظر مخالف آنها دیده شود و دلالت کند مثلا بر اینکه آنحضرت شاب یابالخصوص درموقع خروج وقیام شاب وجوان است (چون حدیث اول ودوم وچهارم از احادیث مورد تمسك گلپایگانی) و یادلالت کند بر اینکه آنحضرت دون چهل وپنجسال است یا متجاوز از چهل نیست (چون حدیث سوم وپنجم از احادیث مورد تمسك گلپایگانی) اگر نگوئیم که در این احادیث قطعا بیان بحسب صورت و ظاهر مراد است نه بیان سن و عمر واقعی آنحضرت لا اقل اینمعنی را درآنها مـی توان احتمال داد بنا بـراین استدلال گلپایگانی صحیح نیست .

خوانندگان محترم خوب توجه فرمایند، اولا: ببیاناتی که تا اینجانمودیم معلوم شد استدلال گلپایگانی باین پنج حدیث بکلی ازدرجه اعتبارساقط است واین احادیث براینکه موعود منتظردر موقع ظهور وقیام باید بحسب واقع درسن شباب وجوانی باشد ابداً دلیل نخواهند بود .

و ثانیا : برفرض اینکه مقتضای احادیث چنین میبود که موعود منتظر بحسب سن واقعی شاب و جوان است و علیمحمد باب هم در خارج البته جوان بـوده این احادیث چگونه دلیل میشدند بر اینکه علیمحمد مزبور همان موعود منتظر بوده است ؟ .

اقلا مثل مشهور اینگونه موارد را غفلت نباید نمود که گفته میشود « هر گردوئی گرد است نه هر گردی گردواست .» وفراموش نشود که گلپایگانی همین احادیثرا با اینگونه دلالاتشان ، در فرائد از اقوی واظهر براهین خود برمدعایش قلمداد نموده است ، راست است او بهتر از این استدلالات دلیل برمدعای باطل خودنداشته است .

و ثالثاً: حدیث حکم بن ابی نعیم در بین پنج حدیث مزبوردلالت دارد بر اینکه آنحضرت صاحب سیف است واعداء خدا را میکشد وآنحضرت دراسب سواری و

بر پشت اسب ازهمه ائمه سبکتر وچابك وچالاکتر است وعلیمحمد که دارای این اوصاف نبوده پس این‌حدیث‌دلیل بر علیه‌او‌خواهد‌بود.

آری‌این شیطنت‌از ابوالفضل گلپایگانی دراینمورد تازگی ندارد ، بحدیثی که بر علیه مدعـای اوست تمسك‌جسته و دراطراف آن‌هیاوهو میکنند.

و تاویل سیف به سیف بیان که ایشان در اینگونه احادیث میکنند تاویلی است غیرجائز چون خروج از مدلول ظواهر الفاظ‌است بدون شاهد و بیان بلکه خلاف نصوصی‌است (که در محل خـود خواهد آمد انشاء الله تعالی) که از آنها استفاده میشود که مراد از این سیف قطعا شمشیر فلزی خاتم‌انبیاء و مراد از قتل ، ریختن همان خون دشمنان خدا ست درخارج .

چنانکه حدیث ششمی ایشان یعنی روایت یحیی بن سالم ازحضرت ابیجعفر عليه السلام (که فرموده : ان‌صاحب‌هذا الامر اصغرنا سنا واجملنا شخصا قلت متی‌یکون قال اذا سارت الرکبان ببیعة الغلام فعند ذلك یرفع کل ذی صیصة لواء) نیزدلیل برعلیه مدعای اوست زیرا معنی کلام ابیجعفر عليه السلام در حدیث این است که صاحب این امر سنش از همه‌ما ائمه کمتر باشد،ودر بین ائمهٔ‌امام‌نهم حضرت‌جواد درسن‌نه سالگی از طرف حق تعالی بامامت منصوب و دربیست و پنجسالگی فوت نموده است پس صاحب الامر عليه السلام باید از حضرت جوادهم سناً کمتر بـاشد و علیمحمد چنین نبوده چون در سن بیست و پنجسالگی تازه بزعم خود قائم بامر بوده است آری اینحدیث‌دلیل برمدعای مسلمانها است که میگویند حجة بن الحسن درسن‌چهار پنج سالگی در موقع‌فوت حضرت‌عسکری عليه السلام بامامت منصوب شده است .

پس در اینحدیث که راجع بسن حضرت صاحب الامرفرموده‌اند او اصغرما ائمه‌است باعتبار بدو امامت‌وخلافت‌الهی آنحضرت‌است که در سن چهارپنجسالگی بوده است وتعبیر غلام هم در همین حدیث که از آنحضرت شده (ولو هنگـام ظهور او و بیعت مردم باشد) باعتبار همان بدو امامت اوست والف و لام (الغلام) الف ولام عهد است .

واز اینجا معلوم شد درهر حدیثی که‌اطلاق صبی ویا غلام‌بر آنحضرت‌شده نیز باعتبار همـان بـدو امامت وخلافت او بوده است مانند اینکـه در ص ۱۲۸

بحار الانوار است در روایة ابان وغیره عن ابیعبدالله علیه السلام قال‌قال رسول الله صلی الله علیه و آله لابد للغلام من غیبة الخبر. ودر ص ۱۲۹ در روایة زرارة‌قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان للغلام غیبة قبل ظهوره الخبر .

خوانندگان محترم ملاحظه فرمایند چگونه ابوالفضل طرار مکار تجری نموده وباحادیثی که‌دلیل بر علیه مدعای اوست بدروغ وپشت هم اندازی‌استدلال برای مدعای باطل خود کرده ویکمشت مردم نادانرا فریفته واغوا نموده است.

دوباره میگوییم : بدو قائمیت وصاحب الامری سید باب بزعم خودشان که درسن بیست وپنجسالگی بوده پس چگونه اطلاق اصغر ائمه (با اینکه حضرت جواد درنه سالگی قائم وصاحب الامر شده وبه بیست و پنجسالگی از دنیا رفته است) ویا صبی وغلام که بمعنی کودك است (۱) بروی صحیح باشد .

استدلال گلپایگانی بحدیث ام هانی ثقفیه

گلپایگانی بحدیث‌ام‌هانی ثقفیه‌دربحار نیز استدلال نموده‌میگوید :«قالت غدوت علی سیدی‌محمدبن‌علی الباقر علیهما السلام فقلت له یا سیدی آیة فی کتاب‌الله عزوجل عرضت بقلبی اقلقتنی واسهرتنی قال فاسالنی یا امهانی قلت قول الله عزوجل فلا اقسم بالخنس الجوار الکنس قال نعمت المسالة سالتنی یا ام هانی هذا مولود فی آخر الزمان هو المهدی من هذه العترة تکون له حیرة وغیبة یضل فیها اقوام و یهتدی فیها اقوام فیا طوبی‌لك ان ادرکته‌ویا طوبی لمن‌ادرکه . یعنی ام هانی ثقفیه روایت کرده است که بامدادی خدمت‌حضرت باقر علیه السلام مشرف شدم وعرض کردم یا سیدی آیهٔ از کتاب الله برقلب‌من وارد شده‌است ومرا مضطرب کرده واز‌خواب بازداشته فرمود بپرس آنرا یاام‌هانی گفتم قول خداوند عزوجل که فرموده است فلا اقسم بالخنس الجوار الکنس فرمود نیکو مسئله سئوال نمودی یا امهانی این کسی است که در آخر الزمان متولد شود واو مهدی این عترت است و او را حیرتی وغیبتی است که در آن گروهی گمراه میشوند وگروهی هدایت یابند پس خوشا بحال تو اگر دریابی اوراوخوشا بحال کسیکه اورا دریابد».

مقصود گلپایگانی از ذکر اینحدیث درمقام استدلال بر مدعایش لابد این

---

(۱) در مجمع البحرین : الغلام الابن الصغیر . - در صراح اللغة : غلام بالضم کودك .

است که چون از اینحدیث استفاده میشود که مهدی موعود مولود در آخرالزمان است پس بر سید باب که متولد ۱۲۳۵ هجری بوده منطبق میگردد نه بر معتقد مسلمانها که مهدی موعود را ابن الحسن العسکری متولد حدود سنه ۲۵۵ هجری میدانند.

جواب استدلال گلپایگانی بحدیث ام هانی

مقدمتاً میگوییم بعضی را عقیده چنین بوده که مهدی موعود همان عیسی بن مریم علیه السلام است که قبل از خاتم انبیاء بدنیا آمده و سپس غیبت از مردم نموده و در آخر الزمان مجدداً ظهور کرده و باصلاح جهان قیام مـی نماید و از اینجهت است که شیخ ابوعبدالله محمد بن یوسف بن محمد الشافعی (برحسب نقل بحار) در کتاب کفایة الطالب در مناقب علی بن ابیطالب باب یازدهم آنرا اختصاص باینمطلب داده که مینویسد الباب الحادی عشر فی الرد علی من زعم ان المهدی هو المسیح بن مریم و چنانکه از کلمات ایشان معلـوم میشود قـائلین باینقول حتی حدیثی هم جعل نموده و نسبت بخاتم انبیاء صلی الله علیه و آله داده اند که لامهدی الاعیسی بن مریم و شیخ مزبور در مقام رد اینقول از جمله روایتی از علی بن ابیطالب علیه السلام نقل میکند که قال علیه السلام قلت یا رسول الله امنا آل محمد المهدی ام من غیرنا فقال رسول الله لا بل منا (الخبر) یعنی علی علیه السلام میگوید گفتم ای رسول خدا آیا از ما آل محمد است مهدی یا از غیر ما است فرمود نه بلکه از ما است .

واینک در مقام جواب استدلال گلپایگانی میگوییم : امـا بحسب عقیـدهٔ اهل بهاء که پس از گذشتن هزار سال دیگر از زمان حسینعلی بهاء بازهم مظهر امری از جانب خدا پیدا خواهد شد بلکه بهمین قسم بعد از آنهم باز ظهورات آخری الی مالا نهایة خـواهد بود پس سنوات تولـد سید باب هم آخـر الزمان نخواهد بود .

و اما بحسب عقیدهٔ ما مسلمانها که محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله خاتم انبیاء است بنابراین از سنوات پیدایش آنحضرت را ببعد میتوان آخر الزمان گفت و از اینجهت آنحضرت را هم پیغمبر آخر الزمان گفتند و بنابراین ابن الحسن العسکری هم مولود آخر الزمان خواهد بود .

و مراد از کلام امام باقر علیه السلام که در تفسیر الخنس الجوار الکنس فرموده

هذا مولود فی آخرالزمان هوالمهدی من هذه‌العترة ، قویاً این‌است که معنی و مصداق حقیقی الخنس الجوار الکنس مهدی موعود است و اومولود در ازمنهٔ سابقه بر زمان خاتم انبیاء و از عترت پیشینیان که قبل ازخاتم انبیاء در دنیامتولد شده باشد (مثلا عیسی بن مریم چنان که بعضی توهم نموده اند) نیست‌بلکه‌اومولود درآخرالزمان (یعنی‌ازمنه نبوت خاتم انبیاء) ومهدی‌ازاین‌عترت(یعنی‌عترت وذریة خاتم انبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) میباشد .

پس حدیث مزبور بدون شبهه برمعتقد مسلمانها نیزمنطبق میگردد .

بلکه چون خنوس و کنوس مصدر الخنس والکنس برحسب لغت بمعنی‌پس رفتن و پنهانی واختفاء است‌وامام‌باقر علیه‌السلام نیزدرحدیث‌فرموده که‌له‌حیرة وغیبة از اینجهت انطباق‌حدیث‌تنها برمعتقد مسلمانها تأیید میگردد .

بالاتر از این درجلد سیزدهم کتاب بحار ص۳٤ بعد از این حدیث بفاصله یکحدیث ، حدیث دیگری است‌ازهمین ام هانی ازامام باقر علیه‌السلام که در تفسیرهمین آیه فلا اقسم بالخنس الجوار الکنس‌میفرماید بعین‌عبارت : «یا ام هانی امام‌یخنس نفسه حتی ینقطع‌عن الناس علمه سنة ستین وماتین ثم‌یبدو کالشهاب الواقد فی‌اللیلة الظلماء الخبر» یعنی ای‌ام هانی (معنی ومصداق حقیقی در الخنس‌الجوار الکنس) امامی است که پنهان میکند خودش را تا که منقطع شود از مردم علم باو (یعنی اورادرخارج بشخصه نشناسندو ندانند که کیست‌و کجااست)درسنه ۲٦۰ ، سپس ظاهر میشود مانند کوکب درخشان در شب تاریك .

خوانندگان محترم خوب ملاحظه فرمایند تفسیر الخنس الجوار الکنس که در ایندو حدیث شریف به مهدی وامام موعود شده است بحسب مدلول همین دو حدیث آنحضرت مولود در آخر الزمان قبل از سنه۲٦۰ هجری میباشد وسنه۲٦۰ بدو غیبت اوست پس این دلیل صریح برمعتقد مسلمانها وعلیه معتقدات اهل بهاء خواهد بود .

آیا ابو الفضل گلپایگانی این حدیث دوم را در ذیل حدیث اول دربحار بفاصله چند خط ندیده که نامی ازآن نبرده واشاره‌ای بدان ننموده است حاشا و کلا . نمیدانم بر اعمال این اهریمن‌صفت چه نامی بنهم .

استدلال گلپایگانی بخطبهٔ حضرت امیر علیه السلام

باز از استدلالات گلپایگانی استدلال بجمله‌ای در یکی از خطبات حضرت امیر علیه السلام است ، میگوید : «واما احادیثی که بصراحت دال است بر اینکه مطلع این دو نیر اعظم (مرادش باب و بهاء است) بلاد شرقیه است ومحل ارتفاع ندای قائمیت مکه معظمه ومحل قیام‌وارتفاع ندای ظهور ثانی مدینه منورهٔ عکا واراضی مقدسهٔ سوریه‌بسیار است ازجمله مرحوم مجلسی علیه الرحمه در غیبت بحاراز جملهٔ خطب حضرت‌امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده است که آنحضرت‌فرمود ولو ذاب مافی ایدیهم لقد دنی التمحیص للجزاء و کشف الغطاء وانقضت المدة وازف‌الوعد وبدالکم النجم من قبل المشرق واشرق‌لکم قمرکم‌کاملا کلیلة تم‌فاذا استبان‌ذلك فراجعو التوبة وخالفوا الحوبة واعلموا انکم ان اطعتم طالع المشرق سلك بکم منهاج رسول الله صلی الله علیه وآله فتداویتم من الصمم‌واستشفیتم من البکم ونبذتم الثقل الفادح عن‌الاعناق فلا یبعدالله الامن من ابی الرحمة و فارق العصمة و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون واین خطبهٔ مبارکه دربیان این مطلب است که خلافت پس از صعود آنحضرت ببنی امیه انتقال یابد تا آنکه میفرماید پس چون آنچه در دست ایشان است بگدازد هر آینه وقت تمحیص و امتحان خلق برای جزا نزدیك گردد و پرده‌هابرداشته شود ومدت انقضاءیابد ووعدهٔ الهیه نزدیك‌شود وستارهٔ شما ازبلاد شرقیه طلوع‌فرماید وماه شما مانند بدر بتابد(وچون ظاهر شد این‌امر پس رجوع بتوبه ومخالفت گناه کنید) وبدانید که‌اگرشما‌آن‌نجمی را که از شرق‌طالع‌میشود اطاعت نمائید با شما بر نهج رسول الله صلی الله علیه وآله سلوك خواهد فرمود پس از مرض کری وناشنوائی مداوا خواهید شد واز گنگی وبی زبانی شفا خواهید یافت وبار سنگین را از گردن فرو خواهید نهاد پس دور نمیفرماید خداوند مگر نفسی‌را که از ترحم ابا کند واز عصمت و پاکدامنی دوری جوید الی آخر قوله علیه السلام و این خطبهٔ فصیحه صریحست که آن نیر سعادت یعنی‌موعود امت از جانب مشرق ظهور خواهد فرمود وبر نهج حضرت رسول بتشریع شرع جدید قیام خواهدنمود ومقصود این نیست که آنحضرت بشریعت اسلامیه عامل خواهد شد چو که‌جمیع ائمهٔ هدی بشریعت‌حضرت خاتم‌الانبیاء عامل بودندوبقدر ذرهٔ ازظاهر شرع‌اسلامی

تجاوز نمیفرمودند این تخصیص مقصود از آن قیام بدعوت جدیده و تشریع شریعت تازه است.»

جواب استدلال گلپایگانی بخطبهٔ حضرت امیر علیه‌السلام

این خطبه در ص۲۸ جلدسیزدهم بحار نقل از کتاب ارشاد است ، در عبارت خطبه جملهٔ (و بدالکم النجم من من قبل المشرق) ترجمه‌اش این است : (و ظاهر میشود برای شما ستاره ازجانب مشرق) نه‌اینکه (ستارهٔ شما ازبلادشرقیه طلوع فرماید) چنانکه گلپایگانی ترجمه نموده وهمین‌جمله در ص ۳۱ بحار باز درخطبهٔ حضرت امیر نقل از کتاب کافی چنین است(۱) (وبدالکم‌النجم ذو الذنب من قبل‌المشرق) یعنی (ظاهر وطالع میشود برای شما ستارهٔ دنباله‌دار ازجانب مشرق) پس محتمل است مراد ازآن ، ظهور ستارهٔ مخصوصی در آسمان باشد وچنانکه مجلسی علیه الرحمه فرموده اند آن از علامات ظهور قائم علیه‌السلام باشد نه‌آنکه مراد ستارهٔوجود خود حضرت قائم علیه‌السلام باشد وبرفرض اینکه‌مراد ، خودآنحضرت باشدجواب تطبیق گلپایگانی در اینصورت این جمله را با مقصودش همان جوابی است که نسبت بجملهٔ بعدداده میشود .

آری جملهٔ (واشرق لکم‌قمرکم) معنیش همان‌است که گلپایگانی نموده که بتابد ماه‌شما ومراد ازآن ظاهراً وجود مقدس آنحضرت است .

چنانکه جملهٔ بعد، (واعلموا انکم ان اطعتم طالع المشرق) نیزمعنیش این است که بدانید اگر شما نجم وطالع‌مشرقی‌را اطاعت‌نمائید ، ومراد از آن‌بحسب ظاهر ایضاً حضرت قائم علیه‌السلام است ولی مراد ازذکر مشرق محتمل است استعاره باشد نه بلاد مشرق زمین .

---

(۱) در ص ۳۱ بحار در خطبهٔ حضرت امیر علیه السلام منقول از کتاب کافی چنین‌است: ولعمری ان لو قد ذاب ما فی ایدیهم لدنی التمحیص للجزاء وقرب الوعد وانقضت المدة وبدالکم النجم ذو الذنب من قبل المشرق ولاح لکم‌القمر المنیر فاذا کان ذلك‌فراجعوا التوبة واعلموا‌انکم ان اتبعتم طالع المشرق سلك بکم منهاج الرسول صلی‌الله علیه وآله فتداویتم من‌العمی والصمم والبکم وکفیتم مؤنة الطلب‌والتعسف‌ونبذتم الثقل الفادح عن الاعناق ولا یبعدالله الا من ابی‌و ظلم واعتسف واخذ مالیس له وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون .

وبر تقدیر اینکه مراد ، بلاد مشرقی باشدمیگوئیم : درمقام تطبیق راست‌است که این عنوان طالع المشرق بتنهائی که ملاحظه شود عنوان بسیار عامی است‌و بر مقصود گلپایگانی نیز منطبق میگردد ولی دلیل بر مراد خاص نمیتواند گردد. چنانکه نه تنها با مقصود گلپایگانی (یعنی سید باب که در شیراز طلوع و تولد نموده) تطبیق‌میکند بلکه بامقصود ومعتقدمسلمانها که حجة بن الحسن‌العسکری متولد مدینه سامره است نیز منطبق میگردد چون سامره نسبت بمکه معظمه کـه مرکز ومحل ارتفاع ندای قائمیت آنحضرت است در شمال شرقی‌قرار گرفته‌است . اما همین عنوان طالع المشرق در جملهٔ (واعلموا انکم ان اطعتم طالع المشرق سلك بكم منهاج رسول الله فتداويتم من الصمم واستشفيتم من البكم ونبذتم الثقل الفادح عن الاعناق) که ملاحظه میشود می بینیم دیگر باسید باب اصـلا تطبیق نمیکند بلکه این خطبهٔ شریفه دلیل بر علیه او میگردد .

زیرامعنی و مرادجملـهٔ مزبور این است : وبدانید ای‌مردم اگر شما اطاعت نمائید طالع مشرقی را سلوك ورفتار میفرماید با شما طبق سیره وشریعت اسلامیهٔ رسول خدا (ویا سلوك میدهد ومیبرد شمارا در منهاج و شریعت رسول خدا) (۱) پس، از کری و گنگی‌وبی زبانی شفا خواهید یافت و بار سنگین (بیعت واطاعت سلاطین جور را) از گردن فرو خواهید نهاد .

و مفهوم این قضیه ومقصود از این تخصیص چنین میشود : که اگر هنگام ظهور اطاعت نکردید آن طالع مشرقی را بلکه اطاعت وپیروی دیگری‌نمودید بچنین نتایجی نخواهید رسید . نه اینکه مفهوم این قضیه‌ومقصود از تخصیص این شود که سائر ائمه هدی بشریعت رسول خدا عامل‌نبوده‌اندتا ما ناچار شویم تاویل و تصرف در معنی سلك بكم منهاج رسول الله نموده و مقصود از آنرا بدلخواه خود قیام بتشریع شریعت تازه بگوئیم (چنانکه گلپایگانی گفته است) که هم خلاف‌معنی خود این کلام است وهم‌مخالف ضرورت ومدارك‌قطعیهٔ

(۱) چنانکه در بعض احادیث دیگر چون حدیث ابی بصیر در ص ۵۷ بحار از امام باقر علیه‌السلام‌است که فرمود در صاحب‌الامرعلیه السلام سنتی‌از موسی وسنتی‌از عیسی‌وسنتی ازیوسف وسنتی‌از محمد صلی الله علیه وآله است(تااینکه میفرماید)واماسنت ازمحمد فالقیام بسیرته‌وتبیین آثاره النخبر .

دین چنانکه در جلد دوم این کتاب ذکر آنمدارك خواهد آمد انشاء الله تعالی .

آری انصاف این است که این خطبهٔ شریفه همنه تنها دلیل برای مدعای گلپایگانی ابداً نیست بلکه چنانکه اشاره شد دلیل علیه اوست. و این طرار شیاد بسفسطه‌وحیله‌خواسته است که از جملهٔ اقوی واظهر براهین خود قلمداد نماید :

استدلال گلپایگانی بحدیث حارث همدانی

گلپایگانی در دنبالهٔ استدلال بخطبه میگوید : «وبر وفق‌بشارت‌این‌خطبهٔ‌مبارکه‌نیزمجلسی‌علیه‌الرحمه در کتاب غیبت بحار درباب علامات از حارث همدانی که ازمشاهیر اصحاب امیر المؤمنین عليه السلام است روایت فرموده است که آنحضرت فرمود المهدی اقبل جعد بخده خال‌یکون مبدؤه‌من قبل المشرق یعنی مهدی مخمور العین‌وپیچیده موی است ودر گونه آن حضرت خالی‌است ومبدء ظهورمبارکش از طرف‌مشرق است .»

جواب استدلال گلپایگانی بحدیث حارث

• میگوییم : حدیث مزبور درص ١٦٧ کتاب‌غیبت‌بحار چنین است: (عن الحرث عن علی عليه السلام انه قال المهدی‌اقبل جعد بخده خال یکون مبدؤه من قبل المشرق و اذا کان ذلك خرج السفیانی فیملك قدر حمل امراة تسعة اشهر یخرج بالشام فینقادله اهل الشام الا طوائف من المقیمین علی الحق یعصمهم‌الله من الخروج معه ویاتی‌المدینة بجیش جرار حتی اذا انتهی الی بیداء المدینة خسف الله به وذلك قول الله‌عز وجل فی کتابه ولو تری اذ وقفوا فلافوت واخذوا من مکان قریب.) یعنی مهدی عليه السلام چشمش اقبل‌وموبش پیچیده ودر گونه آن حضرت خالی است و مبدء او از طرف مشرق است وهنگام ظهورش سفیانی خروج میکند وبقدر زمان آبستن شدن‌زن که نه ماه باشد سلطنت میکند ، درشام خروج مینماید وهمهٔ اهل آنجا باو مطیع ومنقاد میشوند مگر طوائف چندی که مقیم برحقند خداوند ایشانرا از خروج با او نگه میدارد وبا لشکر جراری بمدینه میآید تا اینکه لشکر او منتهی به بیداء مدینه میشود در آنجا خداوند ایشانرا بزمین‌فرو میبرد وهمین است‌معنی قول‌خدای عزوجل در کتابش ولو تری اذ وقفوا فلا فوت واخذوا من مکان قریب .

خوانندگان محترم ملاحظه میفرمایند که گلپایگانی در این‌حدیث ، ذیل

آنرا که دلالت برعلیه مدعای اودارد (چون هنگام ظهور سید باب هرگز جریان سفیانی مذکور در حدیث در بین نبوده) حذف کرده و تنها صدر آنرا که آنهم چنانکه در جواب خطبهٔ سابق گذشت عنوان بسیار عامی است ذکر نموده وبدان بر مدعایش استدلال کرده است .

استدلال گلپایگانی باستخراجات سید عبدالوهاب شعرانی از احادیث نبوی بر حسب تفصیل شیخ ابن العربی

گلپایگانی برای اثبات حقانیت عقاید اهل بهاء بکلمات سید عبد الوهاب شعرانی وشیخ ابن العربی تمسك نموده میگوید :

« وسید عبد الوهاب شعرانی در کتاب الیواقیت و الجواهر در اوصاف این ظهور از احادیث صحیحهٔ نبویه استخراج نموده است شرحی که مفصل آن در فتوحات مکیهٔ شیخ ابن العربی است از آن جمله میفرماید که : هو اجلی الجبهة اقنی الانف اسعد الناس به اهل الکوفة یقسم المال بالسویة ویعدل فی الرعیة یاتیه الرجل ویقول یامهدی اعطنی وبین یدیه المال فیحثی له فی ثوبه ما استطاع ان یحمله یخرج علی فترة من الدین یزع الله به مالا یزع القرآن یمسی الرجل جاهلا وجبانا وبخیلا فیصبح عالماً شجاعاً کریماً الی ان قال یشهد الملحمة العظمی مادبة الله بمرج عکاء یبید الظلم واهله یقیم الدین وینفخ الروح فی الاسلام یعز الله به الاسلام بعد ذله ویحییه بعد موته . و درشان اصحاب آنحضرت میفرماید : شهداؤه خیر الشهداء وامناؤه افضل الامناء قال الشیخ وقد استوزر الله تعالی له طائفة خبائهم الله تعالی له فی مکنون غیبه اطلعهم کشفا وشهوداً علی الحقائق وما هو امر الله علیه فی عباده وهم علی اقدام رجال من الصحابة الذین صدقوا ما عاهدوا الله علیه وهم من الاعاجم لیس فیهم عربی لکن لایتکلمون الا بالعربیة لهم حافظ من غیر جنسهم ما عصی الله قط وهو اخص الوزراء الی ان قال ویقتلون کلهم الا واحد منهم ینزل فی مرج عکاء فی المادبة الالهیة التی جعلها الله مائدة للسباع والطیور والهوام . وخلاصهٔ ترجمهٔ این عبارت این است که میفرماید آن حضرت گشاده روی واقنی الانف است یعنی اعلای بینی مبارکش اندکی مرتفع است واین علامت را اصحاب علم قیافه وحکماعلامت وفور عقل وفراست شمرده اند نیك بخت ترین خلق باو اهل کوفه اند مال را بالسویه قسمت میفرماید و بعدل

حکم مینماید میآید نزد او انسان وطلب عطا مینماید وآنحضرت ازمالیکه نزد او است چندان در جامهٔ او میریزد که حمل آن را بتواند . هنگام فترت و سستی دین خروج میفرماید وافزون از آنچه خداوند بقرآن منع و کف فرمود باآنحضرت منع و کف مینماید یعنی بظهور آنحضرت حق جل جلاله چندان جهل و ضلالت را منع و کف خواهد فرمود که بقرآن شریف نفرمود تا باین حد که مرد در شب نادان و کم دل وبخیل مشاهده شود وبامداد عالم وشجاع و کریم گردد یعنی بسبب ایمان بآن حضرت جهل ناس بعلم ، وخوف وبددلی ایشان بشجاعت ، وبخل و قبض ید شان بکرم وسخاوت مبدل شود وچه نیك منطبق است این حدیث با آیهٔ مبارکهٔ (فرقان) اولئك یبدل الله سیأتهم حسنات وکان الله غفوراً رحیماً ، پس میفرماید آن حضرت در مرج عکاء که مأدبه الهیه وخوان نعمت سماویه استوارده میشود وفتن و وقایع عظیمه را مشاهده میفرماید ظلم واهل آن رابر میاندازد ودین را برپا میدارد ودر اسلام روح میدمد وخداوند تبارك وتعالی اسلام را باآنحضرت عزت میدهد پس از آنکه ذلیل گردد وحیوة میبخشد پس از آنکه مرده باشد پس در بارهٔ مؤمنین واصحاب آنحضرت میفرماید شهدای اوبهترین شهیدانند وامنای او نیکوترین امنیان . وهر آینه خداوند برای موازرت ونصرت آن حضرت قومی را در پرده غیب مکنون ومهیا داشته است که ایشان را بر سبیل مکاشفه وشهود بر حقایق و آنچه امر الهی است بر عباد مطلع وآگاه میفرماید یعنی اصحاب آنحضرت بدون تعلم در مدارس بحقائق دینیه آگاه میشوند وبصرف ایمان براوامر الهیه استحضار میابند چنانکه عبارت یمسی الرجل جاهلا وجباناً وبخیلا فیصبح عالما شجاعا کریما بر این مطلب نیز دلالت نمود . ایشان بر اثر رجالی از اصحاب بنی ﷺ مشی مینمایند که عهد الهی را مصدق گشتند وتمام ایشان ازعجم باشند ولکن بغیرلسان عربی تکلم نمینمایند وآنها را حافظ ونگاهبانیست از غیر جنس ایشان که هرگز خداوند را معصیت نکرده و او مخصوص ترین وزرای مهدی است وتمام کبار اصحاب آنحضرت کشته میشوند مگر یکی ازایشان که وارد میشود در مرج عکاء مهمانخانهٔ که خداوند تبارك وتعالی مقرر فرموده وبرای سباع وطیور وهوام یعنی جمیع اصناف خلق از قوی وضعیف وکبیر وصغیر مهیا داشته انتهی و این حدیث که جمیع بشارات آن دراین ظهور اعظم وقوع یافت انسان بصیر منصف را کفایت

مینماید ولکن شك نیست که هزاران آیت و بشارت صاحبان قلوب مطبوعه را نفع نمیبخشد وان یروا کل آیة لا یؤمنون بها.

جواب استدلال گلپایگانی بکلمات شیخ ابن العربی

گلپایگانی در نقل عبارات شیخ ابن العربی محی الدین و ترجمهٔ آنها برای استدلال، تدلیس و شیطنت نموده عبارات محی الدین را تقطیع نموده و همه آنها را که رویهم رفته تمام دلیل بر خلاف مدعا و مقصود او میشود نقل ننموده، و در مقام ترجمهٔ آنمقدار عباراتی را هم که نقل نموده در بعضی موارد ترجمه صحیح نکرده، و کلمهٔ (ینزل) را در جملهٔ (ویقتلون کلهم الا واحد منهم ینزل فی مرج عکا فی المأدبة الالهیة الخ) از عبارت محی الدین ودر ترجمه‌اش اضافه نموده‌است، با اینهمه خرابکاری باید گفت که او اهل بهاء را در این استدلال بسیار دل خوش نموده زیرا از عکاء که مسکن اخیر میرزا حسینعلی بهاء بوده در این دلیل نامی برده شده است.

کلمات محی الدین در باب سیصدوشصت وششم ازجزء سیم کتاب فتوحات مکیة است ما مقداری از عین عبارات او را از باب مذکور در پاورقی میآوریم (۱) و در اینجا باختصار بترجمه آن میپردازیم تا مطلب روشن شود.

---

(۱) فی الباب السادس والستون وثلثمائة من الجزء الثالث من کتاب الفتوحات المکیة قال: اعلم ایدنا الله و ایاك ان لله خلیفة یخرج وقدامتلات الارض جورا وظلما فیملؤها قسطا وعدلا ولولم یبق من الدنیا الا یوم واحد طول الله ذلك الیوم حتی یلی هذه الخلیفة من عترة رسول الله (ص) من ولد فاطمة جده الحسن (الحسین) بن علی بن ابیطالب رضی الله عنه یواطی اسمه اسم رسول الله (ص) یبایع الناس بین الرکن والمقام یشبه رسول الله (ص) فی الخلق بفتح الخاء وینزل عنه فی الخلق بضم الخاء لانه لایکون احد مثل رسول الله (ص) فی اخلاقه والله یقول فیه وانك لعلی خلق عظیم و هو اجلی الجبهة اقنی الانف اسعد الناس به اهل الکوفه یقسم المال بالسویه ویعدل فی الرعیة و یفصل فی القضیه یاتیه الرجل فیقول له یامهدی اعطنی وبین یدیه المال فیحثی له فی ثوبه مااستطاع ان یحمله یخرج علی فترة من الدین یزع الله به مالایزع بالقران یمسی الرجل جاهلا بخیلا جبانا فیصبح اعلم الناس اکرم الناس اشجع الناس (فیصبح عالما کریما شجاعا - خ) یصلحه الله فی لیلة یمشی النصر بین یدیه یعیش خمسا او سبعا او تسعا یقفو اثر رسول الله (ص) لایخطی له ملك یسدده من حیث لایراه یحمل الکل ویقوی الضعیف فی الحق ویقری الضیف ویعین علی نوائب الحق یفعل مایقول ویقول مایعلم و یعلم مایشهد یفتح المدینة الرومیة بالتکبیر فی سبعین الفا من المسلمین من ولد اسحق یشهد الملحمة العظمی

بقیه در صفحه بعد

میگوید : بدان همانا برای خدا خلیفه‌ای هست که خروج میکند وزمین‌را در حالیکه پر از ظلم وجور باشد ازقسط‌وعدل‌پرخواهد نمود ، واگر از دنیانماند مگر یکروز خداوند آنروز را طولانی کندتا اینکه این‌خلیفه که‌از عترت‌رسول خدا از اولاد فاطمه وعلی بن ابیطالب است قائم بامر شود ، نامش با نام رسول خدا موافق است ، با مردم بین رکن ومقام مبایعت‌مینماید ، در خلقت مشابه رسول خدا است ولی در اخلاق ازاو نازل زیرا احدی مانند رسول خدا در اخلاق نیست وخدا دربارهٔ رسول میفرماید وانك لعلی خلق عظیم ، آنحضرت گشاده پیشانی وبلند بینی است ، نیکبختترین خلق باو اهل کوفه اند ، مال را بالسویه قسمت میفرماید ، ودر میان رعیت بعدل رفتار نموده وفصل خصومت میکند ، شخص نزد آنجناب میآید ومیگوید ای مهدی بمن عطا فرما وآنحضرت از مالی که نزد او

بقیه ازصفحه قبل

مأدبةالله بمرج عكاء يبيدالظلم واهله يقيم‌الدين وينفخ‌الروح فی‌الاسلام يعزالاسلام به‌بعد ذله و يحيى بعد موته يصنع الجزية و يدعوالى الله بالسيف ما كان فمن ابى قتل ومن نازعه خذل يظهر من‌الدين ماهوالدين عليه‌فى نفسه مالوكان رسول‌الله (ص) حيالحكم به يرفع‌المذاهب من‌الارض فلايبقى الاالدين‌الخالص (الى ان قال) ينزل عليه عيسى بن مريم بالمنارة البيضاء شرقى‌دمشق‌بين شهرودتين متكئا على ملكين ملك عن يمينه وملك عن يساره (الى‌ان قال)وفى زمانه يقتل‌السفيانى عند شجرة بغوطة دمشق و يخسف بجيشه فى البيداء بين المدنية‌ومكة حتى لايبقى‌من‌الجيش الارجل واحد من جهينة يستبيح هذا الجيش مدينة الرسول صلى الله عليه وآله ثلاثة ايام ثم يرحل يطلب مكة فيخسف الله به فى البيداء فمن كان مجبورا من ذلك الجيش مكرها يحشر على نيته ، القرآن حاكم والسيف مبيد ولذلك ورد فى الخبران الله يزع بالسلطان‌ما لايزع بالقرآن (الى ان قال) فشهداؤه خيرٌ الشهداء وامناؤه افضل الامناء وان الله يستوزر له طائفة خبأهم له فى مكنون غيبه اطلعهم كشفا وشهودا على‌الحقايق وما هوامرالله‌عليه‌فى‌عباده‌فبمشاورتهم يفصل مايفصل (الى‌ان‌قال) يفهم‌منطق‌الحيوان يسرى عدله‌من‌الانس والجان من اسرار علم وزرائه الذين استوزرهم‌الله له‌قوله تعالى وكان حقا علينا نصرالمؤمنين وهم اقدام رجال من‌الصحابة رضى الله عنهم صدقوا ما عاهدوا الله عليه وهم من الاعاجم مافيهم عربى ولكن لايتكلمون الا بالعربية لهم حافظ ليس من جنسهم ما عصى الله قط هو اخص الوزراء وافضل الامناء (الى ان قال فى عدد وزرائه) فماهم اقل من خمسة ولا اكثر من تسعة ويقتلون كلهم الا واحد منهم فى مرج عكاء فى المأدبة الهية التى‌جعلها الله مائدة لسباع الطيور و الهوام (الى ان قال) وظهور المهدى من اشراط الساعة و يكون فتح مدنية الروم وهى القسطنطنية‌العظمى والملحمة الكبرى التى هى‌المأدبة‌بمرج‌عكاء وخروج‌الدجال فى سبعة اشهر ويكون(بين) فتح القسطنطنية و خروج الدجال ثمانية عشر يوماالى‌آخر كلماته .

است چندان در جامهٔ او میریزد که بتواند آنرا حمل نماید ، هنگام فترت وسستی دین خروج میفرماید ، خداوندافزون ازآنچه بقرآن منع و کف (ازمعاصی ومنکرات) فرموده بسبب آنحضرت منع و کف خواهد فرمود ، (از برکات آنجناب چنان است که) مرد بشب نادان وبخیل و کم دل باشد وبامداد عالم و کریم وشجاع گردد ، خداوندامر آنحضرت را در یکشب اصلاح فرماید ، فتح وپیروزی در جلوی آنحضرت میرود ، پنج یا هفت یا نه سال زندگانی میفرماید ، اثر رسول خدارا پیروی نموده وتخطی نمیکند ، برای آنجناب ملکی هست که او را تسدید مینماید بحیثی کـه حضرت اورا نمی‌بیند ، کار سخت رامتحمل میگردد ، ضعیف در راه‌حق‌را تقویت میکند ، میهمانرا نوازش واحترام مینماید ، برمصائب و نوائب‌حق کمك میکند ، آنچه را میگوید میکند ، وآنچه را که میداند میگوید ، وآنچه را که شهادت میدهد میداند ، مدینهٔ رومیه (قسطنطنیه) را بتکبیردرمیانهٔ‌هفتاد هزار نفر مسلمین از اولاد اسحق فتح میکند ، وقعهٔ بزرگ را درمرج (صحرا وچراگاه) عکاء که‌خوان نعمت خداوندی (برای سباع طیور و جانوران) خواهد بود حاضر میشود (ظاهرا مراد آن است که در مرج عکاء مقاتله‌ای بین اصحاب آنحضرت وکفار خواهدشد که خود آنحضرت در آنمقاتله نیز حاضر شده و کشته‌های ابدان کفار در آن صحرا بدون دفن ریخته گشته مائده وطعام الهی برای حیوانات میگردند چنانکه عبارات آتیه محی الدین دربارهٔ وزرای آنحضرت که میگوید و یقتلون کلهـم الاواحد منهم فی مرج عکاء فی المأدبة الالهیة التی جعلها الله مائدة لسباع الطیور والهوام مؤید آن است) ظلم واهل آنرا بر میاندازد ، دین را برپا میدارد ، و در اسلام روح میدمد ، اسلام بآنحضرت عزیز شود پس از ذلتش و زنده شود بعداز مردنش ، وضع جزیه کند ، ومادامیکه هست بسوی خداوندبشمشیر دعوت‌مینماید پس هر کس ابا کند کشته شود وهر کس با او منازعه کند مخذول میشود ، از دین ، آن‌حق‌واقعی را که‌دین‌برآن‌است‌ظاهر میسازد بقسمیکه‌اگر رسول‌خدا (ص) دردنیا زنده میبود هرآینه حکم بآن میفرمود ،از زمین جمیع مذاهب را برمیدارد وجز دین خالص باقی نمیماند ، (تا اینکه میگوید) بر آنجناب عیسی بن مریـم با تشریفاتی نازل میشود (وتا اینکه میگوید) ودرزمان آن جناب ،سفیانی نزددرختی

در دمشق کشته میشود ولشکراو دربیداء بین مدینه ومکه خسف میشود وازلشکر سفیانی جز یکنفر از جهینه احدی باقی نیمیماند ، همین لشکر سه روز مدینه رسولرا مباح میشمرند پس برای مکه کوچ میکنند ودر بیداء آنانرا خداوند خسف میفرماید، وکسیکه از آن لشکر درمیانهٔ آنها باجبار واکراه بوده خداوند اورا به نیتش محشور میفرماید ، درزمان آنحضرت قرآن حاکم وشمشیر هلاك کننده است ولذا در خبر وارد شده است که همانا خداوند بسلطان آنمقدار (از معاصی ومنکرات) منع وکف میفرماید که بقرآن منع وکف نمیفرماید (تااینکه درباره اصحاب آنحضرت میگوید) شهدای او نیکوترین شهیدانند و امنای او بهترین امنیان (بعد دربارهٔ وزرای آنحضرت جملاتی میگوید که در پاورقی ثبت ودر عبارات گلپایگانی تقریبا عمدهٔ آن ترجمه شده است وضمناً هم میگوید که آنحضرت منطق حیوانرا میفهمد تا اینکه دربارهٔ عدد همین وزراء میگوید) آنان کمتر از پنج وبیش از نه نفر نیستند ، وباستثناء یکی همگی آنها در مرج عکاء درخوان طعام ونعمتی که خداوند تبارك وتعالی برای سباع طیور وهوام مقرر فرموده کشته میشوند (تااینکه میگوید) ظهور مهدی از اشراط ساعت استوفتح مدینه روم که قسطنطنیه عظمی است و وقعهٔ بزرگ مرج عکاء و خروج دجال درهفت ماه واقع وبین فتح قسطنطنیه وخروج دجال ۱۸ روز فاصله شود الی آخر کلماته .

خوانندگان محترم کلمات محی الدین را مکرر وبدقت مطالعه فرموده قضاوت کنند واهل بهاء انصاف دهند چگونه این کلمات بسید باب یا میرزای بهاء منطبق میگردد ؟

اگر مهدی خلیفةالله که محی الدین دراین عبارات گفته ازعترت رسول خدا واولاد فاطمه وعلی بن ابیطالب است سید باب بوده است پس چرا بخروج اوزمین پر ازعدل وقسط نگردید ؟ (بلکه گوئی روزبروز برظلم وجور افزوده شده است) کی مردم با او در بین رکن ومقام بیعت نمودند ؟ اهل کوفه کی و کجا اسعدمردم بدو شدند ؟ کجا سید بر دامن کسی مالی ریخت ؟ کی سید باب پیروی از اثر رسول خدا بدون تخطی نمود ؟ فتح قسطنطنیه را درمیان هفتادهزار نفر مسلم کی نمود ؟

در مرج عکاء چه وقت حاضر شد؟ کدام قتالی را در مرج عکاء نمود تا از کشتگان آنجا مأدبة الهی برای سباع طیور و هوام گردد ؟ کی او روحی باسلام دمید وبعد ذلتش عزت بخشید و آنرا بعد ازمردنش زنده نمود ؟ در زمان سیدباب ، سفیانی که خودش در دمشق کشته شود ولشگری ازاو بعد از اینکه مدینه را قتل وغارت نموده باشند در بیداء خسف گردند که بود ؟ آیا سید باب بقرآن حکومت و بشمشیر هلاك میکرد ؟ وهکذا وهکذا .

واگر مهدی موعود در عبارات محی الدین منطبق بر سید باب نشد بدیهی است که نه‌وزیر آنمهدی که در مرج عکاء از بین وزراء مقتول زنده میماند منطبق بر میرزای بهاء میگردد ونه عیسی بن مریمی که در زمان آنمهدی نزول مینماید منطبق بر وی میشود پس گلپایگانی نمیتواند باین عبارات استدلالی بنفع بهاء هم بنماید .

ای اهل بهاء یگانه مبلغ شما ، در مقام استدلالات برای‌عقاید شما اینها چه رسوائی وافتضاح است که ببار آورده است .

بدتر از همه تماشا کنید که این خائن بیشرم بعد از نقل کلمات گذشته محی‌الدین وترجمه‌آن‌چه نوشته است ؟ مینویسد : «واین حدیث که‌جمیع بشارات‌آن در این ظهور اعظم وقوع یافت انسان بصیر منصف را کفایت مینماید ولکن‌شك نیست که هزاران آیت وبشارت صاحبان قلوب مطبوعه را نفع نمی‌بخشدوان‌یروا کل آیة لایؤمنون بها .» .

استدلال گلپایگانی بحدیث صعصعة بن صوحان وروایت ابیجعفر عليه‌السلام

گلپایگانی میگوید : «ودرحدیث صعصعة‌بن‌صوحان که‌از حضرت امیرالمؤمنین عليه‌السلام ازمیعاد خروج‌دجال سؤال نمود آنحضرت پس‌ازذکر علامات و حوادث میفرمایدخیر المساکن یومئذ‌البیت‌المقدس‌لیاتین زمان علی الناس یتمنی احدهم انه من‌سکانه یعنی در آن روز بهترین جایها برای سکونت بیت المقدس است البته البته خواهد آمدزمانی که هرنفسی تمنا نماید که از ساکنین آن ارض مقدس باشد . واین حدیث‌را نیز مرحوم مجلسی درغیبت بحار روایت نموده است و این حدیث از اشهر احادیث است . وموافق همین است آنچه مجلسی در این

کتاب درباب آیات واقعه در یوم ظهور از ابی جعفر علیه السلام روایت نموده است انه قال توقعوا الصوت یاتیکم بغتة من قبل الشام فیه لکم فرج عظیم یعنی مراقب باشید صوتی را که ناگاه از طرف شام بشما رسد که در آن برای شما فرج و گشایشی عظیم است .»

جواب استدلال گلپایگانی بحدیث صعصعة بن صوحان

میگویم : حدیث صعصعه حدیث مفصلی است درص ۱۵۳ جلد سیزدهم بحار چاپ کمپانی ، اجمالش اینکه حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در خطبه‌ای پس از حمد و ثناء الهی سه‌مرتبه فرمود ایمردم قبل از اینکه مرا از دست دهید سئوالات خود را از من بپرسید پس صعصعة بن صوحان از جا برخواست و پرسید چه وقت دجال خروج میکند آنحضرت پس از ذکر علامات و حوادث شیوع فسق و فجور هنگام خروج دجال ، میفرماید (خیر المساکن یومئذ بیت المقدس لیاتین علی الناس زمان یتمنی احدهم انه من سکانه) یعنی آنروز بهترین مساکن بیت المقدس است البته البته خواهد آمد زمانی بر مردم که هر نفسی تمنا نماید که از ساکنین آنجا باشد . پس شخص دیگر بنام اصبغ بن نباته برخاست وعرض نمود ای امیر المؤمنین دجال کیست آنحضرت فرمود دجال صاید بن صید است شخص شقی اورا تصدیق وسعیداو را تکذیب میکندوهمچنین پس از ذکر مشخصات وخصوصیات دیگری از او واینکه اودعوی خالقیت و ربوبیت کند و گوید (انا الذی خلق فسوی وقدر فهدی انا ربکم الاعلی) وانتقاد وتکذیب شدید امیر المؤمنین علیه السلام از او میفرماید (یقتله الله عز وجل بالشام علی عقبة تعرف بعقبة افیق لثلث ساعات من یوم الجمعة علی یدی من یصلی المسیح عیسی بن مریم خلفه) یعنی سه ساعت از روز بالا آمده روز جمعه در گردنه معروف بگردنه افیق واقع در شام بدست کسیکه مسیح عیسی بن مریم عقب او نماز خواهد خواند خداوند متعال دجال را میکشد . ودر ذیل حدیث صعصعة بن صوحان در توضیح بعض اشارات حضرت امیر المؤمنین که معلوم است ازخود آنحضرت در موقع دیگری استفاده نموده است میگوید (ان الذی یصلی خلفه عیسی بن مریم هو الثانی عشر من العترة التاسع من ولد الحسین بن علی وهو الشمس الطالعة من مغربها یظهر عند الرکن والمقام

یطهر الارض ویضع میزان العدل فلایظلم احد احداً) یعنی کسیکه عیسی بن مریم عقب او نماز میخواند او دوازدهمین ازعترت (رسول خدا)و نهمین از اولاد حسین بن علی است واوست شمسی که از مغربش طلوع میکند (یعنی شمس امامت که بغیبت آنحضرت غروب ومخفی از انظار شده ثانیاً بظهور همان حضرت طلوع خواهد نمود) و نزد رکن ومقام ظهور میکند وزمین را پاك (از کفر ومعصیت) مینماید و میزان عدل میگذارد پس احدی باحدی ظلم نخواهد نمود.

اکنون میگویم اگر در استدلال باین حدیث، تطبیق آن برسید باب مراد گلپایگانی است بالبدیهه پیداست که این غلط است چون باب بـا بیت المقدس هیچ ارتباط خاصی پیدا ننمود تا از اینجهت در زمان او آنجا خیر المساکن گردد

واگر مرادش تطبیق بامیرزای بهاء است گذشته از اینکه باز هم مقر و نفوذ میرزای بهاء در شهر عکاء بوده نه بیت المقدس (آری این دوشهر هر دودر فلسطین واقعند) وتا امروز هم از برکات ظاهری ومعنوی وجود جناب بهاء بیت المقدس قسمی نشده که هر نفسی آرزووتمنا نماید که از ساکنین آن ارض بوده باشد میگویم: بحسب حدیث مزبور بیت المقدس هنگام خروج دجال چنین خواهد بود، وخروج دجال هم بحسب سایر احادیث وهمین حدیث (که امیر المؤمنین علیه السلام در آن میفرماید دجال بدست کسیکه پشت سر اومسیح عیسی بن مریم نمازمیخواند کشته خواهد شد وصعصعة بن صوحان نیز در مقام توضیح صریحا میگوید که آنکس دوازدهمین از عترت ونهمین از اولاد حسین بن علی علیه السلام است) مقارن و معاصر باخروج حضرت مهدی قائم آل محمد است بنا بر این در مقام تطبیق این حدیث بر جناب بهاء یاباید گفت جناب بهاء دجالند ویا قائم آل محمد ما ایشانرا بدجالی از جهتی میتوانیم بپذیریم زیرا که در وصف دجال درهمین حدیث حضرت امیر علیه السلام فرمود دعوی خالقیت وربوبیت مینماید وجناب بهاء نیز چنین دعوی رانموده است ولی اورا بقائمیت آل محمد بهیچوجه نمیتوان پذیرفت زیرا بحسب احادیث متواتره درجای خود ودر همین حدیث در اینجا میگوئیم: حضرت قائم علیه السلام کسیست که عیسی بن مریم در پشت سر اونماز میخواند، واو دوازدهمین از عترت رسول خدا ونهمین از اولاد حسین بن علی، وبدو ظهور او نزد رکن ومقام خواهد بود

وپس از ظهور او احدی باحدی ظلم نخواهد نمود ، وهیچیك از این اوصاف با جناب بهاء تطبیق نمیکند وخوشبختانه خود اهل بهاء هم او را بقائمیت آل محمد قبول واعتقاد ندارند بلکه سید بابرا بقائمیت معتقدند وجناب بهاء را ظهورعیسوی وحسینی میدانند .

پس واضح شد که حدیث صعصعه نیز دلیل بر حقانیت عقاید اهل بهاء نیست بلکه دلیل علیه آنهامیباشد .

جواب استدلال گلپایگانی بروایت حضرت ابی جعفر علیه السلام

واما جواب استدلال گلپایگانی بروایت حضرت ابیجعفر علیه السلام ، میگوییم : روایت مزبور در ص۱۷۸ جلدسیزدهم بحار چـاپ کمپانی چنین است : «عن محمد عن ابیجعفر علیه السلام انه قال توقعوا الصوت یاتیکم بغتة من قبل دمشق فیه لـکم فرج عظیم . »یعنی حضرت ابیجعفر علیه السلام فرمود که منتظر ومراقب باشید صوتی را که ناگهان از طرف دمشق بشما میرسد که در آن برای شما فرج وگشایشی عظیم است . ـ دمشق یکی از شهرهای شام است .

عدم انطباق حدیث مزبور برسید باب نیز واضح وبدیهی است چون نه خود سید اصلا ارتباطی با دمشق وشام پیدا کرد وبدانجا رفت تا گفته شود که مراداز حدیث مزبور بلند شدن صدای دعوت او از دمشق بوده است ونه در زمان او صدای غیر معمولی دیگری بنفع او از آنجا برخاست .

واگر مراد گلپایگانی تطبیق این حدیث بر میرزای بهاء میباشد، میگوییم:

اولا ـ صدای ایشان بدعوت رسمی بجانب خود بغتة وناگهان ازشهر ادرنه واقع در ترکیه بلند شد (نه دمشق واقع در شام) وباطراف و اکناف ببابیهـا از همانجا نامه‌ها نوشت که از همانموقع منجر باغتشاش وفتنه‌علنی بین او وبرادرش صبح ازل گردید ودولت عثمانی ناچارشد بین آنهاتفرقه انداخته صبح ازل‌وتابعین اورا بقبرس وجناب بهاء وتابعین اورا بعکاء تبعید نماید وصدای غیرمعمولی دیگری هم بنفع جناب بهاء در آن اوان از دمشق‌بلند نشد تا مورد توهم‌انطباق‌اینحدیث برآن گردد ، وپس از انتقال بعکاء واستقرار در آنجا هم گذشته از اینکه‌صدای دعوت او از عکاء دیگر صدای بدوی وناگهانی نبوده شهر عکا که واقـع در فلسطین است بازمربوط بدمشق نیست .

وثانیا ــ در روایت مزبور امام علیه‌السلام میفرماید منتظر ومراقب صوتی باشید که ناگهان از طرف دمشق (شام) بشما میرسد که در آن فرجی عظیم برای شما میباشد ولی نمیفرماید که هر صوت ناگهانی هر موقع از قبل دمشق (شام) بشما رسید آن چنین است ودر نتیجه ، آن صوت وصاحب آن بر حق است .

وثالثا ــ از حدیث جابر ازهمین حضرت یعنی ابیجعفر علیه‌السلام که درواقع مبین این روایت است (۱) استفاده میشود که صوت مزبور از علائم قیام مهدی قائم آل محمد است وچنانکه درذیل جواب حدیث صعصعة بن صوحان گفتیم باتفاق همگی یعنی حتی حضرات اهل بهاء ، جناب بهاء مهدی قائم آل محمد نبوده است (بذیل حدیث صعصعه رجوع شود) .

پس باید گفت الحق مصداق حقیقی استدلالات نامربوط واوهن از تار عنکبوت همین گونه استدلالات است که تازه بتصریح خود گلپایگانی همینها از اقوی، اظهر ادله وبراهین برعقاید اهل بهاء میباشند .

استدلال گلپایگانی بحدیث ابن مهزیار

گلپایگانی میگوید : « و از احادیث مشهوره که محل وموقع ظهور از آن بصراحت مستفاد میشود حدیث علی بن مهزیار است واین حدیث را حضرت سید جلیل السید هاشم البحرینی در کتاب مدینة المعاجز درحدیث صدوبیستم از احادیث ظهور مهدی روایت فرموده است ونیز مجلسی علیه الرحمه آن را در کتاب غیبت مرقوم داشته است وآن حدیث مفصلی است واز جملهٔ عبارات آن این است که حسن بن علی علیهما السلام دراوصاف مؤمنین بمهدی موعود میفرماید تلوذ بفنائك من ملأ براهم الله بطهارة الولادة و نفاسة التربة مقدسة قلوبهم من دنس النفاق مهذبة افئدتهم من رجس الشقاق لينة عرائكهم للدين خشنة ضرائبهم في العدوان واضحة بالقبول اوجههم نضرة بالحق عيدانهم يدينون بدين الحق و اهله فاذا اشتدت اركانهم وتقومت اعمادهم بمكانفتهم طبقات الامم اذ تبعتك في ظلال شجرة بسقت افنان غصونها على حافات بحيرة الطبرية فعندها يتلألأ صبح الحق وينجلي ظلام الباطل ويقصم الله بك ظهر الطغيان ويعيد معالم

---

(۱) حدیث جابر از ابیجعفر علیه السلام در ص ۱۶۴ بحار میباشد که در مقام ذکر علامات میفرماید : « ويجيئكم الصوت من ناحيه دمشق بالفتح »

الایمان یودالطفل لواستطاع الیك نهوضاً ونواشطالوحش لو یجد نحوك مجازاً تهتزبك اطراف الدنیا بهجة وتهزبك اغصان العزنضرة وتستقربوانی العزفی قرارها وتؤب شواردالدین الی اوکارهایتهاطل علیك سحائب الظفر فتخنق کل عدو وتنصر کل ولی فلایبقی علی وجه الارض جبار قاسط ولا جاحد غامط ولاشان مبغض ولا معاند کاشح ومن یتوکل علی الله فهوحسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدراً . خلاصهٔ ترجمهٔ حدیث شریف این است که میفرماید که ملتجی بآن حضرت خواهند شد گروهی که خداوند ایشان را از نژاد پاك وطینت مرغوب آفریند قلوبشان پاك باشد ازپلیدی نفاق ودلهاشان پاکیزه از رجس شقاق در امر دین خوشخوی باشند وخلیق ودرامر عدوان شدیدالضرب ودرشت جبینشان بقبول حق واضح ومنور ونهال وجودشان بامرحق ناضر ومخضر بدین حق واهل حق متدین باشند پس ارکان ایشان قوت گیرد وجمعیت ایشان بسبب بسیاری اقبال امم قوام یابد درظل همایون درختی که شاخهایش درحوالی دریاچهٔ طبریه سر کشد وبباله زیرا که نزدیکی طبریه صبح حق بدرخشد و تاریکی باطل زائل شود و خداوند بتوپشت طغیان را بشکند ومعالم ایمان را راجع فرماید آنگونه که کودك خورد اگر بتواند بسوی تو بشتابد ووحوش بسته اگر راه یابد بجانب توبگذرد اطراف عالم بسبب توازشادمانی باهتزاز آید وشاخسار عزت ازتو نضرت وطراوت یابد و بنیان عزت درمقرخود استقرار پذیرد وطیور پراکنده دین بلانه و اعشاش خویش رجوع نماید ابرظفر برتو بارد پس‌هردشمنی هلاك گردد و هردوستی نصرت یابد چندانکه در روی زمین یك جبار ظالم ویك منکر مستهزء و یك دشمن مبغض و یك معاند بددل باقی نماند . انتهی وطبریه که دراین حدیث مذکوراست شهریست مشهور از بلاد اراضی مقدسه و قریب بعکاء است و او را دریاچه‌ایست معروف ببحیرهٔ طبریه و نهر اردن مشهور که در کتب مقدسهٔ توراة و انجیل کثیر الذکر است ازاین بحیره خیزد . واین مدینه را هیرودس معروف که حضرت عیسی علیه‌السلام درزمان اومتولد شد باسم طیباریوس قیصر بنانهاد و اطراف این بحیره از کثرت بساتین از متنزهات بلاد سوریه واراضی مقدسه محسوب میشد والیوم بعض اراضی آن متعلق بهمایون غصن سدرهٔ مبارکه است لیقضی الله امراکان مفعولا . »

جواب استدلال گلپایگانی بحدیث ابن مهزیار

حدیث مزبور درصفحه ۱۱۳ بحار میباشد راوی او ابرهیم بن مهزیار ابواسحق اهوازی است نه علی بن مهزیار اهوازی حدیث مزبور چنانکه گلپایگانی میگوید مفصل است .

گلپایگانی صدر حدیث را که صریحا بزیان مدعای اوست اسقاط نموده و در ترجمهٔ آنمقدار از حدیث که نقل کرده نیز مختصر تحریفی نموده است .

حدیث مزبور را ابرهیم بن مهزیار از م ح م د بن الحسن صلوات الله علیه یعنی خود مهدی موعود نقل میکند که آنحضرت هم از پدر بزرگوارش حسن بن علی عسکری علیه السلام نقل میکند .

متن حدیث بغیر دوجمله درصدر آن بقیه جملاتی است بنحو خطاب که حسن بن علی علیه السلام تمام آنهـا را خطاب بفرزندش مهدی موعود فرموده حتی آنجائیکه وصف اهل طاعت ومؤمنین بآنحضرت را بیان مینماید ، ودرصدر حدیث هم تصریح است براینکه (م ح م د بن الحسن فرمود که پدرم بمن) چنین عهد و توصیه فرمود وچنین و چنان بمن فرمود .

آری ابرهیم بن مهزیار قبل از نقل فرمایشات حسن بن علی را ازفرزندش مهدی موعود علیهما السلام کیفیت جریان تشرفش را (درزمان غیبت صغری) بخدمت مهدی موعود نقل میکند چنانکه در ذیل حدیث هم جریانات بعدی بین خودش وآنحضرترا نیز نقل وبیان مینماید .

وما اینك بترجمهٔ تقریبی حدیث حسن بن علی علیهما السلام از ابتدای آن در اینجا میپردازیم وعین عبارات حدیثرا نیز ازبحار در پاورقی نقل مینمائیم (۱) تا

---

(۱) فی البحار عن کمال الدین مسنداً عن ابراهیم بن مهزیار عن م ح م د بن الحسن صلوات الله علیه قال : « ان ابی صلی الله علیه عهد الی ان لااوطن من الارض الااخفاها واقصاها اسرارا لامری و تحصینا لمحلی من مکاید اهل الضلال والمردة من احداث الامم الضوال فنبذنی الی عالیة الرمال وجبت صرایم الارض تنظرنی الغایة التی عندها یحل الامر و ینجلی الهلع وکان صلوات الله علیه انبط لی من خزاین الحکم وکوامن العلوم ما ان اشعت الیك منه جزءاً اغناك عن الجملة اعلم یا ابا اسحق انه قال صلوات الله علیه یا بنی ان الله جل ثنائه لم یکن لیخلی اطباق ارضه و اهل الجد فی طاعته و عبادته بلا حجة یستعلی بها و اماماً یؤتم به و یقتدی بسبل سننه و منهاج قصده و ارجو

بقیه در صفحهٔ بعد

پرده از روی‌طراری وخیانت بزرگ گلپایگانی برداشته شود انشاء الله تعالی .

ابرهیم‌بن مهزیار (ابواسحق) درمتجاوز ازهزارسال قبل (درغیبت صغری) از م ح‌م‌د بن‌الحسن (یعنی مهدی موعود) صلوات‌الله علیه نقل مینماید که آنحضرت فرمود : «پدرم (ص) (یعنی حسن بن علی عسکری علیه‌السلام) بمن توصیه فرمود که برای خود وطن نگیرم مگر پنهان ترین ودورترین اماکن ارض را تا اینکه امرم مخفی باشد و محلم از کید گمراهان وسرکشان امم حادثهٔ ضاله محفوظ بماند پس مرا بسمت تلهای بلند ریگزار و اراضی بی‌آب وعلف انداخت ، وغایت و عاقبتی که آن هنگام امر گشوده میشود وجزع زائل میگردد انتظار مرا میکشد ، و پدرم صلوات‌الله علیه‌ازخزائن‌حکمتهاواسرارعلوم برای‌من‌استخراج واظهار نمودمقداری که اگرجزئی ازآنرا بتوفاش کنم تورا ازهمه بی‌نیازمیکند . ای ابا اسحق بدان که پدرم صلوات الله علیه فرمود ای‌پسرمن همانا خداجل ثنائه اطراف روی زمین

یا بنی‌ان‌تکون‌احدمن‌اعده‌الله لنشر الحق و طی الباطل و اعلاءالدین و اطفاء الضلال فعلیك یا بنی بلزوم خوافی الارض و تتبع‌اقاصیها فان لکل‌ولی من اولیاءالله عزوجل‌عدوا مقارعا و ضدامنازعا افتراضاً لمجاهدة اهل نفاقه و خلافه اولی الالحاد والعناد فلایو حشنك ذلك و اعلم ان قلوب اهل‌الطاعة‌والاخلاص‌نزع‌الیك‌مثل‌الطیراذا امت‌اوکارها وهم‌معشر یطلعون بمخایل‌الذلة‌والاستکانة وهم عندالله بررة اعزاء یبرزون بانفس مختلة محتاجة و هم اهل القناعة والاعتصام استنبطوا الدین فوازروه علی مجاهدة الاضداد خصهم‌الله باحتمال‌الضیم لیشملهم باتساع العزفی دارالقرارو جبلهم علی خلایق الصبر لتکون لهم‌العاقبة الحسنی وکرامة حسن‌العقبی فاقتبس یا بنی نورالصبر علی موارد امورك تفز بدرك الصنع فی مصادر ها و استشعر العز فیما ینوبك تحظ بماتحمد علیه انشاء الله فکانك یا بنی بتایید نصرالله قد آن و تیسیرالفلج و علوالکعب قد حان‌وکانك بالرایات الصفر والاعلام البیض تخفق علی اثناء اعطافك ما بین الحطیم و زمزم وکانك بترادف البیعةو تصافی‌الولاء یتناظم‌علیك تناظم‌الدرفی‌مثانی‌العقودوتصافق‌الاکف‌علی‌جنبات‌الحجرالاسودتلوذبفنائك من‌ملاءبراهم الله من طهارة الولاء و نفاسة التربة مقدسة قلوبهم من دنس النفاق مهذبة افئدتهم من رجس الشقاق لینة عرائکهم‌للدین خشنة ضرائبهم عن العدوان واضحة بالقبول اوجههم نضرة بالفضل عیدانهم یدینون بدین‌الحق واهله فاذا اشتدت ارکانهم و تقومت اعمادهم قدت بمکاثفتهم طبقات الامم اذتبعتك فی ظلال شجرة دوحة بسقت افنان‌غصونها علی حافات بحیرةالطبریة فعندها یتلالاء صبح الحق وینجلی ظلام الباطل و یقصم‌الله بك الطغیان و یعید معالم الایمان یظهربك استقام الآفاق وسلام الرفاق یودالطفل فی المهد لواستطاع الیك نهوضا و نواشطالوحش لویجد نحوك مجازا تهتزبك اطراف الدنیا بهجة و تهزبك اغصان العز نضرة و تستقر بوانی العزفی قرارهاوتؤب‌شوارد الدین‌الی اوکارها یتهاطل‌علیك‌سحایب‌الظفر فتخنق‌کل‌عدووتنصرکل‌ولی فلایبقی علی‌وجه‌الارض جبار قاسط ولا جاحد غامط ولاشان‌مبغض‌ولا معاند کاشح و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره . »

واهل جد درطاعت وعبادت را ازوجودحجتی که باواستعلاء جسته شود وامامی که باوپیروی‌شده وبراههای‌سنن‌او وطریقهٔ میانه ومستقیم اواقتداء شودخالی نمیگذارد وامیدچنان دارم ای‌پسرمن که توازجمله کسانی باشی که خدای ایشانرا برای‌منتشر ساختن حق وبرچیدن اساس باطل وبلند نمودن بنای دین و خاموش کردن آتش گمراهی مهیا نموده است پس ای‌پسرمن برتو باد بقرار گرفتن در جایهای پنهان و تتبع اماکن دور زیرا هرولی از اولیای خدای عزوجل را دشمنی است کوبنده و ضدی است‌منازع بجهت‌اینکه اومجاهده بااهل نفاق ومخالفینش را که ازصاحبان الحادوعناد میباشند واجب میداند پس ترا این امرمتوحش نگرداند ، و بدان کـه قلوب اهل طاعت و اخلاص بسوی تو مشتاقند مانند اشتیاق طیور هنگامیکه قصد آشیانهٔ‌خودشان نمایند . (وپس‌از ذکرتوصیفاتی از اهل طاعت واخلاص ، میفرماید)

ای پسرمن‌برموارداموردلترا بنور صبرنورانی گردان تادر مصادرآن امور بدرك صنع‌خدا واحسان اوفائز شوی ، وعزت‌را درمصائب وبلیاتی که بتو میرسد استشعار نما تااینکه‌بچیزهائی که‌حمد وثنای‌تو برآن گفته‌شودانشاءالله‌بهره‌مندشوی ، ای‌پسرمن گویا که میبینم‌وقت تأییدتوبیاری‌خداوفتح وظفروعزت‌وغلبهٔ‌تو بردشمنان فرا رسیده و گویا که در ما بین حطیم‌وزمزم دراطراف وجوانب‌تو پرچمهای‌زرد وعلمهای سفید در اهتزاز است وگویا می‌بینم تورا به بیعت پی درپی و دوستی و یاری باصفا و خلوص منتظم میشود بر تو مانند منتظم شدن دردرمثانی قلاده‌ها و بهم خوردن دستها براطراف حجرالاسود . ملتجی‌میشوند بتوگروهی کـه خداوند ایشان را ازنژاد پاك (یاازدوستی پاك) وطینت‌مرغوب‌آفریده قلوبشان پاك باشد ازپلیدی نفاق‌ودلهاشان پاکیزه از رجس‌شقاق ، در امر دین خوش خوی باشند و خلیق، ودرامرعدوان‌شدیدالضرب ودرشت ، صورتهایشان بقبول‌حق واضح ومنورو نهال وجودشان بفضل ناضرومخضر ، بدین حق واهل حق متدین باشند ، پس‌چون ارکان ایشان قوت گیرد واعماد ایشان قوام پذیر بسبب بسیاری و انبوهی بیعت کنندگان ومؤمنین بتو ، طبقات امم (ضاله) پراکنده ومستاصل شوند ، نگاه کـه در سایهٔ درخت بزرگی که شاخهایش بر حوالی دریاچهٔ طبریه سر کشد وبیالـد بتو بیعت ومتابعت کنند ، پس در آنموقع صبح حق بدرخشد وتاریکی باطل‌زائل

شود و خداوند بتو پشت طغیان را بشکند و معالم ایمان را راجع فرماید ، امراض روحانی آفاق و سلامتی رفقارا بتو ظاهر سازد ، کودك در گهواره دوست دارد اگر بتواند بسوی تو بشتابد و وحوش اگر راه یابند بجانب تو بگذرند ، اطراف عالم بسبب تو از شادمانی باهتزاز آید ، وشاخسار عزت از تو نضرت وطراوت یابد و بنیان عزت در مقر خود استقرار پذیرد وطیور پراکندهٔ دین بلانه‌های خویش رجوع نمایند ابر ظفر بر تو بارد پس هر دشمنی را خفه وهلاك میکنی وهر دوستی را یاری و نصرت میدهی پس در روی زمین یك جبار ظالم ویك منکر مستهزء ویك دشمن مبغض ویك معاند معرض باقی نماند ، ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره .»

خوانندگان توجه بفرمایند ـ گلپایگانی در عبارات گذشته‌اش قبل از ذکر اینحدیث میگوید : « واز احادیث مشهوره که محل و موقع ظهور از آن بصراحت مستفاد میشود حدیث ابن مهزیار است . » مرادش از محل وموقع ظهور در این استدلال ، طبریه است که در حدیث مزبور ، حسن بن علی علیه السلام نامی از آن برده و فرمودند (فعندها یتلألأ صبح الحق وینجلی ظلام الباطل) وآن در نزدیکی عکاء که در اواخر مرکز ومقر جناب بهاء آنجا بوده واقع است .

میگوییم : الحق مستفاد از گفتار حضرت حسن بن علی عسکری علیه السلام در اینحدیث چنین است که : فرزند بلافصل آنحضرت شخص م ح م د بن حسن (که در زمان خود او موجود وزنده بوده زیرا اینحدیث را خطاب بخود او نموده و فرموده است) بعد از آنحضرت همچنان زنده وموجود ولکن مامور باختفای از مردم است تا هنگام مؤید شدن او بیاری خدا وزمان عزت و غلبه او بر دشمنانش که در آنروز ها (که بدو ایام ظهور اوست) مابین حطیم وزمزم (در مکه معظه در مسجد الحرام) پرچمهای زرد و علمهای سفید در اطراف وجوانب او باهتزاز در آید و از همانجا پی در پی باو بیعت خواهند نمود تااینکه ارکان آنحضرت قوت گیرد و (ضمناً در سیرش) همان حضرت م ح م د بن حسن بطبریه ودریاچهٔ طبریه برسد و در سایهٔ درخت بزرگی (بالخصوص) جمعیتی بوی بیعت و متابعت کنند تابالاخره در همان موقع بسبب کثرت یاران و مؤمنین بآنحضرت طبقات امم ضاله (که اگر فرقهٔ بهائیه که در آنحدود تمرکز پیدا نموده‌اند تا آنروز باقی بمانند از آنجمله خواهند بود) پراکنده و مستاصل شوند پس در آنموقع حق

درخشان و باطل زائل شود پشت طغیان بآنحضرت شکسته و معالم ایمان راجع گردد تابالاخره امر آنحضرت منتهی بآن شود که همهٔ دشمنان وی بدست آنحضرت خفه و هلاك گردند و در روی زمین یك جبار ظالم و یك منکر ومعاند برای وی باقی نماند .

و اینك می گویم : (اگر بخواهند برای سید باب باین حدیث استدلال کنند) آیا سید باب هیچ بطبریه رفته است ؟

(واگر بخواهند برای میرزای بهاء استدلال کنند چنان که ظاهراً این معنی مراد گلپایگانی است) آیا میرزای بهاء که بعکاء نزدیکی طبریه رفته است هیچ بمکه هم قبلا یا بعداً رفته تا چه رسد که دعوت علنی آنجا نموده و باو در آنجا قسمی بیعت شده باشد که گفته شود دراطراف وجوانب وی پرچمها وعلمها افراشته بوده است ؟

آیا دشمنان و منکران سید باب و جناب بهاء ، و جباران و ستمکاران در روی زمین بدست آنها همه مغلوب و هلاك شده بقسمی که احدی از آنها باقی نمانده اند ؟

پیداست که جواب این سئوالات همه منفی (نه) است .

بالاتر از همه آیا سید علیمحمد پسر میرزا رضای بزاز متولد سنه ۱۲۳۵ هجری یا حسینعلی پسر میرزا عباس نوری متولد سنه ۱۲۳۳ هجری همان شخص م ح م د بن حسن عسکری موجود در متجاوز از هزارسال قبل مخاطب باین خطابات مذکور درحدیث که مامور باختفاء دربیابانها تامدتی وسپس شخص اومؤیدومنصور گشته وبشرحی که گفته شد ظاهرشود بوده اند ؟! البته صد البته جواب خردمند منصف منفی خواهد بود .

پس نیست وملعون باد چنین جسارت وخیانت که گلپایگانی دراین استدلال مانند سایر استدلالاتش نموده است .

لازم است که آقایان بهائیها متوجه شده قدری بخود آیند و از تبعیت چنین ننك ورسوائی وافتضاح درعالم کناره گیری جویند .

گلپایگانی در دنبالهٔ احادیث گذشته می گوید :

استدلال گلپایگانی بآیهٔ واستمع یوم ینادی المناد من مکان قریب

« و ماخذ این احادیث که مشعر برمقام ارتفاع ندای الهی است این آیهٔ مبارکه است که در سوره ق میفرمایدواستمع یوم ینادی المناد من مکان قریب یوم یسمعون الصیحة بالحق ، ذلك یوم الخروج یعنی گوش دار روزی را که منادی ندا خواهد فرمود از مکانی نزدیك یعنی نزدیك ببلادعربیه که محل نزول همین آیهٔ مبارکه است درروزی که میشنوند صیحه را بحق آن روز است روز خروج ومفسرین از اهل تسنن واهل تشیع متفقاً در تفسیر این آیه فرموده اند که ندای الهی ازصخرهٔ بیت المقدس بلند میشود یعنی از جبل کرمل که در توراة بجبل مقدس وجبل بیت الله از آن تعبیر فرموده است . »

ناگفته نماند : دردنبالهٔ این عبارات درفرائد عباراتی است که از آنها استفاده قطعی میشود که مراد گلپایگانی در تمسك باین آیهٔ شریفه و چند روایت قبل ، استدلال برای حقانیت شخص ثانی یعنی میرزای بهاء بوده است .

جواب استدلال گلپایگانی بآیهٔ و استمع یوم ینادی المناد الایة

واینك درمقام جواب از آیهٔ مبارکه میگویم :

اولا ـ نه در خود آیهٔ شریفه شاهدوقرینه ای است که مراد از (مکان قریب) صخرهٔ بیت المقدس است ونه روایتی که در آن تفسیر (مکان قریب) بصخرهٔ بیت المقدس شده باشد در دست داریم بنابراین تفسیر گلپایگانی مکان قریب را بصخرهٔ بیت المقدس مصداق حقیقی تفسیر برأی است که صاحبان قرآن منع شدید از آن نموده اند ، گذشته از این واضح است که هر کس پیش خود وبرأی دلخواه معنائی برای کلامی وآیه ای بکند در مقام استدلال بر هر مدعائی که باشد خصوصاً راجع باعتقادیات آن حجتی اصلا پیدا نخواهد نمود .

گلپایگانی میگوید : مفسرین از اهل تسنن وازاهل تشیع متفقاً در تفسیر این آیه فرموده اند که ندای الهی از صخرهٔ بیت المقدس بلند میشود .

میگویم : جدا دروغ گفته است ، اینمردك کذاب از دروغگوئی وپشت هم اندازی هیچگونه شرم و پروائی نداشته است .

آنچه از تفاسیر اهل سنت وشیعه که نویسنده دیده ام و عین عبارات بعضی

از آنها را در پاورقی میآورم (۱) بدست‌میآید اینست : اکثر براین رفته‌اند که‌از (مکان قریب) مکان خاصی مراد نیست بلکه این کلمه اشاره و کنـایه است از اینکه صوت منادی مزبور در آیه بر احدی مخفی نخواهد ماند بلکه بحیثی است که بالسویه بهمه کس‌رسیده وهمه کس آنرامیشنوند پس گویا که از مکانی که نزدیك ایشان است ندا کرده شوند ، وشاید همین مراد بعضی باشد که گفته اند ندا از بیخ موهای شنوندگان باشد وبعض دیگر که گفته‌اند که نـدا از تحت قدمهای ایشان خواهد بود .

وبعضی گفته‌اند ندای مزبور صیحه از جانب آسمان است باسم قائم و اسـم پدرش سلام الله علیهما . آری تنها از یکنفر اهل‌سنت نقل شده که (مکان قریب) را بصخرهٔ بیت المقدس تفسیر نموده است .

وثانیاً ــ برتقدیر اینکه مدرك معتبری برای تفسیر (مکان قریب) بصـخرهٔ بیت المقدس دردست میبود میگوییم صخرهٔ بیت المقدس را جناب گلپایگانی بچه

(۱) درتفسیرکبیر امام فخر رازی‌که از اهل سنت است : «قوله تعالی من مـکان قریب اشارة الی ان الصوت لایخفی علی احد بل یستوی فی استماعه کل احد و علیهذا فلا یبعد حمـل المنادی علی الله تعالی اذ لیس المراد من المکان القریب نفس المکان بل ظهور النداء و هو من الله تعالی اقرب وهذا کما قال فی هذه السورة ونحن اقرب الیه من حبل الوریـد و لیس ذلك بالمکان .»

واز تفسیر قاضی نیز‌که‌ازاهل سنت است : «من مکان قریب‌بحیث یصل نداؤه‌الی‌الکل علی سواء .»

ودر تفسیرعلامه‌ابی‌السعود‌که‌ایضاً‌ازاهل‌سنت‌است : «من‌مکان قریب بحیث یصل نداؤه‌الی الکل علی سواء وقیل من صخرة بیت المقدس وقیل من تحت اقدامهم و قیل من منابت‌شعورهم.»

ودر تفسیر صافی از شیعه : «من مکان قریب بحیث یصل نداؤه الی الکل علی سواء .»

ودر تفسیر برهان از شیعه : «واستمع یوم ینادی المناد من مکان قریب علی بن ابراهیم قال‌قال ینادی المناد باسم القائم واسم ابیه علیهما السلام قوله تعالی یوم یسمعون الصیحة بالحق ذلك یوم الخروج قال صیحة القائم من السماء .»

و از تفسیر مجمع البیان : « قیل انه ینادی منادمن صخرة بیت المقدس ایتها العظام البالیة‌والاوصال المنقطعة و اللحوم‌المتمزقة قومی لفصل القضاء وما اوعدالله لکم من الجزاء عن قتادة وقیل ان المنادی هو اسرافیل یقول یا معشر الخلایق قوموا للحساب عن مقاتل وانما قال‌من مکان‌قریب لانه یسمعه‌الخلائق کلهم علی‌حدواحد فلا یخفی علی احد قریب‌ولا بعیدفکانهم نودوا من مکان یقرب منهم .»

مدرکی باز تفسیر بجبل کرمل نموده اند آری مدرك ایشان ، تنها هوس اینست که بالاخره مراد آیه را باینوسیله متصل بعکا نماید و گرنه مراد از صخرهٔ بیت المقدس که در اطلاقات گفته میشود ، سنگ معروف بزرگی است در مسجد بیت ـ المقدس که مردم بدیدن آن میروند .

و برهر عاقل بصیری پوشیده نیست که صدا و منادی شهر بیت المقدس آنهم از صخرهٔ واقع در مسجد غیر منادی وصدای شهر عکا خواهد بود زیرا عکـا و بیت المقدس دوشهر جدا از یکدیگرند .

و ثالثا ـ باز بفرض صحت تفسیر (مکان قریب) بصخرهٔ بیت المقدس و گذشته نیز از اشکال مزبور در وجه دوم میگوییم : مفاد اجمالی آیه در اینصورت منتها چنین گردد که روزی ندا وصیحه‌ای بحق از صخرهٔ بیت المقدس بلند شده و شنیده میشود ولی اینمعنی اثبات این رانمیکند که هر صدا ویا ندائی ویا بالخصوص صدا وندای میرزای بهاء که از آنجا بلند شود صیحهٔ مزبور خواهد بود .

باری الحق باید گفت گلپایگانی در این استدلالش خود را نیز از جملـهٔ مصادیق حقیقی آیهٔ شریفه والذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ماتشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تاویله قرار داده است .

استدلال گلپایگانی بحدیث ابان بن تغلب

گلپایگانی بالاخره در آخرین مرحلهٔ ادلهٔ بشاراتی خود (یعنی آخر فصل ثانی کتاب فرائدش که در کیفیت احتجاج باحادیث وبشارات قبل ، برای عقاید اهل بهاء نوشته است) بحدیث ابان بن تغلب تمسك نموده ومدلول آنرا اشاره بمکان ارتفاع ندای سید باب ومیرزای بهاء میگیرد .

حدیث مزبور چنانکه خود گلپایگانی نقل وترجمه مینماید چنین است : قال قال ابو عبدالله علیه‌السلام ان اول من یبایع القائم علیه‌السلام جبرائیل ینزل فی صورة طیر ابیض فیبایعه ثم یضع رجلا علی بیت‌الله الحرام ورجلا علی بیت المقدس ثم ینادی بصوت طلق ذلق تسمعه الخلائق اتی امر الله فلا تستعجلوه یعنی اول کس که با قائم علیه‌السلام بیعت نماید جبرئیل باشد که بصورت مرغی سفید نازل شود وبا آن حضرت بیعت نماید پس یکپای خود را بر بیت‌الله‌الحرام وپای دیگرش را بر بیت‌المقدس نهد و بصوت فصیح بلند که همهٔ خلق بشنوند ندا کند که اتی امر الله فلا تستعجلوه .

ومیگوید : «اینحدیث بصراحت دلالت مینماید که موقع ارتفاع ندا این دو مقام مقدس گردد وندای آسمانی از این دو بیت رفیع مسموع خلایق شود .»

وچنانکه از عبارات دیگرش در فرائدقبل از ذکر اینحدیث استفاده قطعی میشود حاصل مرادش اینکه در این حدیث شریف از موقع و مکان ارتفاع ندای سید باب به بیت الله الحرام در مکهٔ معظمه واز موضع ارتفاع ندای میرزای بهاء به بیت المقدس یادشده است .

جواب استدلال گلپایگانی بحدیث ابان بن تغلب

میگوییم : در اینحدیث که بزعم گلپایگانی بموضع ارتفاع ندای نقطهٔ اولی سید باب وموضع ارتفاع ندای جمال اقدس ابهی میرزای بهاء اشاره شده وباقرار خود گلپایگانی حدیث مزبور صریحا دلالت مینماید بر اینکه موقع ومکان ارتفاع ندا ، این دو مقام مقدس یعنی بیت الله الحرام در مکه معظمه ودیگری بیت المقدس میگردد .

چه شد با اینکه در خارج مقر وموضع میرزای بهاء ایام دعوتش بدواً شهر ادرنه وسپس عکا بود از خود ایندو مکان در حدیث مزبور اصلا نامی برده نشد وبیت المقدس را که شهردیگری میباشد یاد نمودند ؟

آیا امام صادق علیه السلام اسم ادرنه وعکارا بلد نبودند ویا اشتباه نمودند وبجای آنها بیت المقدس را یاد نمودند ویا عمداً خواستند مسلمانانرا باشتباه وگمراهی اندازند ؟

وآیا راستی از مکهٔ معظمه هم صدای سید باب بدعوت مرتفع گشت ؟

حقیقت امر این است که گلپایگانی هر چه بیشتر دست وپا کرده وخودرا باینهدر وآندر زده وخواسته برای جلب رضایت اربابانش بر دعاوی ایشان بیشتر دلیل بتراشد وگرد آورد حق متعال اورا بقلم خودش درعالم نزد اهل بصیرت و انصاف بیشتر رسوا ومفتضح فرموده است .

تا اینجا جمیع ادلهٔ فصل دوم احتجاجات جناب گلپایگانی نیز تمام شدو چنانکه خوانندگان محترم دقت وتامل فرموده وبدیده انصاف نگریسته باشند البته تصدیق فرموده اند از بین همهٔ روایات وآیات وکلماتی که گلپایگانی تمسك بآنها نموده حتی یکی هم برای مدعای اودلالتش صحیح ومفید نبوده بلکه رویهمرفته دلالت آنها

صد در صد بضرر ورسوائی او وببطلان وبی‌پایگی دعاوی او نزد اهل بصیرت تمام شده است .

آری حق متعال وقادر علی الاطلاق عز شأنه این چنین ، باطل را ضایع و حجت اورا نابود میسازد وله الحمد علی هدایته .

دلیل سوم گلپایگانی درفرائد بر عقاید بهائیها

گلپایگانی در فرائد در مقام بیان دلیل سوم بر عقاید بهائیها که دلیل تقریر است میگوید : « فصل ثالث در چگونگی استدلال بدلیل تقریر - اعلم ایها السید المجید ایدك الله وایانا بالبصارة الکاشفة والرأی السدید که دلیل تقریر اکبر دلیلی است که علمای اعلام در تفریق بین الحق والباطل بآن تمسك جسته‌اند ودر کتب ومصنفات خود بآن مبسوطاً ومفصلا استدلال فرموده‌اند . وتقریر این دلیل بدین گونه است که اگر نفسی مدعی مقام شارعیت شود وشریعتی تشریع نماید وآنرا بخداوند تبارك وتعالی نسبت دهد وآن شریعت نافذ گردد و در عالم باقی ماند این نفوذ وبقا برهان حقیقت آن باشد چنانکه بالعکس زهوق وعدم نفوذ دلالت بر بطلان دعوت زائله غیر باقیه نماید . خاصه اگر نفوذ وبقای کلمهٔ حق چنانکه عادة الله در ارسال رسل و تشریع شرایع بآن جاری شده است بعلوم و معارف کسبیه ویا بعصبیت ومعاونت قومیه ویا بمکنت وثروت ظاهریه ویا بتسلط و عزت دنیویه متعلق ومربوط نباشد در این صورت حتی بر فلاسفه که تتبع علل نمایند نیز حجت بالغ گردد ونفوذ وبقای آن بصرف ارادهٔ غیبیهٔ الهیه انتساب یابد چه وجود معلول بدون علت متصور ومعقول نباشد وخلاصة القول حق جل جلاله در جمیع کتب مقدسه سماویه باین برهان عظیم احتجاج فرموده وبقای حق و زهوق وزوال باطل راآیت کبری ودلیل اعظم شمرده است.و خصوصاً در قرآن مجید تصریحاً وتمثیلا در مواضع متعدده این مسئله نازل گشته چنانکه در سوره مبارکهٔ شوری میفرماید والذین یحاجون فی الله من بعد ما استجیب له حجتهم داحضة عند ربهم وعلیهم غضب ولهم عذاب شدید ترجمهٔ آیهٔ شریفه این است که کسانیکه محاجه ومجادله مینمایند در امر خداوند بعد از آنکه اجابت کرده شد یعنی خلق قبول نمودند واجابت کردند حجت ایشان باطل و زائل است نزد پروردگار و غضب الهی بر ایشان احاطه نماید و عذاب شدید نازل گردد . وسورهٔ شوری مکیه است ووقتی نازل شد که اصحاب حضرت رسول جمعی قلیل

بودند مع ذلك میفرماید که پس از آنکه این جمع قبول کردند واجابت نمودند خدا را من بعد حجت مجادل باطل باشد واحتجاجشان سبب نزول خشم خداوند گردد. وسبب همین است که برهر عاقل متفرس اگراندکی تامل نماید واضح میشود که جز خداوند تبارك وتعالی احدی قادر برانفاذ وابقای شرائع نباشد وقاهریت و احاطهٔ قدرت الهیه مانعست که شریعت باطلهٔ کاذبه باقی ماند این است که درهمین سورهٔ مبارکه نیز میفرماید ام لهم شرکاء شرعوالهم من الدین مالم یأذن به‌الله ولولا کلمة الفصل لقضی بینهم وان الظالمین لهم عذاب الیم میفرماید ویابرای ایشان شرکائیست که برایشان شریعتی تشریع نموده باشند بدون اذن خداوند واگر کلمهٔ فصل نبود هرآینه حکم شده بود میانهٔ ایشان و هرآینه برای ستمکاران عذابی است دردناك یعنی تاکنون آیا شده است کـه احدی شریعتی بدون اذن خداوند تبارك و تعالی تشریع نموده باشد کـه این ظالمان امر اسلام را بـآن قیاس کنند و شریعت مجعوله شمرند . »

جواب استدلال گلپایگانی بدلیل تقریر

میگوئیم : خود ایندلیل تقریر که مجرد نفوذ وبقای شریعت هرشارعی برهان بر حقیت آن باشد دعوائی است بدون دلیل وبرهان وباطل و کذب و گلپایگانی آنچه را که برسبیل اشاره یاتصریح برتثبیت وحقیقت این دلیل تقریر ذکر نموده ناتمام و وغیر مثبت است بلکه بعض آنها مثبت خلاف مدعای او میباشند چنانکه مشروحاً میآید انشاء الله تعالی . وبعض آنها دلالت دارند براینکه امر باطل بالاخره زائل است وبرای همیشه باقی نخواهد ماند .

ولی اینگونه دلیل ، مطلب گلپایگانی را ثابت وتامین نمیکند که میخواهد مجرد نفوذ و بقائی که برای شریعت هر شارعی مانند باب و بهاء پیدا شود آنرا برهان برحقیت آن‌شریعت قراردهد وبگوید شریعت باطل هیچ نفوذ و بقائی پیدا نخواهد نمود وحق‌متعال شارع کاذب را مهلت ندهد که شریعتی تشریع نماید .

آری میگوئیم : اگرنفسی مدعی شارعیت شود که‌اولا احتمال‌عقلائی برصدق دعوی اوباشد وسپس نیزبدلیل دیگری صحت و صدق او ثابت شود و هیچگونه اسباب ظاهریه برنفوذ وبقاء شریعت اوبنظر نرسد نفوذ وبقاء شریعت چنین شارعی نیزمؤید صحت وحقیت او میگردد وگرنه مجرد نفوذ وبقائی آنهم در مورد مانند

تشریع سید باب و میرزای بهاء (که صاحبان آیات فاضحه و دروغها و افترائات واضحه بوده‌اند چنانکه درجواب دلیل اول گلپایگانی مشروحا نمونهٔ آنها گذشت، علاوه براینکه دعوی شارعیت ایشان پس ازختم رسالت برحسب ضرورت و نصوص متواتره ازشریعت حقه ثابته بوده است) هرگزدلیل برصحت و حقیت آن نخواهد بود چون بعلت فوق اساساً احتمال صدق در دعوی ایشان نیست تا چه رسد که‌دلیل دیگری هم بر صحت دعوی آنان قائم شده باشد پس چگونه ممکن است اینمقدار ازنفوذ وبقائی که برای شریعت آنها آنهم دراثراسباب وعلل ظاهریه(که درپاورقی اشاره خواهد شد) پیدا شده مؤید صحت و حقیتی گردد .

گلپایگانی درعبارات گذشته میگوید : دلیل‌تقریرا کبردلیلی است که علماء اعلام بآن تمسك جسته‌اند .

میگویم : اگربعض علماء اعلام گـاه بنفوذ و بقاء تمسك جسته‌اند در مورد تحقق شرایطی که برای دلیل تقریر ما گفته‌ایم‌بوده است آنهم برسبیل تائید نه‌آنکه آنرا یکدلیل مستقل بلاشرط قلمداد نموده باشند تا چه رسد کـه آنرا اکبر ادله بلکه تنها دلیل برصحت دعوی انبیاء گرفته باشند چنانکه زعم گلپایگانی است.

زیرا گلپایگانی درضمن‌بیان دلیل تقریر بعین‌عبارت خود میگوید : «وخلاصة القول انسان چاره‌ای ندارد یا باید العیاذ بالله از حق واضح چشم بوشد و نعمت دیانت را که افضل جمیع نعم الهیه است انکار نماید ودهری شود و حق را انکار نماید یا ترجیح بلامرجح دهد ودینی را بلا دلیل حق داند وشریعتی را بلا برهان باطل شناسد وبحکم کریمهٔ انا وجدنا آبائنا علی امة وانا علی آثارهم مقتدون بتقلید مهلك اکتفا کند والا چاره‌ای نیماند که بدلیل تقریرمتمسك شود . »

میگویم : گلپایگانی بهمین سخنش درواقع بقلم خود نیز خط باطل برتمام ادلهٔ دیگرش برعقاید اهل بهاء کشیده است .

گلپایگانی میگوید : درآنجائیکه اسباب وعلل ظاهریه برنفوذ وبقاء نباشد دلیل تقریرحتی برفلاسفه نیزحجت بالغ گردد .

میگویم : درمورد باب و بهاء چنانکه کرارا گفته‌ام گذشته از اینکه اساساً احتمال صدق مدعا نیست (چون صلاحیت تشریع ازآنها منتفی است) اسباب وعلل

ظاهریه‌هم برای نفوذ وبقاء فراوان بوده است (۱) .

گلپایگانی برای تثبیت دلیل تقریر درعبارات گذشته بایهٔ شریفه (والذین یحاجون .

---

(۱) امور ذیل را میتوان از جملهٔ علل و اسباب نفوذ و پیشرفت مرام باب که پایه و اساس مذهب بهاء بوده است شمرد : اذهان مردم همیشه متوجه ظهور موعودی بوده و این امر وسیلهٔ سوء استفاده برای مدعیان مهدویت ازجمله سیدباب شده است .

سیدکاظم رشتی مخصوصاً عقیدهٔ قرب ظهور موعود منتظررا در اذهان شاگردان و مریدان شدیداً القاء نموده بود بقسمی که شاگردانش که ازآنجمله ملا حسین بشرویٔی – ملا علی بسطامی – ملا احمد مراغی – ملا محمدعلی بار فروشی بودند که بعداً از مبلغین فدوی باب شدند بعد ازسید رشتی بجستجوی شمس مقصود جدا بهر طرف افتادند این اشتهاء کاذب پذیرفتن ادعا را از هر مدعی برای آنان سهل و آسان مینمود .

دعوی بابیت یعنی شیعه کامل و واسطه بودن بین امام غائب و شیعیان (چنانکه دعوی سید باب در مراحل اولیه بوده) از نقطهٔ نظر مذاق شیخیه هیچ تازکی و غرابتی نداشت البته سید باب همین که عده ای مرید بادعای با بیت جمع نمود باین مقام قانع نشده فوراً قدم از این درجه بالا تر نهاد که من همان قائم موعود و مهدی منتظرم وسپس نیزمدعی کتاب و شریعت جدید شد که قائم موعود باید صاحب شریعت تازئی باشد .

وعده و نوید های سید باب بطالبین جاه ومقام ووا ماندههای از غافلهٔ اهل دنیا(مانند همان نامبردگان بالا) که چون من مالك شرق و غرب گردم سلطنت فلان مملکترا بزید تفویض مینمایم ریاست وولایت فلان شهررا بعمرو میدهم وهکذاوهکذا ، فریب خورده های بیچاره نیز برای رسیدن بمال ومکنت وریاست وسلطنت درشهرها واطراف و اکناف با تبلیغات حاد وحاری بجان عوام افتادند که موعود منتظر ما ظهور نموده ، چنین وچنان آیات بینات از او هویداست، هرکس در راه آن جناب شهید شود پس از چهل روز دو باره زنده خواهد گردید، بزودی آن‌حضرت دنیا را فتح و بهشت موعود خواهد نمود .

و برای عدهٔ شهوت پرست وارازل واو باش جامعه بتبلیغات دیگری پرداختند ، آزادی ورهائی از قیود تکالیف دین از هرجهت : تا آن‌حضرت مسلط بردنیا وجمیع مذاهب وملل نشده رسماً زمان فترت و بی تکلیفی است هرکس بعد از ایمانش بآن حضرت هرچه می خواهد بکند ، همه چیز طاهر همه چیز حلال است ، برزنان حجابی وعفتی لازم نیست ، هر زن هرچه میخواهد برای خودجفت بگیرد .....

تحریك اجانب ودخالت دول استعماری در امور داخلی ممالك مسلمین وایجاد اختلاف بین مردم از راه عقاید مذهبی در سرزمینی که تکیه بعقاید مذهبی دائر ورایج است وفتنه و آشوب برپا نمودن بمنظور سوء استفاده های استعماری .

از شواهدبارز اینمعنی : پس ازقصد سوء بابیها بناصرالدین شاه ، حکومت وقت که مامور به تعقیب شدید از آنها شد عده‌ای را بقتل رسانید وعده‌ای را بحبس انداخت که از اینها بود

بقیه در صفحه بعد

فی الله من بعدما استجیب له حجتهم داحضة عند ربهم و علیهم غضب و لهم عذاب شدید) استشهاد میجوید .

میگوییم : ازقول بعض مفسرین در بارهٔ تفسیر آیه مزبوره چنین نقل شده که بعد از اینکه یهود و نصاری استماع نعوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را قبل از بعثت ازعلماء واحبار نموده وازتوریة و انجیل قطع بحقیت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله کرده ودر واقع بدو ایمان آورده ونبوت او را قبول نمودند وقتیکه آنحضرت مبعوث گردید بااینکه اوصاف ونعوت معهوده مرکوز درقلوبشانرامشاهده نموده وآیات بینات ومعجزات باهرات داله برصدق آنجناب را برأی العین دیدند معذلك عناد و لجاج را پیش کشیده مجادله مینمودند ومیگفتند کتاب ونبی ما پیش از کتاب ونبی شما وامت رسول مااز تابعین پیغمبرشما بیش است ومااز شما بهتر وبحق اولی واحقیم پس حق متعال در آیهٔ شریفه میفرماید حجت آنان باطل و زائل است نزد پروردگارشان الایة .

و بعضی از مفسرین ضمیر (له) در آیه مبارکهٔ (من بعد مااستجیب له) را راجع بحضرت رسول صلی الله علیه و آله گرفته‌اند چون آیهٔ قبل از این آیه در سورهٔ شوری خطاب بآنحضرت است . پس قبلا ذکری از آنحضرت شده‌است بنابراین در این آیهٔ شریفه چنین می فرماید آنانکه مجادله واحتجاج مینمایند در دین خدا بعداز اینکه استجابت شد رسول او یعنی اجابت کرد خدای متعال دعای رسولش را درموارد عدیده باظهار

بقیه از صفحه قبل

میرزای بهاء از مرده سید باب پس بفعالیت ووساطت وتعقیب شدید سفیر روس جناب میرزای بهاء از حبس مستخلص وبرای دامن زدن آتش این فتنه ببغداد تبعید شد ، خود میرزای بهاء دریکی ازالواح خود تصریح اجمالی باینمعنی نموده میگوید :

« یا ملك الروس ... قد نصرنی احد سفراءك اذ کنت فی السجن تحت السلاسل والاغلال. »
(نقل از صفحهٔ ۷۸ یا ۷۶ کتاب مبین).

امروزه هم دستهای اجانب در پس پرده این دستگاهرا تقویت مینماید .

باید به گلپایگانی گفت باقرار خود جناب بهاء ناصر ومؤیداو ودر نتیجه مبقی شریعت باب بدست بهاء سفیر روس (خذلان خدا) بوده نه رضا وتائید خداوند متعال تا دلیل برحقیت آن گردد .

. باری پس نفوذ وبقاء این دستگاه بی علل واسباب نبوده ودلیل تقریر در بارهٔ آن جاری و حجت نمیگردد .

معجزات،دیگر جدال و حجت آنان باطل است نزد پروردگارشان (مدرك اختصاری این دو تفسیر از جمله ، تفسیر علامهٔ ابی السعود) .

پس آیهٔ مزبور بمجرد احتمال معنائی در آن موافق با دلیل تقریر آنرا نمیتوان دلیل بر صحت برهان تقریر قرارداد .

گلپایگانی در همان عبارات گذشته سپس باین آیهٔ مبارکه استشهاد میکند (ام لهم شرکاء شرعوا لهم من الدین مالم یاذن به الله و لولا کلمة الفصل لقضی بینهم و ان الظالمین لهم عذاب الیم) .

میگوییم : در تفسیر مجمع البیان در بارهٔ معنی این آیهٔ مبارکه چنین می نویسد : « بل الهولاء الکفار شرکاء فیما کانوا یفعلونه شرعوا لهم ای بینوا لهم و نهجوا لهم من الدین مالم یاذن به الله ای مالم یامر به الله و لا اذن فیه ای شرعوا لهم دینا غیر دین الاسلام. »

و در تفسیر علامهٔ ابی السعود ایضاً : « بل الهم شرکاء من الشیاطین و الهمزة للتقریر و التقریع » و در تفسیر کبیر امام فخر رازی : « ام لهم شرکاء شرعوا لهم من الدین مالم یاذن به الله معنی الهمزه فی ام التقریر والتقریع. »

حاصل معنی اینکه : بلکه برای این کفار شرکائیست که برای شان تشریع دین و شریعتی بغیر اذن خدا نموده اند و اگر کلمهٔ فصل و قضاء سابق الهی بتاخیر جزاء نبود هر آینه حکم شده بود میان ایشان و همانا برای ستمکاران عذابی است دردناک . پس کلمهٔ (ام) در آیه شریفه برای اضراب و متضمن استفهام تقریری و تقریعی است نه استفهام انکاری چنانکه گلپایگانی معنی کرده است. ٥

و چنانکه ملاحظه میشود آیهٔ شریفه بنابراین معنی، تکذیب گلپایگانی را در دلیل تقریر و تثبیت و تقریر خلاف مدعای ویرا مینماید .

پس این آیهٔ شریفه دلیل برای ماست که می گوئیم تشریع باطل در خارج ممکن است واقع شود و نفوذ و بقائی نیز پیدا کند و هرگز امتناعی ندارد بنابراین مجرد نفوذ و بقاء ، دلیل و برهان بر حقیت شریعت نمیگردد .

گلپایگانی میگوید : بلی یاسیدی الجلیل این خلق العیاذ بالله خدائی عاجز و غافل تصور نموده اند و یا بالاسم و التقلید لا بالحقیقة و التحقیق بخداوند اعتراف

کرده‌اند و الا چگونه تصور توان نمود که مصداق کلمهٔ مبارکه و هو القاهر فوق عباده کاذبی را مهلت دهد که شریعتی بدون اذن او تشریع نماید و این شرع کاذب باطل در عالم ثابت و باقی ماند .

میگوئیم : راست است که خداوند متعال غافل و عاجز نیست ولی این هم راست است که حلیم و مهلت دهنده هم هست . دنیا را دار امتحان و ابتلاء بندگانش قرار داده دلیل باطنی یعنی نور عقل و دلیل ظاهری یعنی انبیاء و اولیاء حقه برای هدایت آنها و اتمام حجت بر آنها نصب و بعث فرموده است هر کس بهر معصیتی گرچه بافتراء شریعتی باشد برخیزد قادر متعال نه غافل است و عاجز از اخذ فوری او و نه خوف دارد که در امهال و حلمش فرصت از دست او رفته و یا ضرری براو وارد آید، گر جملهٔ کائنات کافر گردند بردامن کبریاش ننشیند گرد ، پس چرا تصور نتوان نمود که کاذبی جعل شریعتی کند و خداوند متعال هم اورا فوراً اخذ ننموده بلکه مهلت دهد و شرع کاذب باطل او نیز در عالم برای مدتی گرچه طویل باشد دوام و ثبات و بقائی پیدا نماید .

آری چنانکه از بعضی مدارك استفاده میشود باطل برای همیشه نخواهد ماند .

باری جناب گلپایگانی بایك مهارت وزبر دستی، امتحان و امهال و خذلان الهی را در مورد مدعیان شرایع کاذبه، بنام دلیل تقریر برهان بر حقانیت آنها گرفته است .

گلپایگانی میگوید : و لعمرالله اگر نبود درقرآن مجید جز آیهٔ مبارکه ان جندنا لهم الغالبون و آیهٔ کریمهٔ ان الباطل کان زهوقا هر آینه حجت بر اهل اسلام تمام بود که بدانند هرگز حق مغلوب نگردد و هرگز باطل باقی نماند . و معلوم است که مقصود از غلبه که در آیهٔ شریفه میفرمایند نه غلبهٔ حربیه است و یا تغلبات دینویه زیرا که بسیاری از انبیاء علیهم السلام در غایت ذلت مقتول گشتند و دائماً مقربین و مخلصین گرفتار ظلم و اهانت ظالمین و مستکبرین بوده‌اند بلکه چنانکه با فصح بیان در کتاب مستطاب ایقان تفسیر فرموده‌اند مقصود غلبهٔ روحانیه است و نفوذ و بقای شریعت ربانیه .

میگوییم : نکتهٔ حساس در دلیل تقریر کـه مورد اختلاف ما و گلپایگانی است ومثبت مدعای کلپایکانی میگردد این است کـه گفته شود هرغلبه و نفوذ و بقائی دلیل برحقیت است و هرگز باطل نفوذ وبقائی پیدا نمیکند . امـا مفاد این قضیه که جندحق هرآینه غالب شوند البته مورد تصدیق مانیزهست وواضح است این مقدار از کفتار هرگز نفعی بحال کلپایگانی نبخشد یعنی مثبت حقیت شریعت هرشارعی که درخارج غلبه ونفوذ وبقائی پیدا نمود نخواهد بود .

بنابراین آیهٔ مبارکه ان جندنالهم الغالبون فتول عنهم حتی حین که در آن وعده غلبه ونصرتی برسولان بحق شده است، بتنهائی دلیل و شاهدی برای دلیل تقریر گلپایگانی نمیباشد .

واما آیهٔ کریمهٔ ان الباطل کان زهوقا میگوییم آیهٔ مزبور درسورهٔ بنی اسرائیل چنین است : وقل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و درتفسیر صافی از کتاب کافی از امام باقر علیه السلام درتفسیر این آیهٔ شریفه نقل میکنند که فرمود: «اذاقام القائم ذهب دولة الباطل . » یعنی چون قائم آل محمد (ع) قیام کند دولت باطل از میان خواهد رفت .

ولعمرالله اگرنبود جزاین آیهٔ کریمه وبالخصوص بضمیمهٔ تفسیرش که ازاهل بیت عصمت وطهارت در معتبرترین کتاب شیعه یعنی کتاب مستطاب کافی رسیده است هرآینه حجت بر اهل اسلام تمام بود که بدانندشریعت سید باب هرگز بحق نبوده و سید مزبور قطعاً موعود منتظر اسلام وقائم آل محمد علیهم السلام نبوده است چون بقیام او دولت مخالفین او که دولت باطل محسوب میشود ازمیان نرفته ومغلـوب نگشته است نه بغلبهٔ دنیویه چنانکه واضح است و نه بغلبهٔ روحانیه زیرا سید (جز از عدهٔ ناچیزی) فتح قلوبی نیز ننموده تا چه رسد فتح غالب قلوب بلکه قلوب تمام مردم را نموده باشد وسلطنت عقاید خلاف وباطل از تمام قلوب زائل شده باشد .

گذشته از اینکه در محل خود از جلد دوم این کتاب خواهد آمد انشاءالله تعالی که مقتضای نصوص متواتره ، غلبه آنحضرت نه تنها غلبه روحانی وغلبهٔ برافئده ناس است بلکه نسبت بخصوص آنحضرت از میان تمام اوصیاء غلبه وسلطنت ظاهری دنیوی نیز قطعاً خواهد بود .

پس این استشهاد واستدلال هم نه تنها برای‌مدعای گلپایگانی نفعی‌نبخشید بلکه بضرر وعلیه او تمام گردید.

گلپایگانی میگوید : واز جملهٔ آیات قرآن شریف که ممیز بین الحق والباطل ومثبت بقاء وثبات کلمهٔ الهیه وفنا وزوال کلمهٔ مجعولهٔ بشریه است این آیهٔ مبارکه است الم ترکیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها ویضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون ومثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض مالها من قرار وخلاصه مقصود از آیه مبارکه اینست که کلمه طیبه مانند درخت خوبی است که اصل اودر زمین ثابت واستوار باشد وشاخه آن بجانب آسمان سر کشد ودروقت خود بار آورد ودر هر حین فواکه‌واثمار بخشد . وکلمه خبیثه مانندددرخت‌خبیثی است که از روی زمین پراکنده‌باشد واورا قرار وثبات‌نباشد واین آیه صریحست بر اینکه هرگز کلمه خبیثه ثبات وقرار نیابد ودرارض‌باقی وثابت نماند . وچون در زمان حضرت خاتم الانبیا وبدو انتشار دین اسلام بعضی از نفوس مغروره که تشریع شرایع را امری سهل میپنداشتند مانندمسیلمه کذاب‌وطلیحه‌اسدی وغیرهما نیز با دعای رسالت قیام نمودند وگروهیرا فریفتند وایامی قلیل مردمی را بر گرد خود مجتمع ساختند وباین جهت باب انتقاد وایراد مکابرین باز شد ووسائل بحث وایراد مفتوح گشت‌وپیوسته براهل‌ایمان خورده میگرفتند ومجادله‌میکردند که اینك فلان وفلان نیز داعیه نبوت دارند وخودرا نبی مرسل‌میپندارند لهذااین آیات کریمه در قرآن نزول یافت تا ارباب قلوب صافیه فارق بین الحق والباطل را دریابند وفیمابین کلمهٔ طیبه وکلمهٔ خبیثه تمیز دهند وبر بقا وثبات دعوت صادقه وفنا وزوال دعوت کاذبه مطمئن‌وامیدوار گردند . وبیقین کامل بدانند که حق‌جل جلاله العیاذ بالله از خلق‌خود غافل نگشته ونوم وسنه‌اورا اخذ ننموده ومحالست که قاهر مقتدریکه بیك صیحه قبائل قویه عاد وثمود راهلاك فرماید وبیك اراده جبابره فرس وروم را بزاویه عدم کشاند بگذارد که دعوت کاذبی در عالم نافذ گردد ویا مفتری باطلی بدون اذن او شریعتی تشریع نماید و موجب هلاکت و گمراهی عالمی شود بل لازال باراده‌او حق غالب ونافذباشد وباطل مغلوب‌وزائل سنة الله التی قدخلت من‌قبل ولن تجد لسنة‌الله تبدیلا .

میگویـم : گلپایگانی در کتاب فرائد برای سد ثغور دلیل تقـریرش از ورود ایرادات و انتقاضات بمذاهب و شرایع باطله در خارج که در هـر زمان بوده و دارای نفوذ وبقابوده‌اند فکری تراشیده باینکه موضوع دلیل تقریر راتنها ادعای مقام نبوت و رسالت و شارعیت قرار میدهد و میگوید جمیع شرایع عالم دارای اصل صحیح نازل از جانب خداوند متعال بوده و همه را منتهی به هفت‌دین و شریعت بزرك می نماید ومی گویدبسبب طول زمان در هریك ازاین شرایع بدع فاسده‌ای داخل گشته است و نسبت بمذاهب مختلفه باطلی که از هریك از ادیان‌و شرایع انشعاب پیدانموده می گوید از موضوع دلیل تقریر خـارج است و مـانعی ندارد که برای مذاهب باطله که منتهی بیکی از ادیان حقه‌اند نفوذ و بقاءدرعالم بوده باشد .

ولی این آیهٔ شریفه که مورد استشهاد گلپایگانی برای دلیل تقریرش قرار گرفته بر حسب ظاهر چنانکه خوانندگان محترم ملاحظه‌می فرمایند مانندآیـهٔ گذشته ان الباطل کان ز هوقا اطلاق و تعمیم برای هر کلمهٔ خبیث و باطلی دارد چه آن شریعت باطل باشد ویامذهب‌باطل ویاغیر اینـدوازهرامر باطلی .

گلپایگانی در عبارات گذشته‌اش می گوید : این آیه در وقتی نازل‌شد که مانند مسیلمهٔ کذاب و طلیحهٔ اسدی و غیر هما بادعـای رسـالت قیام نمودند و مکابرین ، باهل ایمان چنین و چنان گفتند . مقصودش اینستکه مورد نزول آیـه برای تمیز شریعت و رسالت حق ازشریعت ورسالت‌باطل بوده‌است .

میگویم : گذشته از اینکه مورد نزول موجب تقیید ظاهر آیه نمی گردد ، برای این شان نزول که گلپایگانی ذکر نموده از روایات و یا کلمات مفسرین مدرکی ندیده‌ایم بلکه از روایات عدیده چنین استفاده میشود که کلمـهٔ طیبه و کلمهٔ خبیثه درآیهٔ شریفه برای اهل بیت پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم ودشمنان‌ایشان ازبنی امیه مثل زده‌شده است (۱)

---

(۱) در تفسیر صافی از عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل میکند که فرمود : هـذا مثل ضربه الله لاهل بیت نبیه (ص) ولمن عاداهم . و از مجمع البیان از امام باقر (ع) نقل‌می‌کند‌که در بارهٔ (مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة) فرمود : ان هـذا مثل بنی امیه . و غیر اینها از روایات .

و چون بر حسب ظاهر آیهٔ شریفه ، کلمهٔ خبیثه شامل هر امر باطل و مذهب باطل نیز میشود بااینکه مذهب باطل در خارج بتصدیق حتی گلپایگانی ممکن است نفوذ و بقاء پیدا کند و نیز بر حسب روایات که از کلمهٔ خبیثه بنی امیه اراده شده بنی - امیه هم در خارج نفوذ قوی و برای مدتی بقائی داشته‌اند پس معلوم میشود که مراد از بیقراری که در آیهٔ شریفه برای کلمهٔ خبیثه فرموده‌اند معنائی نیست که منافات بااین قبیل نفوذات و بقاها داشته باشد .

آری آنچه مسلم است در مقام بیقراری وزوال باطل همان است که ما قبلا بدان اشاره نمودیم که امر باطل البته برای همیشه نخواهد ماند پس شریعت باطل برای همیشه دوام و قرار پیدا نخواهد کرد نه این کـه هیچ نفوذ و بقائی نباید پیدا بکند .

و خلاصهٔ کلام، بر این مطلب که هرگز شریعت باطل نفوذوبقائی پیدا نمی کند (پس هرشریعتی از هرشارعی بمجرد اینکه نفوذ و بقائی پیدانمود دلیل برحقیت آن گردد) ماهیچ دلیل عقلی ویانقلی نداریم وسنت‌الله را نیز در خارج براین جاری ندیده‌ایم بلکه خلاف آنرا مشاهده میکنیم .

بدتر و رسواتر اینکه گفته شود(چنانکه گلپایگانی در واقع میگوید) که اکبر دلیل بلکه تنها دلیل برای تمیز شریعت حق وباطل همین است .

و اعجبا وواویلا بنابر گفتار جناب گلپایگانی هر کس تشریع شریعتی کند بمجرد اینکه دسته وعده‌ای را بهر نقشه‌ای که شد مدتی دورخود گرد کند بایداز آن به بعد تمام مردم دنیا بنام برهان تقریرودلیل نفوذ و بقاء کور کورانه ازهمان دستهٔ اول تقلید و تبعیت بنمایند :

از جناب ایشان بایـد پرسید قبل از اینکـه مدعی شریعت جمعی را بدور خود جمع کند مردم با او در دعویش چه معامله‌ای باید بکنند آیا در این مرحله مردم باید بدون دلیل ادعای شارعیت را از او پذیرفته فورا بدوایمان آورند ویاهمهٔ مردم باید صبر کنند تا او جمعی و دسته ایرا گرد آورد تا آن جمعیت ، موضوع برای اقامهٔ برهان تقریر آن شارع گردند پس همان دستهٔ اول که بدور او گرد آمده‌اند قطعا بی برهان ودلیل بر او گرویده‌اند وباید گفت سایر مردم هم ناچار موظفند که بنام برهان تقریر از آن ابلهان تقلید نمایند .

و ایضا باید پرسید چه فرقی است در بطلان ، بین شریعت اولیه بکذب و افتراء و بین شرایع منسوخه بعدازنسخ‌پس اگرنفوذ و بقاء در مورد شریعت جدید دلیل برحقیت ، و زوال و مغلوبیت‌دلیل بر بطلان است بنابر این نفوذ وبقاء درمورد شرایع منسوخه نیز چون شریعت یهود و نصاری باید اکنونهم دلیل بر حقانیت آنها باشد .

گلپایگانی در عبارات گذشته خلاصه می گوید : که‌حق جل جلاله‌ازخلق خود غافل نگشته و نوم وسنه اورا اخذ ننموده محال است‌بگذارد که‌دعوت کاذبی در عالم نافذگردد ویا مفتری باطلی شریعتی تشریع نمایدوموجب‌هلاکت‌وگمراهی عالمی شود .

میگوییم : گلپایگانی بفاصله چندسطر قبل همین عبارات در مقام تعیین‌شأن نزول‌آیهٔ شریفه بقلمش‌چنین‌جاری‌شده است: که مانند مسیلمهٔ کذاب وطلیحهٔ‌اسدی و غیر همانیز بادعای رسالت قیام نمودندوگروهیرا فریفتند وایامی قلیل مردمی را برگردخود مجتمع ساختند .

و بقلم میرزای بهاء نیز (برحسب نقل از کتاب اشراقاتش) در مقام گله و شکایت از اهالی ایران چنین جاری شده است : (نفسی ازاهل سنت وجماعت در جهتی از جهات ادعای قائمیت نمود والی‌حال‌قریب صد هزار نفس‌اطاعتش‌نمودندو بخدمتش قیام کردند ولکن قائم‌حقیقی‌درایران قیام برامرفرمود تهدیدش فرمودند و براطفاء نورش گماشتند .)

اینك به گلپایگانی باید گفت از گروهها مردمانی که فریفتهٔ مانند مسیلمهٔ کذاب و طلیحهٔ اسدی در ادعای رسالت شدند در همان ایام قلیل و نیز از صد هزار نفسی که مطیع قائم سنی شدند آیا حق جل جلاله العیاذ بالله غافل گشته ویا نوم وسنه اورا اخذ نموده ویا با آنها از میان تمام عالم عداوت خاصی داشته که گذاشته است شریعت باطل در آنها نفوذ نموده وگمراه گردند ؟

خوانندگان محترم را معطل نکنم‌حقیقت امر این است که از دستگاه‌دین سازی وشریعت تراشی جز اینگونه مهملات وخزعبلات ومناقضه گوئیهاوپشت هم اندازیها ودر نتیجه‌رسوائیهاچیزدیگری خارج نمیگردد تا حجت‌برای مردم‌حقیقت -

جوی منصف ، روشن و تمام باشد ولله الحمد علی هدایته . (۱)

دلیل چهارم گلپایگانی در فرائد بر عقاید بهائیها و جواب آن

در مقام ذکر برهان چهارم گلپایگانی بر عقاید بهائیها که دلیل معجزه باشد باید بگویم معجزهٔ دستگاه باب وبهاء این بوده که مانند گلپایگانی مبلغ را ثمره ومحصول بجامعه داده است که در خباثت وشیطنت و بیحیائی و طراری ودروغپردازی و پشت هم اندازی هیچ مکتبی در عالم نتواند چنین مبلغ ومحصولی ببار آورد . در فصل رابع از مقاله اولای کتاب فرائد برای اقامهٔ دلیل معجزه بر حقانیت اربابانش تقریبا بیست ورق نوشته و یکمشت رطب و یابس وضد و نقیض ودروغ و پشت هم اندازی گفته و یك معجزهٔ بالفعل هم (البته چون نداشته‌اند) صریحا سراغ نداده است باوجود این ، در این کتاب یکی از اقوی و اظهر براهین بر حقانیت آنها را دلیل معجزه قلمداد و این فصل رابع را برای بیان کیفیت استدلال بمعجزات عنوان مینماید .

خوانندگان محترم مطمئنا بدانند که باب و بهاء قطعاً هیچ معجزه‌ای نداشته و بهترین شاهد از جمله همین فصل رابع کتاب فرائد است که گلپایگانی با همهٔ زبر دستی و اهتمام اگر یك معجزه بانام و نشانی میتوانست برای آنها نشان دهد آنرا حتما برسر علم مینمود وبرخ همه میکشید وهیاوهو در اطراف آن راه میانداخت ومحتاج بزحمت نوشتن بیست ورق مطالب آشفته نمیشد که گاه

---

(۱) ناگفته نماند گلپایگانی در ضمن دلیل تقریر (تقریبا بنحو جملهٔ معترضه) بنفع میرزای بهاء حدیث نبوی ذیل را نیز ذکر مینماید با دعای اینکه دراینحدیث از جناب بهاء تعبیر بروح الله شده است قال علیه الصلوة والسلام فوالذی بعثنی بالحق نبیا لولم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلك الیوم حتی یخرج فیه ولدی المهدی ثم ینزل روح الله ویصلی خلفه ویبلغ سلطانه المشرق والمغرب .

میگویم : اگر در اینحدیث مراد از مهدی علیه السلام سید باب و از روح الله میرزای بهاء میبود بمقتضای همین حدیث میباست میرزای بهاء باسید باب نماز جماعت خوانده باشد و سلطنت سید ، مغرب ومشرق را فرا گرفته باشد وحال اینکه هیچیك از ایندو امر تحقق پیدا نکرد پس حدیث دلیل علیه اواست نه دلیل بنفع او .

واگر بنا باشد عبارات حدیث را دلخواه تباویل و توجیه تطبیق بر مراد نمود پیداست در اینصورت امان بر داشته شده و هر کس هر کلامی را بدلخواه خود بر وفق مراد و مقصودش تاویل و توجیه و استدلال خواهد نمود و بدیهی است هرگز کلامی بزور تاویل و توجیه شاهد و دلیل بر مطلبی نخواهدشد .

بنفع اربابانش لحن انکار معجزات خاتم الانبیاء وسایر انبیاء را بخرج دهـدوگاه از شدت وضوح معجزات آنها ، ناچار لحنی باقرار معجزه برای آنها تحویل دهد و بایکشیطنت وعوام فریبی خاصی اربابان‌خود را نیز اجمالاًصاحبان معجزه‌وانموُد کند .

باید گفت بیچاره گلپایگانی در این فصل بین دو امر شدید التنافی واقع شده است یکی وضوح وقوع معجزات از انبیاء حقه دیگری خالی بودن دستگاه اربابانش از معجزه که بدیهی است در مقام اثبات حقانیت اربابان خود نمیتوانداز روی انصاف وحقیقت جمع بین این دو امر رابنماید .

لذا گاه از آنطرف افتاده که میخواهد یکسره وبالصراحة انکارمعجزات انبیاء حقه را بنماید ویاوقوع احتجاج بمعجزات (غیر کتاب) را ازانبیاء منع مینماید تا کسی حق مطالبه معجزه ازسید ومیرزا نداشته باشد ولی جرئت نمیکند زیـرا می‌بینند قطعی ومعلوم است وقوع معجزاتی از آنان وهمچنین احتجاج بمعجزات ، از اینجهت در عین‌حالیکه میگوید : « ابدا ارتباط وملازمهٔ فیما بین ادعای‌رسالت وقدرت رسول بر امور خارقهٔعادت نیست .» ویا میگوید : «اگرتمام‌قرآن‌مجیدرا تفحص نمائی یکموضع رانتوانی یافت‌که آنحضرت بمعجزه غیر قرآن مجیـد استدلال‌فرموده باشد ویامقترحی‌ازمقترحات قوم‌رااجابت فرماید .» بلکه‌میگوید : «آنچه موافق اهل علم وحکمت است این است که معجزاتیکه بانبیاء علی العموم نسبت داده شده آنچه راجع بقوت وغلبه‌وکلیت‌روح قدسی است که منزل‌برقلب مبارك انبیاء است حقست ومعقول وآنچه راجع بـاین مقام نیست خرافت است و ومجعول. »

ولی‌باز گفته است: «انبیاء ومرسلین‌مظاهر قدرت‌الهیه و مطالع جمیع صفات و اسماء حضرت احدیت برهر چیز باذن الله قادر وبر عوالم تکوین باراده‌الله‌توانا و مقتدر » ومی گوید : « اهل‌بهاء منکر معجزات حضرت خاتم الانبیاء نیستند بل کلام ما در اینست که معجزات دلالت مستقله بر اثبات صدق ادعای نبوت ندارد وحضرت رسول دراثبات حقیت خود بمعجزات استدلال نفرموده‌اند . »

و میگوید : « احادیثی که دلالت دارد بر اینکه از آنحضرت معجزه‌ظهور

یافت بدون اقتراح وطلب کفار البته حق است وموافق است باقرآن ومابآن مؤمنیم.»

و میگوید : «بلی نکتهٔ واضحه این است که ممکن نیست که صاحب امر برای هر نفسی معجزه ظاهر نماید وهر کس هرچه اقتراح نمود اوفی الفور اجابت فرماید زیرا که عموم افراد خلق اگر برای فهم دین هم نباشد بل محض تماشای امور عجیبه هرروز اجتماع خواهند نمود واظهار امرغریبی ومعجزهٔ عجیبی برصاحب امر اقتراح خواهند کرد وعمرها خواهد گذشت ومقترحات خلق تمام نخواهد شد و مجلس نبوت ورسالت بمحافل تیاتر و ملاعبت تبدیل خواهد یافت وسر آیهٔ کریمهٔ ولواتبع الحق اهوائهم لفسدت السموات والارض ظاهر خواهدشد لهذا در زمان غابره حکمت الهیه اقتضا فرمود که اگر امتی تصدیق رسول مبعوث را موقوف بآیتی آسمانی نمایند وایمان خود را مشروط بظهور آن آیت گردانند رؤسای آن امت مجتمع شوندویك آیت ازآیات عظیمه را اختیار کنند وروزی رامیعاد نهند و امت رااخبار دهندآن وقت آن رسول آیت مطلوبه را درحضورجمع اظهارمیفرمود و حجت برجمیع خلق بالغ میشد . »

وگاه از اینطرف افتاده که میخواهد برای اربابان خودش یعنی سید ومیرزا جعل معجزه نماید ولی باز جرئت نمیکند صراحتا و بدون اندماج واجمال چیزی بتراشد زیرا می بیند باقرب زمان خالی بودن این دستگاه از معجزه برهمه واضح است میترسد معجزه‌ای بخصوص و معین در خارج بآنهانسبت دهد فورا مچ دستش گرفته شده و مشتش برای عوام هم باز شود از اینجهت در دنبالهٔ همین عبارات اخیره که از او نقل نمودیم چنین میگوید :

«و نظر بوضوح این مسئله مکرر اکابر امت بهائیه از رؤسا وبزرگان ملك و ملت در مجالس مناظرت رجا نمودند که مجلسی منعقدنمایند و بنصفت وعدل در مطالب این ظهور نظر فرمایند واگر اخیرا منتهی بطلب معجزات شد متفق گردند وبروفق امم ماضیه اعلان نمایندتاحق ازباطل معلوم شود وثابت اززایل ممتاز گردد و اختلاف وتفرقه ازمابین امت زوال یابد(وبالاخرهٔ مواردی رابسود خودقلمداد میکند و حاصل میگوید اما رؤسای دینیه برای این امرحاضر نشدند یعنی پس معجزه واقع نشد) . » ودر موضع دیگر همین فصل میگوید : « اگر نفسی در معرفت مظاهر

امر الله بخواهد بمعجزات تمسك جوید نسبت آنرا باین ظهور اعظم اقوی و اتم مشاهده نماید زیرا که زمان اقرب ووسایط معروفترواختبار حال روات سهلتر و آسانتر است .» ودر آخر فصلهم میگوید : «واما المعجزات الخصوصیة والبینات الالهیه والاخبار عن الامورالآتیه المصرحة بها فی الالواح المقدسة فهی اکثر من ان تحصی فی هذا المختصر فمن اراد العلم بها والاطلاع علیها فلیطلبهامن مظانها ومدارکها . »

ما در این کتاب در مقام اثبات نبوت انبیاء حقه یا بالاخص نبوت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم نبوده ونیستیم که از جمله در صدد اثبات معجزات آنها بر آمده ورد اشکالات ومهملات امثال گلپایگانی را نیز در این زمینه بنمائیم ، نبوت سایر انبیاء وخاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم مورد تصدیق ما واوست .

بلکه در مقام رد استدلال گلپایگانی برحقانیت دعوت باب وبهاء میباشیم . لذا میگوییم : اولا ـ گلپایگانی با اینکه میگوید : «ابدا ارتباطی وملازمه‌ای فیما بین ادعای رسالت وقدرت رسول بر امور خارقهٔ عادت نیست» بلکه میگوید : بر وفق علم وحکمت معجزه (غیر کتاب که بوسیله روح القدس منزل بر قلب انبیاء است) خرافت است ومجعول ، چگونه‌صحیح است‌برای اربابانش‌او مدعی معجزه شده وبـآن بر حقانیت آنها استدلال بنماید . وثانیاً ـ او که در این مقاله از کتاب فرائد تمام همت خود را براقامهٔ دلیل وبرهان برحقانیت باب‌وبهاء گماشته‌وبانواع واقسام شیطنت چنانکه دیدیم بامور سستتر از تار عنکبوت برای اینمقصود دلیل تراشیده اگر در مقام استدلال بمعجزات هم چنانکه قبلا گفتیم براستی تنها یك معجزه سراغ میداشت عوض اینهمه‌صفحات را که سیاه کرده قطعا بذکر همان‌یك معجزه وتثبیت آن می‌پرداخت پیداست که براستی اصلا معجزه‌ای سراغ نداشته وبجعل معجزه‌ای بدروغ با مشخصات هم دیگر جرئت اقدام نکرده وترسیده که مچش نزد عوام نیز گرفته ومشتش باز شود لذا این تکلیف را از گردن خود ساقط نموده وباجمال واندماج قضیه واحالهٔ بدیگر بهائیها از میدان فرار نموده است . والسلام علی من اتبع الهدی والحمد لله رب العالمین علی هدایته وصلی الله علی محمد وآله اجمعین .

درخاتمه

نا گفته نماند : رؤسای بهائیها بعد از میرزای بهاء چون ببعض اشکالات وغلطهای واضح کتب اومنتقل شدند لهذا بعض موارد آنها را درچاپهای بعد تحریف اصلاحی نموده‌اند بنابراین خوانندگان محترم متوجه باشند که در مقام تطبیق عبارات میرزای بهاء باید بنسخ اصلی اولیه کتب او نیز مراجعه فرمایند .

فهرست مندرجات کتاب

صفحه　　مطلب

I- بنیادی فرقہ عقائد مشترکی

II- تہرانی جواد

۱- تماثیل

(غلطنامه)

گذشته از ناگرفتگیهای چاپ و غلطهای نقطه‌ای غلطهای زیر را خوانندگان محترم تصحیح فرمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
٥	٩	بعدل	ببدل	٧٣	١٠	نموداند	نمودند
١٠	١٢	عليه السلام	عليهم السلام	٧٣	١٨	فمن	فمن
١١	١٧	ويك اشكال	يا اشكالى	٧٩	٢٢	چهل سال	چهل
١٥	٦	نموه	نموده	٨١	٢٢	يستهزى	يستهزى
١٨	٢٦	داد	دادند	٨٧	١٢	صيصة	صيصئة
٢٣	٩	خلقتا	خلقنا	٩١	٩	فراجمو	فراجموا
٢٦	١	اننى انا الله	اننى انا الله لا اله	٩٥	١٥	مادبة	مأدبة
٢٩	٦	منابع	منايع	٩٥	١٨	خبائهم	خبأهم
٣٠	٨	كل ليقولون	قل كل ليقولون	٩٦	١٥	امنيان	اميثان
٣٠	١٥	قل	قل كل	٩٨	١٣	يصنع	يضع
٣١	١١	كا	لا	١٠٠	٩	امنيان	اميثان
٣١	١٤	ممترزا	ممتزرا	١٠٥	٢٦	ناحيه	ناحية
٣١	١٦	قدار	قدارا	١٠٩	٢٣	پذير	پذيرد
٣٣	٣	جواد	جوادا	١٠٩	٢٤	نگاه	آنگاه
٣٣	٤	جواد	جوادا	١١٠	١٧	وزند	وزنده
٣٧	٢٥	هستند	هستيد	١١٢	٢٢	حجتى	حجيتى
٤٠	٢٥	لشرب	لشر	١١٤	١١	ويانداثى	ونداثى
٥٠	١	دد	در	١١٧	١٢	شمرند	رند الخ
٥٣	٧	آسمان	آسمانيست	١٢١	٩	الهولاء	الهؤلاء
٦٤	١٩	ياجوج ماجوج	يأجوج ومأجوج	١٢٩	١٣	ارتباط	ارتباطى
٧١	٢٣	اتمال	اتمام	١٣١	١٥	معجول	مجهول

توجه فرمائید

هرکس هراشکال و ایرادی درمطالب این کتاب دارد بوسیلهٔ فروشگاه کتاب کتبا بنویسنده اطلاع دهد، درجلد دوم کتاب محترماً جواب آن گفته خواهدشد انشاء الله تعالی.

واگر از آقایان مبلغین بهائیها از کمی اطلاعات کسی سوء استفاده نموده و نسبت بالواح وآیاتی که ازسید باب برسبیل نمونه در این کتاب آوردیم اعتراضی واشکالی در استنادش بنمایند.

باید بآقایان گفته شود درمقام استدلال برحقانیت باب بآیات وآثار او، برعهده شما است که از روی مدارك مثبته تمام آیات وکتب والواح جناب باب رادر دسترس ما بگذارید تا هم این آیات والواح منقوله ازمیانه آنها بشما ارائه داده شود و هم روی همگی آنها درباب دعاوی شما منصفانه قضاوتی گردد وگرنه استدلال شما بآثاروآیات باب بدون ارائه عین آن آیات (چنانکه جناب بهاء در کتاب ایقان وگلپایگانی درکتاب فرائد نموده) واضح است که هرگز منتج وصحیح نخواهد بود.

جناب بهاء در ایقان آیات سید بابرا میگوید: « هنوز احدی احصا ننموده چنانچه بیست مجلد الان بدست میآید و چه مقدار که هنوز بدست نیامده و چه مقدارهم که تاراج شده» وگلپایگانی میگوید: حضرت باب درسن بیست وپنجسالگی بامرالله قیام فرمود ودر مدت ۷ سال که تمام آن درسجن ونفی گذشت چندین برابر قرآن ازآیات وآثار مبارکش باقیماند.

اینها بتنهائی، بدیهی است جزادعائی بیش نیست شما یاباید خودتان آن آیا ترا بدون هیچگونه تغییر و تحریفیّ براستی بمیان آورید و در دسترس ما بگذارید تاما همچنانکه گفته شد منصفانه روی همه آنها قضاوت نمائیم (ولی چه باید کرد که خرابیهای مجموعهٔ کلمات سید نه بحدی است که عاقلی از علاقمندان بآندستگاه جرئت افشاء آنها را بنماید) و یاراسا واصلا بایداز استدلال بآیات وآثار باقیه جداصرفنظر نمائید والسلام علی من اتبع الهدی.